



سیری در معارف اسلام

ضرورت پیروی از عقل و

پس میز از گمان

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد الرضا علیه السلام - محرم - ۱۳۹۲ هـ ش



www.erfan.ir

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: زینب حیدری
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: لزوم تکیه بر امور قابل اعتماد..... ۱۱
- تکیه بر امور غیرقابل اعتماد و قابل اعتماد..... ۱۳
- چیستی طاغوت و کاری که انجام می‌دهد..... ۱۳
- نمونه‌ای از آیاتی که عالم برزخ را نشان می‌دهند..... ۱۵
- عاقبت فرعونیان..... ۱۵
- خاطره‌ای از پیرمرد اهل خیر..... ۱۵
- ادامه بحث..... ۱۶
- از بین رفتن شک و تردید توسط قرآن..... ۱۷
- عاقبت تکیه بر امور درست و امور غلط..... ۱۷
- داستان حضرت موسی علیه السلام و مرد عالم..... ۱۸
- صبر و تحمل در برابر مشکلات ظاهری..... ۲۰
- پاداش افرادی که از طاغوت روی برگرداندند..... ۲۱
- روضه وداع حضرت زینب علیها السلام..... ۲۲
- جلسه دوم: ضرورت پیروی از عقل و دلیل و پرهیز از خیال و گمان..... ۲۵
- عدم کارگشایی حدس و گمان..... ۲۷
- پاسخ قرآن به خیال‌با فان..... ۲۷
- روش قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله در برابر مخالفان..... ۲۸
- منع ناآگاهان از بحث با مخالفان..... ۲۹



ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

- ۲۹..... توضیحی پیرامون خیال.....
- ۳۰..... جوابی به منکران تسلط خداوند.....
- ۳۲..... فرهنگ غرب، فرهنگ خیال بافی.....
- ۳۳..... نتیجه عدم تکیه بر حقایق موجود.....
- ۳۴..... زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام و تقید به قیود الهی.....
- ۳۵..... تفاوت متکیان بر حق و متکیان بر خیال.....
- ۳۷..... روضه دفن بدن مطهر ابا عبدالله علیه السلام.....

جلسه سوم: گوهر عقل و نعمت‌های طلوع کرده از آن..... ۳۹

- ۴۱..... توضیحی پیرامون عقل.....
- ۴۱..... توضیح حول اسماء الحسنی.....
- ۴۳..... هیچ موجودی گنجایش عقلی همانند انسان را ندارند حتی ملائکه!.....
- ۴۴..... انکار عقل به اسم آزادی در غرب.....
- ۴۵..... هشدار خداوند در مورد شیطان پرستی.....
- ۴۷..... علت قلت بندگان واقعی.....
- ۴۷..... معنی صحیح آیه «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ».....
- ۴۷..... معرفی آیاتی برای دعا.....
- ۴۸..... مسیحیت، محصول صهیونیسم.....
- ۴۸..... دشمنان چه زمانی از دشمنی دست برمی دارند؟.....
- ۴۹..... خداوند چهار خانه دارد!.....
- ۵۰..... روضه ابی عبدالله علیه السلام.....

جلسه چهارم: واقعیات حکیمانه و عالمانه دین..... ۵۳

- ۵۵..... لزوم تکیه بر علم و حکمت و ایمان.....
- ۵۶..... گستردگی مطالب دین.....
- ۵۶..... دستور قرآن به عدم درگیری و مخاطب شدن با جاهلان.....



فهرست مطالب

- عاقبت «تیمورتاش» به دلیل خیال‌بافی و عدم تکیه بر ایمان ۵۷
- باطل به راحتی از بین می‌رود ۵۸
- ادامه بحث عاقبت تیمورتاش و استقرار دین اسلام علی‌رغم همه مشکلات ۵۸
- لزوم مبارزه با سردمداران کفر ۶۰
- راه خداشناسی از دیدگاه امام علی علیه السلام ۶۰
- تغییر و تحول در عالم از نشانه‌های وجود خداوند ۶۱
- سه مسئله‌ای که برای برقراری تعادل در زندگی باید رعایت شوند ۶۲
- حکایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نهی از افراطها ۶۳
- ادامه بحث ۶۳
- سه موردی که باید از زندگی حذف شوند ۶۴
- شش خصلت برای ضمانت بهشت ۶۴
- ضررهای چشم‌چرانی ۶۴
- ادامه بحث ۶۵
- روضه حضرت علی اصغر علیه السلام ۶۵
- جلسه پنجم: اطمینان و آرامش، ثمره تکیه بر قرآن و اهل بیت علیهم السلام** ۶۷
- عاقبت تکیه‌کنندگان بر خیال و گمان ۶۹
- علت خیال‌بافان برای عدم پذیرش قرآن و اهل بیت علیهم السلام ۷۰
- علت مخالفت با خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ۷۲
- دو مورد از آثار منفی کنار زدن امیرالمؤمنین علیه السلام ۷۳
- مظلومیت امام علی علیه السلام ۷۴
- اشتیاق پیامبر صلی الله علیه و آله برای مؤمنان آخرالزمان ۷۴
- علت روی‌برگرداندن مردم کوفه از امام حسین علیه السلام ۷۵
- تفاوت آثار تکیه بر خیال و تکیه بر قرآن و اهل بیت علیهم السلام ۷۵
- منظور از ذکرالله، تکیه بر قرآن و ائمه علیهم السلام است ۷۶
- بی‌ثباتی دل‌های گرفتار خیال ۷۷



ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

- آثار تکیه بر قرآن و اهل بیت علیهم السلام در یاران امام حسین علیه السلام ۷۷
- روضه حضرت علی اکبر علیه السلام ۷۸
- جلسه ششم: بی‌ارزشی و پوچی خیال** ۸۱
- دو امتیاز که خداوند به انسان عطا کرده است ۸۳
- بدتر بودن طاغوت اقتصادی از طاغوت فرعون ۸۴
- تحمیل معنای اشتباه به آیات قرآن کریم ۸۵
- تکلیف و مسئولیت برای همه انسان‌ها ۸۸
- بی‌اهمیتی خیال‌باف‌ها به تکالیف ۸۹
- گمان خیال‌بافان به این که تکلیفی به عهده ندارند! ۸۹
- ادعای خیال‌باف‌های مدینه ۹۱
- محاسبه شدن همه اعمال حتی اعمال ناچیز ۹۲
- روضه اباعبدالله علیه السلام ۹۳
- دعای پایانی ۹۳
- جلسه هفتم: قابل علاج بودن بیماری خیال برای کسانی که می‌خواهند** ۹۵
- پوچی خیال، گریبان‌گیر دنیا و آخرت انسان ۹۷
- تواضع ائمه علیهم السلام و انبیاء الهی علیهم السلام ۹۷
- علت زمین‌گیر شدن عده‌ای از مردم از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام ۹۹
- ادامه بحث: تواضع انبیاء علیهم السلام و ائمه الهی علیهم السلام ۱۰۰
- آثار ترک معصیت ۱۰۰
- قلب، بستر یقین ۱۰۱
- گمان خیال‌بافان به این که انسان هیچ برتری نسب به سایر موجودات زنده ندارد! ۱۰۲
- آثار یقین در ابی‌عبدالله علیه السلام ۱۰۴
- توصیه به زیارت مداوم ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام ۱۰۴
- روضه ابی‌عبدالله علیه السلام ۱۰۵



فهرست مطالب

- دعای پایانی..... ۱۰۶
- جلسه هشتم: ملاک قرار دادن خیال، عملی دور از منطق و خردورزی..... ۱۰۷**
- ادعاهای خیال‌بافان مکه..... ۱۰۹
- ادعای خیال‌بافان مکه مبنی بر عدم رسالت پیامبر اکرم ﷺ..... ۱۰۹
- ادعای خیال‌بافان مکه مبنی بر دیوانه بودن پیامبر اکرم ﷺ!!..... ۱۰۹
- حتی در فاسدترین نقطه جهان هم می‌شود مؤمن بود!..... ۱۱۰
- رد ادعای خیال‌بافان مکه مبنی بر دیوانه بودن پیامبر اکرم ﷺ!!..... ۱۱۱
- مرگ حق است و باید از آن درس و پند گرفت..... ۱۱۲
- لزوم سامان دادن به امور قبل از مرگ..... ۱۱۳
- مثال‌هایی از دروغ‌گویی خیال..... ۱۱۴
- سراب در بیابان، مثالی بارز از دروغ‌گویی خیال..... ۱۱۴
- اتصال افق آسمان به زمین، مثالی دیگر از دروغ‌گویی خیال..... ۱۱۴
- حرکت پنکه، مثالی دیگر از دروغ‌گویی و پوچ بودن خیال..... ۱۱۶
- امکان درک حقایق فقط با تکیه بر عقل، انبیاء ﷺ و ائمه ﷺ..... ۱۱۶
- لجاجت خیال‌بافان مکه..... ۱۱۸
- تحمیل هشتادوسه جنگ به پیامبر ﷺ توسط خیال‌بافان مدینه..... ۱۱۹
- روضه مصائب اهل بیت ﷺ بخصوص ابي عبدالله ﷺ..... ۱۱۹
- جلسه نهم: واهی و پوچ بودن خیال..... ۱۲۳**
- بهانه خیال‌بافان برای قبول نکردن درمان و علاج..... ۱۲۵
- مقرر و معین بودن همه‌چیز در خلقت..... ۱۲۶
- لزوم اعتدال و میانه‌روی در همه‌چیز..... ۱۲۷
- لزوم برداشت سهم خود از دنیای محدود..... ۱۲۹
- ضعف در ایمان، علت خیال‌بافی افرادی از امت اسلام..... ۱۳۰
- عدم ارتکاب خلاف توسط افراد مقید..... ۱۳۰
- لذیذتر بودن حلال هرچیزی از حرام آن..... ۱۳۳



ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

- ۱۳۳..... خیال بافانی که به خاطر کار نکرده تعریف و تمجید می‌خواهند!
- ۱۳۴..... خیال بافی پوچ «عمر سعد».....
- ۱۳۵..... روضه شب یازدهم محرم.....
- ۱۳۶..... دعای پایانی.....



جلسه اول

لزوم تکلیف بر امور قابل اعتماد

تکیه بر امور غیر قابل اعتماد و قابل اعتماد

تکیه دادن به اموری که قابل اعتماد نیست در ظاهر زندگی مثل تکیه دادن به دیواری در حال فروریختن یا درخت پوسیده و موریانه خورده است و در عالم معنوی مثل تکیه دادن بر خیال‌ها و گمان‌هاست که نه پشتوانه علمی دارد و نه بر امر حکیمانهای متکی است و نه اتصال به هدایتی و نه تکیه بر کتابی روشنگر دارد و عقلی نیست؛ یعنی هر کس به امور پوک، پوچ و تکیه‌گاه‌های توخالی به امید این که برنده می‌شود تکیه دهد، عقل این تکیه کننده را تقبیح می‌کند، می‌گوید داری کار خسارت‌زا و نادرستی می‌کنی. اما تکیه بر اموری که رکن وثیق است خرابی و ضرر و زیان ندارد بلکه سودمند است، منفعت و حاصل خوبی دارد، این را عقل هر کسی می‌پسندد، البته اگر عقل بخواهد قضاوت کند چون بخشی از قضاوت‌های صحیح نه به صورت مطلق توسط عقل صورت می‌گیرد. بخشی از راهنمایی‌های درست مربوط به عقل است و قرآن مجید نسبت به همین بخش در روایات و اخبار به زیباترین صورت از عقل تعریف کرده است و برای عقل و تفکر و اندیشه درست ارزش قائل شده است.

چیستی طاغوت و کاری که انجام می‌دهد

در این زمینه یعنی تکیه دادن به یک امر پوچ و پوک، یک امر خیالی که هیچ پشتوانه‌ای ندارد و بر آن به خیال این که سود دارد تکیه می‌کنند اما ضرر دارد و در مورد تکیه بر



ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

اموری که مطمئن است دو آیه از قرآن می‌خوانم، قبل از این دو آیه لازم است یک بخش از یک آیه را در سوره «بقره» بخوانم و یک بخش دیگر از یک آیه از سوره «فاطر» و بعد آیه‌ای که مربوط به این بحث است که باز از سوره «بقره» و سوره مبارکه «اسراء» قرائت شود؛

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ﴾^۱ یک کسی طاغوت را در زندگی نمی‌پذیرد، قبول نمی‌کند، طرد می‌کند، رد می‌کند و کنار می‌زند و محکم هم می‌ایستد که قبولت ندارم، چرا؟ چون کار طاغوت را نسبت به دیگران دیده است. طاغوت یعنی موجودی که تمام فعالیت‌هایش علیه انسانیت انسان است و کارش این است که با ابزاری که در اختیار دارد به ساختمان انسانیت، به اخلاق، به اندیشه‌های درست و به عملکردهای با منفعت، حمله می‌کند. اما طرف عقل دارد و می‌بیند این موجود با ابزاری که در اختیار دارد مولد شرّ است، مولد ضرر و غارتگر است، یعنی می‌خواهد ارزش‌های انسان را غارت کند.

قرآن در سوره «هود» می‌فرماید: ﴿وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ﴾^۲ هیچ کار «فرعون» خیر نیست، فرعون اسم یک نفر است ولی آیه شامل هرکسی که در طول تاریخ کار فرعونی می‌کند می‌شود، کار فرعون، عمل فرعون، فرهنگ فرعون، امر و نهی فرعون و... همه این‌ها داخل در کلمه «أمر» است، «بِرَشِيدٍ» یعنی آدرس هیچ خیری را به شما نمی‌دهد و زمینه‌ساز هیچ خیری برای شما نیست. چند هزارتا از شما را در چنبره فرعونیت خودش قرار داد و فرهنگش را تحمیل کرد، راه ایمان شما را به موسی ابن عمران علیه السلام که یک پیغمبر خیرخواه و آبادکننده دنیا و آخرت شما بود بست و آخر جاده هم همه را به رود «نیل» کشید و خفه کرد و بعد از خفه شدن تحویل دوزخ داده شدید و کسی هم نیست که نجات بدهد. من هم در برزخ شما را بعد از خفه شدن خوابتان نکردم که دردی نکشید و بگویم باشد برای قیامت.

۱. بقره: ۲۵۶.

۲. هود: ۹۷.

نمونه‌ای از آیاتی که عالم برزخ را نشان می‌دهند

در سوره مؤمن می‌فرماید که یکی از آیاتی که عالم برزخ را نشان می‌دهد این آیه است که بین دنیا و آخرت یک جهانی است برای یک عده‌ای که یا مشقت‌بارترین زندگی و یا پرفراهم‌ترین زندگی است. مثلاً درباره برزخ شهیدان راه خدا؛ قرآن به مردم می‌گوید که خیال نکنید این‌ها با کشته شدن مرده‌اند و خاموش شده‌اند و حالا باشد تا روز قیامت دوباره چراغ وجودشان را روشن کنیم! اگر یک همچین گمانی درباره شهیدان و مقامات بالای ایمانی دارید این یک گمان باطلی است و تکیه به چیزی دارید که پشتوانه عقلی و علمی ندارد، یک فکر پوک است، ﴿بَلْ أَحْيَاءُ﴾^۱ این‌ها بلافاصله بعد از شهادت در لباس یک حیات خاص ملکوتی قرار گرفته‌اند؛ ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۲ و در پیشگاه پروردگارشان رزق داده می‌شوند. این رزق چیست؟ قرآن که بیان نکرده و نمی‌دانیم. خداوند گاهی مسئله‌ای را که می‌خواهد مهم جلوه بدهد را توضیح نمی‌دهد که هزار سال هم بنشینیم و فکر نکنیم نمی‌فهمیم، چون مسئله خیلی بالاست.

عاقبت فرعونیان

قرآن در مورد فرعونیان می‌گوید: ﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا﴾^۳ چون عالم برزخ بین دنیا و آخرت است بخشی از آثار دنیا و بخشی از آثار آخرت را دارد، یک بخش از آثار دنیا این است که در برزخ شب و روز است ولی قیامت فقط روز و روشنایی محض است.

خاطره‌ای از پیرمرد اهل خیر

چهل سال پیش در مسجد یک محل فقیرنشین منبر می‌رفتم، بین دو نماز یک پیرمردی بلند می‌شد و در تمام صف‌ها می‌گشت و هر شب می‌گفت: قبض برق آمده، پول برق بدهید

۱. آل عمران: ۱۶۹.

۲. آل عمران: ۱۶۹.

۳. غافر: ۴۶.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

یا بلند می‌شد و می‌گفت: سیم‌های برق خراب شده، پول بدهید سال بعد که دوباره آن مسجد منبر رفتم دیدم که بین دو نماز خبری از این پیرمرد نیست. بعد از منبر به امام جماعت مسجد که درس خوانده «نجف» بود و بسیار آدم ملایی بود و آمده بود در آن محل فقیرنشین و خوب برای مردم کار می‌کرد گفتم: آقا! این پول جمع کن کجاست؟ گفت: چند ماه پیش آمد و به من گفت: می‌خواهم بروم به ده خودمان در یکی از نقاط آذربایجان برای صلح‌رحم، بروم؟ گفتم: برو، رفت و بعد خبر مرگش را آوردند و عمرش در ده خودشان تمام شده بود. گفت: فلانی! من خودم یک شب او را در خواب دیدم و می‌دانستم مرده، به او گفتم: حالت چطور است؟ گفت: خوب هستم، گفتم: شب برزخ چه کار می‌کنی؟ - چون قرآن می‌گویدی هم روز دارد و هم شب - گفت: یک شعله برق از مسجد برایم کشیده‌اند که دائم روشن است، شب ندارم.

ادامه بحث

قرآن می‌گوید: شب و روز آتش به آن‌ها حمله می‌کند؛ «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ» بعد از آن برزخ وقتی که قیامت برپا شد خودم امر می‌کنم؛ «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» فرعونیان را در سخت‌ترین عذاب ببرید!

این پایان زندگی‌ای است که با خیال شکل گرفت؛ به خیالم فرعون درست می‌گوید! به خیالم فرهنگ فرعون درست است! به خیالم کار فرعون درست است! به خیالم فرهنگ کافران به خصوص در این روزگار تمدن فرهنگ مثبتی است! به خیالم این سیاه پوشیدن‌ها این عزاداری‌ها و این سینه زدن‌ها وقت گیر و لطمه زدن به خود است! خیال؛ یعنی تکیه بر آنچه پایه ندارد، ریشه ندارد، علم در آن دخالت ندارد و قرآن مجید می‌گوید در آخر زندگی دنیا این خیالاتیان و اهل گمان‌ها در آب ریخته شدند و به ناکامی کامل خفه شدند و به محض خفگی وارد آتش برزخ شدند و در قیامت هم در شدیدترین و سخت‌ترین عذاب دوزخ هستند.



از بین رفتن شک و تردید توسط قرآن

من همه مطالب را از قرآن می‌گویم که شما واقعاً با آرامش قلب مطالب را قبول کنید. چون قرآن مجید کتابی است که تمام درهای شک و تردید به رویش بسته است، یعنی اگر کسی هم از پیش خودش در قرآن تردید کند، قرآن درجا جواب تردید را می‌دهد و معالجه‌اش می‌کند.

کسی که متکی به یک رکن مطمئن است و طاغوت در تاریخ جلوی چشمش است و عاقبت مردم را دیده که به دریا ریخت و نابودشان کرد، دید که جمعیت را نگه داشت تا پشه‌های مأمور بیایند و در دماغشان بروند و مغزشان را بخورند و بکشند، دید که سنگریزه‌های پرندگان معروف به «بابیل» فیل‌سواران و خود فیل‌ها را با سنگ‌های کوچک مثل گوشت کوبیده کرد، الان دارد می‌بیند طاغوت‌های جهان از طریق فرهنگشان، از طریق بیرون ریختن زنان و دختران بدون قید و شرط به تمام مراکز، از طریق ماهواره‌هایشان و... درحال تخریب عقل و فطرت و اخلاق و ایمان هستند، عقل دارد خرابی را می‌بیند، یک آدم نمی‌تواند به کسی که کلنگ برداشته و قیمتی‌ترین ساختمان را که ساختمان انسانیت است را فرومی‌ریزد دل ببندد و به او بگوید: "بارک الله" ما را هم قبول کن!

عاقبت تکیه بر امور درست و امور غلط

قرآن می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ﴾ کسی که عقل دارد و آمده به خدا دل بسته، خدا را پذیرفته و خدا را باور کرده، خدا را دوست دارد و از پروردگار عالم چه در جهان هستی و چه در زندگی خود خیر دیده، اما حالا ممکن است یکی بگوید: نه آقا! آن کسی که خیر دیده ضربه و ضرر هم دیده! اما پروردگار در قرآن می‌فرماید: من هیچ

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

ضروری به شما نمی‌رسانم، ضرر کار من نیست، فقط خیر کار من است؛ ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾^۱ مثلاً بدون مشورت رفتی که یک تجارت ده‌میلیاردی برای خودت تهیه کنی اما حالا بیست میلیارد بدهکار شدی و افتادی گوشه‌زدان، این به من چه؟! خودت رفتی ده سال مشروب خوردی، حالا «پارکینسون» گرفتی، لرزش گرفتی، کلیه‌ات خراب‌شده، پرز معده‌ات نابودشده و هر باری که مست کردی دو هزار سلول مغزت مرده، به من چه؟! بله اگر تو مؤمن واقعی باشی و یک نفر به تو ضرر بزند و بیاید سی هزار نفر را جمع کند و بیاید کربلا تا همه شما را بکشد و قطعه‌قطعه کند، شما در عرصه شهادت فی‌الله قرار گرفته‌اید و مزدتان بغیر حساب است و ضررزننده خودش را جهنمی قطعی کرده و لعنت من و ملائکه و لعنت کنندگان را خریده، بنابراین خدا اهل ضرر زدن نیست.

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ﴾ کسی که به طاغوت کافر شود و ایمان به خدا آورد عاقل است، در زندگی‌اش هر خیری را که ببیند می‌فهمد «مِنَ اللَّهِ» است، اگر هم بدون تقصیر خودش مشکلی پیش بیاید می‌گوید: پشت پرونده را که من نمی‌بینم و خبری ندارم، اما او برای من نقشه منفی نمی‌کشد، یک روایتی از امام صادق علیه السلام برایتان بگویم که خیلی زیباست و یک آیه هم از قرآن برایتان بخوانم.

داستان حضرت موسی علیه السلام و مرد عالم

امام صادق علیه السلام در داستان موسی علیه السلام و آن مرد عالم که در سوره «کهف» است که سه مسئله پیش آمد؛ سوراخ کردن کشتی و داد زدن موسی علیه السلام که به موسی علیه السلام گفت: تو با من قرار گذاشتی هر چه از من می‌بینی چیزی نگویی! چرا بی‌طاقتی کردی؟ گفت: نه! دیگر بی‌طاقتی نمی‌کنم، بعد، خراب کردن کشتی که تمام شد در کوچه کنار یک خرابه چند تا



بچه که داشتند بازی می کردند، آن مرد عالم یک بچه هفت-هشت ساله را در خرابه برد و سرش را برید و به موسی علیه السلام گفت: برویم، موسی علیه السلام بیشتر دادش درآمد، **﴿أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً﴾** چرا قتل کردی؟ چرا آدم کشتی؟ و جریان سوم که دیوار خرابه ای بود و گفت: بیا به من کمک کن آن را بسازیم، گفت: آخر ما را اینجا راه ندادند و به ما غذا ندادند حالا بیاییم عملگی کنیم و دیوارشان را هم درست کنیم؟ گفت: بین ای موسی علیه السلام! من دیگر با تو ادامه راه نمی دهم، **﴿هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ﴾**^۲ من مأمور هستم که همین جا از تو جدا شوم، اما باطن این سه تا جریان را به تو می گویم و می روم.

آن بچه ای را که کشتم، به امر خدا بود و من خودم نکشتم. بچه ملک و مملوک خدا بود، ظالم به کسی می گویند که در ملک دیگران و در حق دیگران تجاوز کند. پروردگار که در حق کسی ظلم نکرد، این بچه برای خودش و ساخت خودش بود و به این مرد عالم گفت که در هفت-هشت سالگی باید عمر این بچه تمام شود. قرآن می گوید به موسی علیه السلام گفت: این بچه یک پدر و مادر شایسته و خوبی دارد، اما بچه آدم است و یکی از بزنگاه های شکست برای مردم اولاد است، گاهی محبت قوی به اولاد سبب می شود که آدم حرف خدا و انبیاء علیهم السلام و ائمه علیهم السلام را کنار بگذارد و بگوید بچه ام را ترجیح می دهم، نگویید خدا، نگویید پیغمبر صلی الله علیه و آله، نگویید امام علیه السلام، نگویید قرآن، بلکه بگوید بچه ام.

آقا! با محبت به بچه ات بگو برای خودنمایی آرایش نکن و بیرون نرو اما می گوید: چه کار کنم؟! بچه ام است، نمی خواهم ناراحتش کنم، یک عده این جور هستند. گفت: ای موسی علیه السلام! این بچه اگر بزرگ می شد، این پدر و مادر بسیار بزرگوار و این دو تا آدم شایسته را با آن موج محبتی که پدر و مادر به او داشتند به بی دینی می کشید، خدا نمی خواست این پدر و مادر دوزخی شوند پس بچه را برد، بچه که گناهی نداشت، بچه

۱. کهف: ۷۴.

۲. کهف: ۷۸.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

اهل بهشت است و پدر و مادرش بهشتی ماندند، بعد امام صادق علیه السلام می گوید: این‌ها داغ این بچه را دیدند، ناراحت بودند، گریه می کردند و قاتل را هم که پیدا نکردند، پس خداوند به عوض این کمبودی که در زندگی شان پیدا شد یک دختر به آن‌ها داد، یعنی خدا هر چه را از آدم بگیرد جایش را پر می کند، اگر اینجا جایش را پر نکند می گوید که در قیامت جایش را به صورت بی نهایت پر می کنم، شما فقط حوصله کنید، از کوره درنروید، گله و شکوه بی خودی نکنید و آرام باشید. خدا یک دختر به این پدر و مادر داد که هفتاد پیغمبر از نسل این دختر به دنیا آمد، پدر و مادر که آن هفتاد پیغمبر علیهم السلام را ندیدند اما روز قیامت وقتی این هفتاد پیغمبر جلوی این پدر و مادر صف کشیده هستند و می گویند ما بچه‌های شما هستیم، این‌ها چه می گویند؟ در قیامت می گویند: ای کاش صد تا پسر داشتیم و آن قاتل سرشان را بریده بود و خدا به ما دختر می داد که دو هزار پیغمبر از نسل ما به وجود می آورد.

صبر و تحمل در برابر مشکلات ظاهری

گاهی تلخی‌ها در قیامت در کام آدم از عسل شیرین تر است، ولی عده‌ای از مردم بی حوصله و بی صبر هستند و به قول پروردگار عجزول هستند. تا یک چیزی پیش می آید می گوید: چرا این جور شد؟ این چه اوضاعی است؟ این چه جهانی است؟ و یک خرده که بیشتر عصبانی شوند می گویند: این خدا هم برای ما خدا نشد و کارشان به بدبختی می کشد! درحالی که ما این قدر امور مورد اطمینان برای هضم حوادث داریم که حساب ندارد! یک مورد ابی عبدالله الحسین علیه السلام است، شما نگاه کنید یک آدمی که هفتاد و یک داغ دیده، یعنی در نصف روز جلوی چشمش هفتاد و یک نفر را کشتند، بدن خودش پر از زخم شده، تشنه و گرسنه است، صدای ناله زن و بچه هم می آید، چه تحملی نشان داده که صورت خون آلودش را روی خاک گذاشته و می گوید: «رَضِيَ بِقَضَائِكَ» او امام ماست، یک مقداری باید از او حوصله را در مقابل تلخی‌ها یاد بگیریم یا نه؟ باید یاد بگیریم.



پاداش افرادی که از طاغوت روی برگرداندند

این خبر پروردگار است؛ «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ» شخص چه کاری کرده در این کفر به طاغوت و دل بستن به خدا؟ دو تا کار کرده، طاغوت را کنار زده و خودش را به پروردگار چسبانده، بقیه آیه چیست؟ «فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ»^۱ این آدم با این دو کار به مطمئن‌ترین دستگیره در این عالم وجود متوسل شده، مطمئن‌ترین دستگیره چیست؟ خدا، حالا یک مطمئن‌ترین دستگیره هم بعد از ایمان، عمل صالح است، پروردگار می‌فرماید تنها مرکبی که بعد از ایمان شما بندگانم را به من می‌رساند عمل صالح است؛ «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^۲ اگر می‌خواهید بیایید بالا، اگر می‌خواهید ارزش پیدا کنید، اگر می‌خواهید قیمت پیدا کنید، اگر می‌خواهید دنیا و آخرت خود را آباد کنید، راهش عمل صالح بعد از ایمان است.

حالا آیه بیست و پنج سوره مبارکه بقره را با دقت عنایت کنید؛ کسی که به ایمان و عمل صالح تکیه داده و ایمان هم علمی و هم عقلی و هم فطری است، عمل صالح را هم هر عقلی می‌پسندد و دزدی را هیچ عقلی نمی‌پسندد. اگر به دزد بگوییم: کارت قشنگ بود؟ می‌گوید: نه والله! گول خوردیم و اشتباه کردیم، گرسنه بودیم و کیف این بنده خدا را زدیم و رفتیم، کار خوبی نبود، چقدر این آیه عالی است! «وَسَيِّرِ الدِّينَ»^۳ از طرف من خدا مژده بده، «الَّذِينَ آمَنُوا» به آن‌هایی که از درون به من تکیه دارند «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و بر اساس آن ایمانشان هم روش دارند و عمل دارند و اخلاق دارند، «أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» من همه بهشت‌ها را برایشان گذاشته‌ام، هر جای بهشت که می‌خواهند بروند، از هر جای بهشت که می‌خواهند استفاده کنند، «كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا

۱. بقره: ۲۵۶.

۲. فاطر: ۱۰.

۳. بقره: ۲۵.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ» تمام این بهشت را در دنیا بر اثر ایمان و عمل صالح روزی ما کرده‌اند و پای ما نوشته‌اند؛ «وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ» برای مردها پاکیزه‌ترین زنان و برای زنان پاکیزه‌ترین شوهران، در قرآن زوج هم به زن و هم به مرد می‌گوید، «وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» من هم خانه بهشت و هم نعمت‌های بهشت را برای آن‌ها ابدی قرار داده‌ام.

اما آیه‌ای که مربوط به خیال‌با فان است ماند، چون یک مقدار توضیح دارد بماند برای جلسه بعد اگر خدا بخواهد که می‌خواهد؛ چون خدا خیرخواه است.

روضه وداع حضرت زینب علیها السلام

امروز خیلی روز سختی بود، خیال‌با فان بدبخت! شما که هر جنایتی خواستید کردید! هر ظلمی خواستید کردید، هر کاری دلتان خواست برای دل‌خوشی «یزید» و «ابن زیاد» کردید و فکر کردید که این زندگی درست است، این جنگ و این کار درست است، دل‌خوش کردن یزید و ابن زیاد درست است، همه این کارها را برای چه کردید؟ برای سوار شدن این زن و بچه دستور دادید این‌ها را بیاورند کنار این هفتاد و دو بدن که روی زمین افتاده‌اند، نزدیک همان خیمه‌های نیم‌سوخته سوار می‌کردید و می‌بردید. آن‌ها را کنار بدن‌ها آوردند، ما نه می‌توانیم تصور کنیم و نه می‌توانیم بفهمیم که به دل این زن‌ها و بچه‌ها چه گذشت!

زینب چو دید پیکر آن شه روی خاک	از دل کشید ناله به درد سوزناک
کای خفته خوش به بستر خون! دیده باز کن	احوال ما بین و سپس خواب ناز کن
ای وارث سریر امامت! ز جای خیز	بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر	دستی به دستگیری ایشان دراز کن
سیرم ز زندگانی دنیا یکی مرا	لب بر گلو رسان و ز جان بی نیاز کن
بر خیز صبح شام شد ای میر کاروان!	ما را سوار بر شتر بی چهار کن
یا دست ما بگیر و از این دشت پر هراس	بار دگر روانه به سوی حجاز کن



جلسه اول / لزوم تکیه بر امور قابل اعتماد

ای حسین! من دارند ما را می‌برند، اگر آزاد بودیم نمی‌رفتیم، این قدر کنار بدنت می‌ماندیم و گریه می‌کردیم تا بمیریم، حالا هم که می‌خواهم بروم و مسافر هستم، می‌خواهم صورتت را ببوسم اما سرت را بالای نیزه زده‌اند، می‌خواهم بدنت را ببوسم اما جای درستی ندارد. دو تا دستش را دو طرف بدن گذاشت و خم شد و لب‌هایش را روی گلوی بریده گذاشت...



جلسه دوم

ضرورت پیروی از عقل و دلیل و

پرستش از خیال و گمان

عدم کارگشایی حدس و گمان

قرآن مجید می‌فرماید که خیال و حدس و گمان، مطلقاً شما را از حق بی‌نیاز نمی‌کند، چون خیال و گمان امر پوچی است که به هیچ حقیقتی متکی نیست، از دلیل و حجت و حکمت و علم و برهان کمکی ندارد، بنابراین آن را جایگزین حقیقت نکنید و زندگی، کسب و کار، رفتار و معاشرت خود را بر اساس آن شکل ندهید، چون چیزی که باطل و پوچ است، محصولاتش هم باطل و پوچ است.

گرچه من قصد کرده‌ام آیات مربوط به گمان و خیال را از سوره مبارکه «بقره» شروع کنم تا آخرین سوره‌ای که درباره گمان و ظن آیه‌ای دارد که بتوانیم پرونده گمان و ظن را کامل در قرآن مجید و بعد در روایات ببینیم. اما چاره‌ای نیست جز اینکه چند آیه کوتاه و دو-سه کلمه‌ای را درباره گمان و خیال برایتان بخوانم که بیشتر ثابت شود محصولات خیال و گمان مثل خود خیال و گمان پوچ و باطل است. این آیات تقریباً در دو-سه جزء آخر قرآن کریم است و هر کدام هم یک بحث قوی و گسترده دارد، البته نه در حد بیست-سی جلسه!

پاسخ قرآن به خیال بافان

هر کدام از حقایق آیات را با دو شب یا سه شب تفصیلاً می‌شود به دست آورد، این آیات، آیات خیلی فوق‌العاده‌ای است. یکی از این آیات این آیه شریفه است که ظاهراً دارد جواب



خیال‌با فان را می‌دهد؛ حرف خیال‌با فان تاریخ این بوده است که کسی بالای سر ما نیست و قدرتی بر ما مسلط نیست، کسی کارگردان ما نیست، کسی جهت‌دهنده به ما نیست، ما خودمان هستیم و خودمان، در جواب این‌ها را خداوند با یک کلام پر از موج ادب می‌دهد.

روش قرآن و پیغمبر ﷺ در برابر مخالفان

این اخلاق قرآن است که حتی با دشمن هم با ادب صحبت، متین و عالمانه و حکیمانه صحبت می‌کند. وقتی دین به علم و حکمت و برهان و دلیل و حجت متکی است دیگر برای اهل آن دین جا نمی‌ماند که به طرف مقابل فحش بدهند، ناسزا بگویند و غیر حکیمانه رد بکنند و در سرش بزنند و تحقیرش بکنند، حتی قرآن مجید در این زمینه به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: این کافران، مشرکان، بت‌پرستان، این یهودیان و مسیحیان و صابئی‌ها اگر آمدند و نشستند و تمام حرف‌هایشان را به تو زدند، تو گوش بده، اما وقتی که تمام شد و دیگر چیزی نداشتند که بگویند و ساکت شدند، به آن‌ها بگو که من همه حرف‌های شما را شنیدم. مثلاً کافران می‌گویند که عالم خدا ندارد، تو گوش کن و بگذار حرفشان را کامل بزنند. یا مثلاً مشرکین می‌گویند که قیامتی وجود ندارد و این استخوان‌های پوسیده را چه کسی می‌تواند زنده کند؟ بگذار حرفشان تمام شود، در دهانشان نزن و حرفشان را قطع نکن. یهودی‌ها می‌گویند که دین به موسی ﷺ ختم شده است. مسیحی‌ها می‌گویند دین به عیسی ﷺ ختم شده و دیگر بعد از «انجیل» کتابی نیست، همه را با حوصله گوش بده و تمام که شد فقط یک جمله متکی بر عقل به آن‌ها بگو: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱ اگر حرف‌هایتان حرف‌های درستی است برای حرف‌هایتان دلیل قابل قبول بیاورید، اما اگر دلیل قابل قبول ندارید، عقل به ما می‌گوید ادعای تنها را قبول نکن. این را همه عقلا می‌گویند، مثلاً اگر می‌گویی پشت این دیوار آتش‌سوزی است، داری می‌گویی دلیل بر آتش یا دود است یا این که آتش شعله



عمودی‌اش باید زیاد باشد که خودش دیده شود یا اگر دود ندارد و شعله عمودی هم ندارد الآن باید اینجا به شدت تغییر هوا پیدا کند، وقتی هیچ کدام از این سه دلیل که تو ادعا می‌کنی نیست، پس ادعایت هم واهی است.

منع ناآگاهان از بحث با مخالفان

اخلاق دین اینچنین است، لذا ائمه علیهم‌السلام از بحث کردن با مخالفان به وسیله کسانی که به مسائل دین آگاهی ندارند منع می‌کردند؛ مثلاً به «مؤمن الطاق» می‌گفتند: سکوت بر تو حرام است، چون خیلی خوب حرف می‌زد و دلیل می‌آورد و خیلی خوب مخالف را در مسائل علمی به زانو درمی‌آورد. اما حضرت علیه‌السلام به چند نفر دیگر می‌فرمودند: حرف زدن شما با مخالفین حرام است و سکوت بر تو واجب است، تو که بلد نیستی یک چیزی می‌گویی و مخالف قوی‌ترش را به تو می‌گوید و تو هم قبول نمی‌کنی و دعواتان می‌شود، یقه همدیگر را می‌گیرید و کتک کاری می‌شود و کار هم به فحش و فحش کاری می‌کشد و این عمل ضد قرآن و ضد فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام است. اما سکوت بر مؤمن الطاق و «حسن بن فضال» و «هشام بن حکم» حرام است.

توضیحی پیرامون خیال

قرآن مجید با یک دنیا ادب به این‌هایی که می‌گفتند ما در دایره هیچ قدرت و حکومتی نیستیم و خودمان هستیم و داریم زندگی می‌کنیم و معنی ندارد که ما برای خودمان آقابالاسر قائل باشیم، فرمود: «**أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ**»^۱ "حَسِبَ" یعنی گمان، یعنی خیال، گمانی که متکی به هیچ دلیلی نیست و فقط گمان و خیال است، یک فضای تاریک ذهنی و یک امر ساخته یک جهت مغز انسان است؛ چون انسان جزو موجودات خیال‌باف است و همه خیالات هم دروغ است. مثلاً همین الآن ما اینجا نشستیم و می‌توانیم در

۱. بلد: ۵.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

ذهنمان صد دریا که هر کدام از اقیانوس «کبیر» بزرگ‌تر باشد و تمامشان هم پر از طلای بیست و چهار عیار، پر از الماس، پر از نقره و... خیال‌بافی کنیم، خب این را می‌شود در خیال درست کرد ولی در بیرون واقعیت ندارد چون اولاً کره زمین هفت قسمتش آب است و شما می‌گویید صد تا دریا، این‌ها اینجا جا ندارد، یک اقیانوس «کبیر» است و «اطلس» و «هند» و یک «منجمد شمالی» و «منجمد جنوبی» است که یک بخشی از زمین را گرفته و شما صد تا دریا در بیرون نداری. چهار-پنج تا دریا و یک تعداد دریاچه داری که فقط آن‌ها حقیقت دارد و هست اما آن که خیال می‌بافد نیست.

مثلاً در «شاهنامه فردوسی» خیال‌بافی زیاد است، مثلاً «سیمرغ» یک مرغی است که سی تا مرغ است و خلقتشان با همدیگر یکی است و جدای از هم نیستند! سی تا سر، سی تا پر، سی تا پا و سی تا شکم دارند ولی یک مرغ است و محل زندگی او هم در در قله «قاف» منطقه قاف است، اولاً ما کوهی به نام قاف در کره زمین نداریم تا قله داشته باشد و بعد هم سیمرغی نداریم تا در منطقه قله قاف باشد، بعد هم شاهنامه می‌گوید خوراکش هم آتش است! خب اگر جسم است، گلو، زبان، دهان و ماهیچه‌هایی دارد و اولین لقمه آتش را که بخورد او را می‌سوزاند و از کار می‌اندازد، این یک داستان خیال در خیال است.

جوابی به منکران تسلط خداوند

بعضی خیالات خیال تک‌واحدی است، مثلاً این که خودم هستم و هیچ قدرتی بر من احاطه ندارد و باور کردن آن، آدم را وادار می‌کند که هر کاری دلش می‌خواهد بکند، یعنی زندگی بر اساس این خیال، پر از آلودگی، ظلم و تجاوز است. درحالی که در بیرون خیال این جور نیست و یک نفر هست که بر ما قدرت و احاطه دارد و با قدرتش لحظه به لحظه در ما تصرف می‌کند. اولاً طفل بودیم ما را تبدیل به یک نوجوان کرد، دست خودمان هم نبود چون اگر دست خودمان بود سر بیست‌سالگی که می‌رسیدیم در اوج قدرت بدن و قیافه و خوشگلی و موی قشنگ و اوج غرایز، خودمان را نگه می‌داشتیم، یک فرمان به بدن می‌دادیم که جلوتر نرو، بیست سال و یک ماهت نشود، بیست سال و پانزده روزت



نشود، بیست سال و یک روزت نشود که این ممکن نیست. بعد هم جوانی و قیافه و خوش‌هیکلی و خوش‌اندامی و قدرت زانو و قدرت بازو و دندان‌ها و نور چشم و قوت گوش را گرفت و الآن هم متحیر هستیم و نمی‌دانیم شبی که می‌خواهیم آیا صبح بیدار نمی‌شویم یا قلب هنوز قدرت کار کردن دارد؟ چون علم بدن برای دانشمندان ثابت شده که طبیعت باز و بسته شدن قلب سه میلیارد مرتبه است و این سه میلیارد بار را هم در هفتادسال انجام می‌دهد، بعد از هفتادسال اگر قلب باز و بسته بشود دیگر دارد قاچاقی کار می‌کند البته زیر نظر خدا، ولی همیشه که نمی‌زند؛ یک شب هم آدم می‌خواهد و صبح می‌آیند بیدارش کنند و می‌بینند که بلند نمی‌شود، پس معلوم می‌شود یک کسی بر تو تسلط دارد و قدرتش فوق تو است.

این‌که می‌گویی من گمان نمی‌کنم کسی در این عالم کارگردان ما باشد و کاری به کار ما داشته باشد و این‌که یک نفر بر ما مسلط است و ما را دارد می‌چرخاند و ما را دارد جلو می‌برد و می‌گویند که مالک عالم است ما باور نداریم و این طبع زندگی است. خب طبع یعنی چه؟ طبع شخص است؟ طبع یک نیروی ناپیداست؟ طبع زندگی چیست؟ ﴿وَمَا يَهْدِكُمَا إِلَّا اللَّهُ﴾^۱ یک امر خیالی است که می‌گوید: طبیعت ما را به دنیا آورده و طبیعت هم می‌میراند، خب این طبیعتی که می‌گویی چیست؟ اگر یک قدرت نامرئی است که ما بیشتر از این حرف نمی‌زنیم چون ما هم می‌گوییم قدرت بی‌نهایتی است که با چشم سر دیده نمی‌شود مگر ما چه می‌گوییم؟ انبیای الهی علیهم‌السلام مگر چه می‌گویند؟ ولی اگر طبیعت عبارت از یک قدرت نامرئی نیست پس چیست؟ درخت‌ها و آب و چشمه و رود و گلستان و زمین و کوه، این‌ها طبیعت است کدام یک از این‌ها ما را می‌میراند؟ این‌ها که همه عامل بقاء است، ما می‌خوریم و زنده می‌مانیم تو می‌گویی طبیعت ما را می‌کشد!

طبیعت یک حقیقت صاحب اجزاء است، مثلاً یک بخش آن سیب است، سیب باعث مرگ ما می‌شود؟ سیب که باعث تداوم حیات است. پرتقال و نارنگی و آب باعث مرگ ما

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

می‌شود؟ آن‌ها که باعث تداوم حیات است. هوا باعث مرگ ما می‌شود؟ اکسیژن که باعث تداوم حیات است. یعنی آن کسی که در رختخواب افتاده و به تمام عوامل حیات وصل است ولی دارد می‌میرد، یعنی هوا کنار دهان و دماغش است و هوا عامل حیات است، داروها عامل حیات است و عامل مرگ کنارش نیست، آب عامل حیات است و در یخچال روبروی رختخوابش است. اگر طبیعت ما را می‌کشد، طبیعت چیست؟ اگر طبیعت ما را از دنیا می‌برد، چیست؟ یا یک قدرت ماوراء دید ماست که ما هم همان را می‌گوییم ولی اسمش را غلط می‌گوییم! آن قدرت الله است و طبیعت نیست، اگر طبیعت اجزاء این عالم است که اجزاء این عالم سبب حیات است نه سبب مرگ، حالا دیدی خیال بافی می‌کردی؟ و چقدر بدبختی است که انسان با خیال خدا را از زندگی خود دور کند، با خیال خدا را منکر بشود، با خیال رابطه‌اش را با پروردگار عالم قطع کند، با خیال رابطه‌اش را با ماوراء عالم و قیامت قطع کند، هشتاد سال مدام خورده و خوابیده و لذت برده و به این مسائل که رسیده گفته: خیال نمی‌کنم! نه! دروغ است این! خیال نمی‌کنم! یقین کن!

فرهنگ غرب، فرهنگ خیال بافی

الآن نود درصد مردم دنیا بر پایه خیال زندگی می‌کنند، من یک شب در «لندن» با یک دانشجوی «ایتالیایی» سه ساعت صحبت کردم، البته او هم حرف می‌زد و من هم حرف می‌زدم، تمام حقایق لازم را در آن سه ساعت من به او گفتم، اما گفت: نه! گفتم: نهایتاً زندگی را برای من معنی کن؟ گفت: زندگی یعنی آزاد خوردن، این را دقت کنید، آزاد خوردن؛ یعنی اگر مقیدت بکنند بگویند گوشت خوک نخور، گوشت مار و میمون نخور، قورباغه و خرچنگ نخور، ربا نخور این زندگی نیست، چون آدم در مضیقه می‌افتد. زندگی یعنی آزاد خوری و زندگی یعنی لذت آزاد، اگر بگویند با این زن و دختر نباش با این پسر نباش این آزادی نیست، گفت: من خودم دانشجو هستم و الآن دارم فوق لیسانس می‌خوانم و در لندن هم شوهر کرده‌ام! البته او مرد بود! گفتم: خب همه دکتراهیتان می‌گویند که این رابطه نامشروع جنسی عامل بیماری «ایدز» و با درد شدید در بیمارستان افتادن است.



گفت: ما نباید آینده را نگاه کنیم، باید لذت الآن را به حساب بیاوریم، الآن چه چیزی برایت لذت دارد؟ باید همان جوری زندگی کنی، یعنی می‌گویی این کار را نکن چون بعداً ایدز می‌گیری و مرض‌های مختلف می‌گیری؟! خب بگیرم! یعنی لذتم را تعطیل کنم که بیست سال دیگر می‌خواهم ایدز بگیرم؟

به او گفتم: مسیح صلی الله علیه و آله، پیغمبر شما که گفته است بعد از این دنیا قیامت است! گفت: حرف‌های مسیح صلی الله علیه و آله به درد این پیر و پاتال‌های کلیسا می‌خورد نه به درد ما! مسیح و مریم علیها السلام که برای من پول نمی‌سازد، اگر کلیسا یک مسیح و یک مریم دلار ساز به من بدهد من قبول می‌کنم و بعد هم گفت شبی که من مردم پرونده برای ابد بسته می‌شود، خاک می‌شوم و خبر دیگری نیست!

فرهنگ غرب، فرهنگ خیال است نه فرهنگ حقیقت و حکمت و دلیل و برهان، یعنی در درون خودش خیالی به وجود آورده و بعد می‌گوید زندگی یعنی آزاد خوردن، آزاد شهوت‌رانی کردن، باید هم بروی دانشمند بشوی که برای اینکه چیزی که می‌خواهی بخوری پول داشته باشی، علم برای پول درآوردن است!

نتیجهٔ عدم تکیه بر حقایق موجود

در یک مجله خواندم، یک هواپیما با سیصد نفر در چند مایلی یکی از فرودگاه‌های اروپا بود، برج مراقبت باید با خلبان در تماس باشد، حالا مدیر برج رفته بود دستشویی یا در چرت بود که هواپیما از دور پیدا می‌شود، با برج تماس می‌گیرد و برج جواب نمی‌دهد، کسی که شغل او محاسبه بوده که کدام طیاره چه ساعتی برود؟ و به کجا برود؟ و چند «پا» بالا برود؟ و... می‌دید که هواپیما دارد انحرافی می‌نشیند، باید از این صندلی می‌آمد روی آن صندلی و گوشی را برمی‌داشت و می‌گفت که آقای خلبان! این محاسبه‌ای که در مایل کردی که چند مایلی فرودگاه هستی این تو را روی باند نمی‌آورد و انحراف می‌دهد. بلند نشد و هواپیما هم سقوط کرد و کل سیصد نفر هم آتش گرفتند! وقتی پلیس به برج مراقبت می‌آید و به این فرد می‌گوید که شما چرا به هواپیما اطلاع ندادی؟ گفت: من



ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

مأموریت نداشتیم به هواپیما اطلاع بدهم! من مأمور حسابرسی رفت و آمد هواپیماها در روی زمین و به طرف مقصد بودم، به من چه؟!

کسی که تکیه بر حقایق موجود ندارد؛ یعنی بر خدا، بر انبیاء علیهم السلام، بر علم، بر عقل و... و می گوید خوراک آزاد می خواهیم، حرف غلطی می زند، شما بعضی هایتان نرفته اید اروپا، من بیست کشور اروپایی رفته ام، جدیداً که هر موجود زنده ای که تکان بخورد را می خورند، گاهی هم خام خواری می کنند. مثلاً شما به یک رستوران می روی و می گویند که چه چیزی میل داری؟ مثلاً یک غذا مغز میمون است! بچه میمون را جلویت می آورد و یک دانه چکش به گیجگاه بچه میمون می زند و بچه میمون گیج می شود و جمجمه اش را برمی دارد و مغزش را در بشقاب خالی می کند و می گوید بفرمایید! زندگی یعنی آزاد خوردن و آزاد لذت بردن!

بعد من به این جوان گفتم: من امشب شنیدم در لندن سیصد هزار ازدواج ثبت شده مرد با مرد دارد، گفت: بله! در شهرداری ثبت شده است. گفتم: حق دختران و زنان چه می شود؟ شما با هم جنس ازدواج می کنید و این خانم ها، این دخترها بی شوهر می مانند. گفت: به ما چه؟! مگر ما ضامن آنها هستیم؟ این زندگی خیالاتی است که می گوید: هر چی می خواهی بخور!

زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام و تقید به قیود الهی

اما بیایم سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام، او یک زندگی متکی به پروردگار، به علم در قرآن و به عقل داشت. آن شخص در برج می گوید اینکه سیصد نفر آتش گرفتند به من چه؟! اما امیرالمؤمنین علیه السلام یک روز آمد و دید باغی که خودش درست کرده بود به محصول نشسته است، فرمود «قنبر!» کل این باغ و درختها و محصولاتش در زندگی من اضافه است، نیازی ندارم، یک قلم و کاغذ بیاور؛ نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم» این نخلستانی است که کل درخت هایش را علی ابن ابیطالب علیه السلام نشانده و آبیاری کرده، همه امسال خرما داده اند و این نخلستان در زندگی من اضافه است و نیازی ندارم، من کل این نخلستان را وقف بر



نیازمندان مردم کردم و تولیت آن هم با حسن و حسین علیهما السلام است و ثبت می‌کنم و اعلام می‌کنم که حسن و حسین من علیهما السلام به یک‌دانه خرما از این باغ حق ندارند و شرعی نیست یک خرما را بچینند و بخورند مگر این که هر دو فقیر شوند، چون حسن و حسین من علیهما السلام الآن به مال من نیاز ندارند.

امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: امام علی علیه السلام زمان حکومتش شبانه‌روز با سه تا نان جو شکمش را سیر می‌کرد، گاهی اگر به این سه تا نان جو که یک‌دانه برای صبح و یک‌دانه برای ظهر و یک‌دانه برای شب بود می‌خواست چیزی اضافه کند یا نمک بود یا کدوی پخته یا آب‌گوشت رقیق یا دوغ بود.

یک بار اهل خانه گفتند: سن امیرالمؤمنین علیه السلام بالا رفته و این نان جو خشک است، باید بگذارد در دهانش و مدتی مکث کند تا نرم شود، وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفت نان‌ها را از کیسه چرمی درآوردند و روی آن‌ها روغن‌زیتون مالیدند و در کیسه گذاشتند، شب که آمد نان را درآورد ایراد نگرفت، تلخی نکرد، اصلاً حرف نزد، منع نکرد اما فردا که سه تا نان جو در کیسه گذاشت در کیسه را مهر کرد، یعنی کسی حق ندارد در این کیسه را باز کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خورد اما مقید به قیود الهی، امیرالمؤمنین علیه السلام زندگی می‌کرد اما مقید به قیود الهی، علی علیه السلام تکیه بر خدا داشت که این قدر مقید بود، تکیه بر قرآن داشت که این قدر مقید بود، تکیه بر عقل و علم داشت که این قدر مقید بود.

تفاوت متکیان بر حق و متکیان بر خیال

آن شخص در برج نگهبانی می‌گوید: سیصد نفر مسافر سوختند، به من چه؟! چون در حد من نبود که دخالت کنم، من یک کار دیگر داشتم، سوختند که سوختند! اما امیرالمؤمنین علیه السلام شب به خانه می‌آید و اهل خانه یک کاسه آب‌گوشت رقیق با نان جو خودش را می‌آورند و هنوز شروع نکرده در زدند، خودش پشت در آمد، علی است دیگر! همه چیزش متکی به حق است، نمی‌گوید که حالا من علی هستم! من بروم در را باز کنم؟! زن‌ها و دخترها و پسرها

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

بروند باز کنند، خب دخترها و خانمها و پسرها هم مثل امیرالمؤمنین علیه السلام کار دارند و دستشان بند است، خودش بلند شد و آمد پشت در. فرمود کیست؟ گفت: اهل این شهر نیستیم، مسافر هستیم، جا ندارم که بخوابم و آدرس خانه تو را گرفتم، در را باز کرد، فرمود: همین جا بغل در باش تا من خبرت کنم، آمد در اتاق، چراغ را فوت کرد و خاموش شد، آمد دست مهمان تازه‌وارد را گرفت که دعوت هم نداشت و مسافر بود به کوفه آمده بود و پرسیده بود ما کجا برویم که بخوابیم و راحت باشیم؟ گفته بودند: هیچ جا مثل خانه علی علیه السلام نیست، برو خانه علی علیه السلام. دستش را گرفت و آورد در اتاق، گفت سفره پهن است و چراغ هم خاموش است تحمل تاریکی را داری؟ گفت: آره آقا جان! چشمم به تاریکی عادت دارد. فرمود بشین سر سفره یک کاسه آبگوشت و نان است با همدیگر می‌خوریم، گفت: باشد علی جان! امام علیه السلام دست می‌برد در کاسه خالی و بیرون می‌آورد و انگشت‌هایش را می‌لیسید یعنی من هم دارم می‌خورم، چون غذای یک نفر بود و یک نفر را سیر می‌کرد.

آیا این‌ها را فرهنگ خیالاتی‌ها هم رعایت می‌کند؟! فرهنگ اروپا و امریکا، شرق و خیلی از ما در این مملکت، آیا رعایت می‌کنیم؟ نه نمی‌کنیم. این منبرها، این مسجدها، این حسینیه‌ها، همه برای این است که ما روش اهل بیت علیهم السلام و روش متکیان به خدا و انبیاء علیهم السلام و قرآن را یاد بگیریم. ما الان هر شب و هر ظهر که سر سفره می‌نشینیم باید دغدغه داشته باشیم، یعنی غذا خیلی به مذاقمان خوشمزه نیاید چون خیلی‌ها در این مملکت زندگی می‌کنند که همین نان و آبگوشت و نان و پلوی ما را گیر نمی‌آورند.

«أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» خیال در باطنت رفته که هیچ قدرتی بر تو تسلط ندارد! خیال‌باف! روزی که گریبان‌ت را بگیرم ﴿أَتُخَذَ عَرِينٌ مُقْتَدِرِينَ﴾ دمار از این زندگی هفتادساله‌ات تا ابد درمی‌آورم، آزاد خوری، آزاد شهوت‌رانی، آزاد زندگی کردن و... صحیح نیست، این که زندگی پر از ظلم است که هست، پر از تجاوز است که هست، پر از اشتباه‌کاری است که هست. این یک طایفه هستند در عالم که خدا می‌گوید: یک طایفه هم این‌ها هستند!



شما ببینید آدم اگر در عمق حادثه کربلا فکر کند می‌بیند حادثه اتفاق افتاده علم و عقل و حکمت و قرآن و توحید و نبوت است که خود حضرت علیه السلام در شب عاشورا بخشی از این‌ها را بیان کرده است، اگر این حادثه بر اساس خیال بود که دو روز هم نمی‌ماند در دنیا، آیا می‌ماند؟ نمی‌ماند. اگر حادثه متکی به خیال بود که اینقدر دل‌ها را تسخیر نمی‌کرد، هزار و پانصد سال این همه اشک را جاری نمی‌کرد! این همه آثار مثبت نداشت!

روضه دفن بدن مطهر اباعبدالله علیه السلام

السلام علیک یا اباعبدالله، بیابان نشینان حق داشتند امشب از دفن بدن‌ها دست نگه دارند چون نمی‌دانند این بدن و آن بدن از کیست. نمی‌دانستند چه کار کنند که وجود مبارک زین العابدین علیه السلام آمدند، فرمودند: بیابان نشینان! فرار نکنید، من مأمور حکومتی نیستم، من تمام این بدن‌ها را می‌شناسم. تمام بدن‌ها را دفن کردند و تنها بدنی که روی زمین مانده بدن ابی‌عبدالله علیه السلام است، می‌دانیم شهید کفن ندارد، غسل ندارد. این که می‌گویند "مگر به کربلا کفن به غیر بوریا نبود؟" را می‌خواهم توضیح دهم، اصلاً بحث کفن را نباید مطرح کرد اما چرا زین العابدین علیه السلام فرمود: بروید در خیمه‌های نیم‌سوخته ما و یک پاره حصیر بیاورید؟ چون زین العابدین علیه السلام دیدند اگر این بدن را بخواهند از جا حرکت بدهند قطعه قطعه روی زمین می‌ماند! حصیر را که آوردند آرام زیر بدن فرستاد و خودش رفت میان قبر و دست مبارکش را زیر حصیر برد و بدن را بلند کرد و میان قبر سرازیر کرد، حالا می‌خواهد صورت میت را رو به قبله بگذارد اما بابا سر در بدن ندارد، گلوی بریده را روبه قبله گذاشت «أَبَتَا! أَمَا الدُّنْيَا فَبَعْدُكَ مُظْلِمَةٌ»^۱ بابا! رفتی و دنیا را تاریک کردی، «فَأَمَّا الآخِرَةُ، فَبِنُورِ وَجْهِكَ مُشْرِقَةٌ»^۲، بنی اسد دیدند از قبر بیرون نمی‌آید، جلو آمدند و زیر بغلش را گرفتند، خودش لحد چید و خاک ریخت، یک مقدار آب روی قبر پاشید و خاک

۱. مقتل الحسین علیه السلام، ص ۳۳۷.

۲. همان.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

گل شده را صاف کرد و به صورت یک صفحه درآورد و با انگشت نازنینش نوشت: «هذا قَبْرُ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۱ اما کدام حسین؟ «الَّذِي قَتَلُوهُ عَطِشَانًا غَرِيبًا»^۲ این همان حسینی است که با لب تشنه به شهادت رساندند...



۱. الدمعة الساکبة، ج ۵، ص ۱۳.

۲. همان.

جلسه سوم

گوهر عقل و نعمت های طلوع

کرده از آن

توضیحی پیرامون عقل

از شروع زندگی در کرهٔ خاکی که تاریخش را کسی نمی‌داند تا الآن، محصولات بسیار فراوان و مشکل‌گشا و مفیدی از عقل انسان که از اعظم نعمت‌های الهی است طلوع و ظهور کرده است. میلیون‌ها کتاب علمی در رشته‌های گوناگون و میلیاردها جملات حکیمانه با بنیان و سازنده، محصولات همین عقل است. گوهری که به این کیفیت فقط به انسان عنایت شده است و حتی فرشتگان که معروف است که عقل محض هستند از گستردگی عقل انسان برخوردار نیستند و دلیلش هم قرآن است. واسطهٔ بین انسان و علم، عقل است، اولین معلم بی‌واسطه انسان طبق قرآن مجید پروردگار مهربان عالم است؛ «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۱ که این «الْأَسْمَاءُ كُلَّهَا» از زمان نزول قرآن تا حالا مورد بحث بزرگان علم و دانش و حکما است.

توضیح حول اسماء الحسنی

زیباترین حرفی که در این آیه زده شده است این است که این اسماء به معنای حقایق زنده الهی است که خدا در ارائهٔ آن به حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام هیچ دریغی نکرده و چیزی را پنهان نگذاشته است، لذا می‌گوید «كُلَّهَا» یعنی تمامش را به او عنایت کردم، البته این «اسماء»

۱. بقره: ۳۱.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

را برخی این‌گونه معنی کرده‌اند و می‌گویند "اسماء حسنی" است و رد شده‌اند و تفسیری نکرده‌اند، آن‌هایی را که من دیده‌ام و در کتاب‌هایشان دقت کرده‌ام فقط گفته‌اند اسماء حسنی است.

اسماء حسنی طبق روایتی که «صدوق»، بزرگ‌ترین محدث شیعه از قول پیغمبر ﷺ نقل کرده است نود و نه تا است که در ابتدای کتاب توحید نقل می‌کند. کتاب توحید در حدود پانصد صفحه است و یکی از پرمایه‌ترین کتاب‌های صدوق است و قابل ترجمه هم نیست چون جملات این کتاب که کل آن روایت است اگر ترجمه شود ولو هنرمندترین مترجم ترجمه کند، یک ترجمه ناقصی از آب درمی‌آید چون آن مفاهیمی که در روایات توحید است در قالب جملات فارسی نمی‌گنجد مثلاً ترجمه «بسم الله الرحمن الرحیم» در قالب جملات فارسی نمی‌گنجد، مثلاً اگر بخواهیم به صورت دقیق ترجمه کنیم باید بگوییم: به نام ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه، بی‌نهایت غیر محدود که مهربانی‌اش تمام گستره ظاهر و باطن هستی را فراگرفته است و رحمتش بی‌نهایت و واسعه است، این ترجمه معمولی «بسم الله الرحمن الرحیم» است که حالا خود این ترجمه را باید یک ملای حسابی توضیح دهد. من ده شب و یا بیست شب، یک سخنرانی را برای تفسیر "بسم الله" در یک مسجدی انتخاب کردم، ده شب تمام شد و ما در حرف "ب" و "سین" و "میم" مانده بودیم و دیگر جای دیگر دنبال نکردم.

از اسماء حسنی سه تا در «بسم الله» است، الله و رحمان و رحیم. که خداوند متعال کل مفاهیم این نود و نه اسم را به آدم تعلیم داد، یک معنی دیگر اسماء حسنی، اسماء حسنی عینی است نه مفهومی. ما می‌گوییم که رحمان یعنی مهربانی بی‌نهایت گسترده بر همه ظاهر و باطن هستی که کل ظاهر و باطن هستی مثل یک نقطه در گوشه رحمانیت است، چون تمام عالم وجود در برابر عظمت او بسیار کوچک و اندک است و می‌دانید که او احاطه قیومی، علمی و احاطه قدرتی به کل موجودات دارد و در یک کلمه که حالا فرصت توضیحش را ندارم، تمام عالم مُنْدَک در حقیقت اسماء است، یعنی اینجا فناء محض است و اصلاً قابل دیدن و گفتن و نشان دادن نیست، این معنی مفهومی اسماء است. اما یک



معنی عینی دارد یعنی بیرون کلمه اسم، یعنی بیرون کلمه "الف" و "سین" و "میم" و مفهوم آن اسماء الهی یک مقام عینی هم دارد، یعنی بیرون از لغت اسم و معنای اسم مصداق عینی دارد، مصداق عینی اسماء حسنی یقیناً و بی برو و برگرد پیغمبر تا امام عصر هستند، ثابت هم می‌توانیم بکنیم این مطلب را، در آن هم نمی‌مانیم و لنگ نمی‌شویم، جواب هر ایرادکننده را هم می‌دهیم، این‌ها اسماء عینی هستند یعنی چه؟ به قول حافظ؛ "آسوده شبی باید و خوش مهتابی" که بشود این اسماء عینی را معنا کرد.

هیچ موجودی گنجایش عقلی همانند انسان را ندارند حتی ملائکه!

ما واقعاً به‌طور قاطع در این زمینه‌ها که جرئت حرف زدن نداریم اما این اسمائی که خداوند به آدم تعلیم کرد؛ چه مفاهیم آن را و چه عینی را چه بود؟ این قدر هم به عقل آدم قدرت داده شده بود که بتواند درک کند و بفهمد که درست است، بعد پروردگار عالم در قرآن به کل فرشتگان می‌گوید: «أَسْمَاءُ هُوَلاءِ»، "هُوَلاءِ" یعنی اسامی عینی، چون خدا اشاره می‌کند به این اسامی مفهومی زنده و عینی که به آدم تعلیم دادم و می‌گوید: ملائکه! به من از این اسماء خبر بدهید؛ «أَنْبِئُونِي» خبرم کنید ﴿بِأَسْمَاءِ هُوَلاءِ﴾^۱ فرشتگان هم به پروردگار گفتند: پروردگارا! ما چیزی نمی‌دانیم ﴿إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾^۲ مگر آن مقداری که خودت به ما یاد دادی اما چیزی که به آدم منتقل کردی را ما درک نمی‌کنیم. این مقدمه را فقط به این خاطر گفتم که حدود عقل فرشتگان و عقل آدم را از قرآن بدانید، گرچه خیلی دوست داشتم حرف‌های این مقدمه را موشکافی می‌کردم تا ملاحظه کنید که پای هرکسی حتی فرشتگان در برابر گنجایش عقلی انسان لنگ است.

وقتی آدم این‌ها را می‌خواند یا برای مردم می‌گوید، بعد این شش میلیارد جمعیت دیوانه بی‌قید بی‌مهار بی‌مزه پست و آلوده را که نگاه می‌کند جگرش خون می‌شود که خدا چه زمینه‌های شخصیتی به این جنس دوپا داده است و تمامش را به لجن کشیده است.

۱. بقره: ۳۱.

۲. بقره: ۳۲.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

فرشتگان در برابر علم تنهای اسماء به شکست خودشان اقرار کردند که نمی‌دانیم؛ «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» چه چیزی را نمی‌دانیم؟ این علم اسمائی که به آدم دادی، ما در برابر عقل آدم و گیرندگی عقل او و این علمی که به او دادی نادان هستیم، این خلاصه آیه است، «لَا عِلْمَ» یعنی نادان هستیم، نمی‌دانیم.

خدا به من لطف کند تا نمردم در یک مجلس مفصل این اسماء عینی را که از رسول خدا تا امام عصر علیه السلام هستند را بتوانم توضیح بدهم که یک یادگاری در این نوارها و کتاب‌ها بماند. دریا دریا مطلب است و حضرت آدم علیه السلام افق جلوه اسماء مفهومی و عینی شد.

آدم اگر چهره نسودی به خاک بر در پیرم علی، آدم نبود^۱

اگر جلوه اسماء عینیت در او و سایر انبیاء علیهم السلام نبود حتی یکی از آن‌ها هم به رسالت مبعوث نمی‌شدند، این‌ها با وزن اسماء عینی الهی است که این چهارده معصوم علیهم السلام هستند که به رسالت و به اولوالعزمی مفتخر شدند، خب این پرونده بماند.

انکار عقل به اسم آزادی در غرب

در درخت طبیعت و هستی بالارزش‌ترین شاخه، شاخه وجود انسان است، به علت این که خدا چنین عقلی را در وجود انسان قرار داده، عقلی که محصولاتش میلیاردها کتاب در کره زمین و کلمات حکیمانه و هنرهای مثبت است. چون تمام این‌ها کار و فعالیت عقل است که بعد چشم و دست به عقل کمک دادند و یافته‌ها را نوشتند و اختراعات را به وجود آوردند.

آیا انکار عقل جایی دارد؟ یعنی یکی پیدا شود و مغز میلیون‌ها نفر را شستشو بدهد که جناب جنس دو پا! تو اول جنس دوپا نبودی! تو اول یک پوزه باریک داشتی، یک دم داشتی، یک بدن پر از مو داشتی، سمت هم میمون بوده و در نظام هستی در جاده تکامل افتادی و بعد از میلیون‌ها سال دیگر آن دم و پوزه را لازم نداشتی، آن پشم‌های پر را لازم نداشتی، آن ورجه و رجه کردن را لازم نداشتی و قشنگ دو تا پایت صاف و معتدل شد،

۱. دیوان میرزا حبیب خراسانی.



شکمت با سینه‌ات معتدل شد، سرت یک‌شکل زیباتری گرفت و اسمت را گذاشتند آدمیزاد، وگرنه ریشه و ذات تو میمون است! یعنی یک موجود مسخره و مسخره درآور و بازیگر بودی، این حرف را یک یهودی «اتریشی» زد و فرهنگ صهیونیست هم این حرف را به دانشگاه‌های جهان کشید و به مغزها تحمیل کرد که حرف این یهودی اتریشی را قبول کنید که شما ذات وجودتان و ریشه‌تان میمون بوده پس این قدر خود را مقید نکنید، بعد رفیق یهودی دیگرش که از صهیونیست‌ها بود یعنی «فروید» که باز هم اتریشی بود گفت: جهان! دانشمندان! عالمان! حاکمان! شما اگر بخواهید بشر در رفاه کامل زندگی کند غریزه جنسی او را آزاد کنید، بخاطر تحت فشار قرار داده شدن در غریزه این قدر زندگی‌اش محدود و رنج‌آور و سخت و مشکل‌ساز شده است، فرهنگ صهیونیستی حرف فروید را هم گرفت و با حرف «داروین» مخلوط کرد و یک معجون درست کرد که این انسان‌های اروپا و امریکا و یک مقدار هم شرقی‌ها شدند که شکم آزاد، غریزه آزاد، روابط آزاد، پول آزاد و همه را روی هم گذاشته و اسمش را گذاشتند آزادی!

آنها الآن می‌گویند در ایران آزادی نیست، سازمان حقوق بشر جگرس برای ملت ایران کباب است! آزادی که آنها می‌گویند همین‌هایی است که من گفتم و ریشه در مسائل مطرح شده داروین و فروید دارد و یکی دیگر به نام «دورکاین»، این سه نفر جهان را به لجن کشیدند و آمدند عقل را از تفکر در ماوراء عالم، از تفکر در صاحب خلقت، از پیروی کردن از انبیاء علیهم‌السلام، از دنبال کردن آیات آسمانی و... قیچی کردند و گفتند بشر اگر بخواهد راحت زندگی کند باید رابطه‌اش را با عالم غیب قطع کرد.

هشدار خداوند در مورد شیطان پرستی

من در اروپا بودم و دیدم که فشار زیادی می‌آورند. صهیونیست‌ها به مسیحیتی که یک رشته صهیونیستی پولسی است، «پولس» کسی بود که آئین حضرت موسی و مسیح علیه‌السلام را کاملاً به تحریف کشید و یک فرهنگی به نام «شیطان پرستی» و «فراماسونری» را در دو هزار و خرده‌ای سال قبل پایه‌گذاری کرد و هدفش هم این بود که جهان را از توحید ببرد و به

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

شیطان پرستی برگرداند که متأسفانه الآن بدنۀ عظیمی از جهان شیطان پرست هستند، همانی که در قرآن می‌گوید: ﴿الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾^۱ این «الْمُؤْمِنُونَ» برای آن زمان آدم است تا الآن، بعضی‌ها هم این آیه را اشتباه معنی می‌کنند و می‌گویند در عالم «آلست» خداوند از ما عهد گرفته، نه! یعنی کلمه عهد در عربی اگر با «الی» ترکیب شود مثل همین آیه «الْمُؤْمِنُونَ» آیه «الی» دارد یعنی من خودم مگر در تمام صد و چهارده کتابم و به زبان انبیائهم علیهم‌السلام به شما سفارش نکردم و نصیحت نکردم که شیطان پرستی نکنید؟

﴿إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^۲ پولس دشمن آشکار شماست، «قارون» سمبل ثروت و بخل دشمن آشکار شماست، «فرعون» سمبل سیاستی که پر از دوز و کلک و تزویر و خیانت است دشمن شماست، نگفتم پیروی نکنید؟! و الآن شیطان بزرگ در این دنیا به فرمودۀ حضرت امام علیه‌السلام امریکا است، خداوند می‌فرماید: سفارش نکردم که دشمن شماست پس پیروی نکنید؟ ﴿وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا﴾^۳ هشتاد درصد بدنۀ شما را از زمان آدم تا حالا گمراه کرده است، الآن چند سال است مردم که به مکه می‌روند در «مسجدالحرام» تمام توجهشان به این ساختمان بسیار بلند بیرون دیوار مسجدالحرام است که کعبه را در مقابل خودش یک‌ذره کرده، کوچک کرده و ساختمان به صورتی است که بالایش کنگره‌ای است و اگر دقت بکنید آرم شیطان پرست‌های صهیونیست فراماسونری است و متأسفانه بغل کعبه است.

شیطان پرستی، بدنۀ عمدۀ جهان را گرفته، همین امسال امنیت مکه و مدینه را با پول بسیار سنگین به «اسرائیل» داده بودند! «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» خب عقل را که نمی‌شود انکار کرد، آثارش را که نمی‌شود انکار کرد، البته من کتاب‌های داروین و فروید را خوانده‌ام، یک کلمه راجع به عقل در کتاب‌هایشان نیست!

۱. یس: ۶

۲. یس: ۶۰

۳. یس: ۶۲

علت قلت بندگان واقعی

چرا باید پروردگار با داشتن صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم‌السلام و دوازده امام علیهم‌السلام، این همه عالم ربانی و قرآن مجید اعلام کند؛ «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ»^۱ عده کمی بندگان واقعی من هستید، «شکور» یعنی واقعی نه کسی که یخچالش پر از ماهی و راسته و گوشت گردن و انواع شربت‌هاست و این قدر هم خورده که نفسش در نمی‌آید و می‌آید روی آن تخت فرانسوی می‌افتد و می‌گوید: الهی! الحمدلله، زهرمار! این بنده شکور نیست. شکور یعنی کسی که تمام نعمت‌های خدا را در محلی که خدا گفته مصرف نکند، این معنی شکر است، اصلاً «الحمدلله» صیغه شکر نیست، الحمدلله صیغه ثناگویی است و اصلاً معنی شکر نمی‌دهد.

معنی صحیح آیه «أَمَّنٌ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ»

خیلی‌ها در قرآن اشتباه دارند، همین «أَمَّنٌ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ»^۲ این اصلاً جنبه دعا ندارد، "همزه" در «أَمَّن» همزه منادا نیست، به معنی "یا" نیست، می‌گویند: آیه یعنی ای خدایی که گره از کار مضطر باز می‌کنی! اصلاً آیه این معنی را نمی‌دهد! آیه با بت‌پرستان حرف می‌زند و به معنی "آیا" است، یعنی آیا کسی که قدرت حل مشکل را دارد باید پرستید یا این بت‌هایی که نه می‌بینند و نه می‌شنوند و نه حرف می‌زنند و نه دخیل در زندگی شما هستند؟ اصلاً آیه معنی دعا ندارد! این یک برخوردی با بت‌پرستان است.

معرفی آیاتی برای دعا

آیا می‌خواهید دعا بخوانید؟ پنج خط دعای عرفه را بخوانید که آدم را زنده می‌کند. می‌خواهید دعا بخوانید؟ این آیه را بخوانید «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۳ بعضی‌ها توجیه می‌کنند و می‌گویند: آقا! قرآن است دیگر و جنبه معنوی

۱. سبأ: ۱۳.

۲. نمل: ۶۲.

۳. بقره: ۲۰۱.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

دارد، می‌خوانیم بلکه مریضمان همین امشب از روی تخت بیمارستان بیاید پایین و بدود بیاید خانه و البته که این صحیح نیست.

«وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» اما جهان را به شیطان پرستی و فراماسونری کشیدند.

مسیحیت، محصول صهیونیسم

در اروپا مسیحیت یک محصول «صهیونیسم پولسی» است اصلاً ما مسیحی در دنیا نداریم، همه شیطان پرست‌های یهود بعد از موسی ابن عمران علیه السلام هستند و در تمام کشورهای اروپایی زمینه‌ای را فراهم کردند و روی کلیساها بتر زدند که این کلیسا به فروش می‌رسد! اصلاً می‌خواهند اسم معبد و خدا دیگر در کره زمین نباشد، کلیساها را می‌خرند و تبدیل به کاباره، کافه و کارخانه مشروب می‌کنند و پولش را هم در صندوق «واتیکان» می‌ریزند. این کار را انگلیسی‌ها وقتی امتیاز توتون و تنباکو را از «ناصرالدین شاه قاجار» گرفتند می‌خواستند در ایران انجام بدهند که نشد، «رضاشاه» و «محمدرضاشاه» می‌خواستند به جای کل مسجدها آتشکده بسازند که نشد، بیایند من پرونده‌اش را دیده‌ام، می‌خواستند آتشکده بسازند البته نه به صورت مستقل بلکه می‌خواستند بنای مسجدها را تغییر بدهند و به جایش آتشکده درست کنند که جمع شدند.

دشمنان چه زمانی از دشمنی دست برمی‌دارند؟

من جمعیت زیاد دیده‌ام و این نکته را برای خودم نمی‌گویم، امتحان کنید مثلاً فردا شب فقط ده نفر بیایید اما من همین منبر را ادامه می‌دهم و ساده نمی‌کنم و کم نمی‌گذارم، پرمایه می‌روم حتی اگر ده نفر بیایید، چون من چشمم از جمعیت پر است و برای خودم نمی‌گویم، من دیگر هوا و هوسی ندارم، همین اجتماع شما در این مجلس و در مجالس دیگر خبرش به سرعت به اسرائیل می‌رود، به امریکا می‌رود، به عربستان هم می‌رود و از دست شماها که بی‌دین نمی‌شوید مریض شده‌اند، اعصابشان خرد است. قرآن مجید می‌گوید وقتی از دست شما راحت می‌شوند و نه مزاحمتان می‌شوند و نه پولتان را بلوکه



می‌کنند و نه تحریم می‌کنند که این‌گونه بشوید، چگونه؟ ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾^۱ اگر کل شما هفتاد و پنج میلیون ایرانی فردا اعلام کنید: اروپا! امریکا! شرق! کمونیسم چین! ما همه یهودی و مسیحی شده‌ایم، یک سال دیگر ایران از «نیویورک» آبادتر می‌شود، خودشان می‌آیند برایتان عملگی می‌کنند. خود «اوباما» می‌آید ایران و دست حاکمان شما را ماچ می‌کند و چک میلیاردی پول‌هایمان را که بلوکه کرده‌اند را هم همان روز می‌دهد.

شما فکر می‌کنید این منبرها و این مجالس همین یک گوشه تهران عادی می‌گذرد؟ حداقل ده سال است که ماه رمضان و محرم می‌خواهند من را به آمریکا دعوت کنند، هر بار هرکسی می‌خواست من را دعوت کند و رفته وزارت امور خارجه امریکا که «ویزا» برای من صادر کند دکمه کامپیوتر را که زدند، عکس من را آورده‌اند و به او نشان داده‌اند و گفته‌اند: این را می‌خواهید دعوت کنید؟ این یک آدم بسیار خطرناکی است!

مسلمان بمانیم که دشمن دارد دق می‌کند، شیعه بمانید دشمن دارد دق می‌کند، برادران! تا آخر عمرتان دل دشمن را شاد نکنید، زن و بچه‌های این مردم! دل دشمن را شاد نکنید، نسل‌های آینده! دل دشمن را شاد نکنید، نمی‌ارزد. چون دشمن کافر است و جزء یکی از نجاسات رساله‌های ماست، هیچ نمی‌ارزد. نجاسات دوازده‌تا است، در رساله‌ها هست و دیده‌اید که بول، غائط، منی، خون در تخم‌مرغ، شتر نجاست‌خوار، سگ، خوک و کافر نجس هستند، این ارزش غرب است.

خداوند چهار خانه دارد!

عقل زمینه برای ظهور شخصیت عالی انسان است، خدا چهار تا خانه دارد، «بیت المعمور»، «بیت‌المقدس»، «کعبه» و دل. خدا بچه را که می‌خواهد در رحم مادر بسازد وقتی گوشت بسته می‌شود و هنوز اسکلت و سر و دست و پا به او نداده، قلب را به او می‌دهد و شروع به تپیدن می‌کند. یعنی اول خانه خودش را در زمین وجود انسان می‌سازد.

۱. بقره: ۱۲۰.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

این سه زمینه یعنی عقل، قلب معنوی و روح دمیده شده چه ارزشی دارد! ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱ ببینید روح اتصال به چه منبعی دارد؟! این‌ها همه زمینه یک شخصیت است، از همه دنیا سؤال می‌کنیم؛ دنیای عاقلان! دنیای دارندگان قلب! دنیای دارندگان روح انسانی نه میمونی! آیا فرد فرد مرد و زن می‌توانند با این مایه‌هایی که به آن‌ها داده شده به عالی‌ترین قله شخصیت انسانی برسند؟ بله می‌توانند برسند اما اگر به آسانی به راحتی و به غفلت خود را مانند گوسفندی که خارها پشم آن را وقتی در عبور از خارستان است می‌کنند و او را از آن لباس زیبایش عریان می‌کنند این روح و قلب را به دست عوامل تیکه تیکه کننده نسپارند، اگر نسپارند یعنی اگر دزدها را کنار این عقل، کنار این قلب نیاورند و اگر شیاطین را کنار روح نیاورند، وقتی تکه تکه شود دیگر آدم حرکتش تعطیل می‌شود.

دنباله مطلب باشد برای فردا شب با خواست خدا. این‌ها عالم را و جهانیان را خیال‌باف بار آورده‌اند، از عقل الهی بریده‌اند، آن‌ها را از قلب ملکوتی بریده‌اند، آن‌ها را از روح انسانی بریده‌اند، عقلی که بتواند با ماوراء عالم ارتباط برقرار بکند برایشان نگذاشته‌اند اما در آزمایشگاه این قدر عقلشان برای آزمایشات موش و میمون و قورباغه و جنازه‌ها خوب کار می‌کند که حساب ندارد. عقل مادی به وجود آورده‌اند نه عقل معنوی، عقل معنوی را تعطیل کرده‌اند و نمی‌گذارند که کار بکند!

روضه ابی عبدالله علیه السلام

ای کشته فتاده به خون در برابرم! چه کار کردند در کربلا این خیال‌بافان پست، این میمون‌ها، این سگ‌های هار، این گرگان؟ این تعبیرات خود ابی عبدالله علیه السلام است، سگ‌های هار، گرگان بیابان، شکم‌چرانان، حرام‌خواران، شهوت‌رانان، این‌ها همه تعبیر ابی عبدالله علیه السلام در روز عاشورا است، جلوی روی خود مردم گفت که شما این قدر پست شدید! آیا می‌خواهید



که امام‌کُش نشوید؟! باید بشوید، خیال‌با فان! با این وضعی که پیدا کردید می‌خواهید عباس‌کش نشوید؟ اگر عباس را نمی‌کشتید تعجب داشت، کارتان نسبت به وضعتان طبیعی است، گرگ باید بدرد، سگ باید گاز بگیرد، میمون باید مسخره‌بازی درآورد، آن وقت با همین یک نفر چه کردند! مردم با این وضعی که برای ابی‌عبدالله علیه السلام پیش آورده بودند اگر اصلاً تا غروب به او حمله نمی‌کردند و سرش را جدا نمی‌کردند خودش شهید می‌شد و از پا درمی‌آمد.

ای کشته فتاده به خون در برابرم! باور نمی‌کنم که تو باشی برادرم
دیشب چه کرده بود به دست تو ساربان تر گشته خاک قتلگه از اشک مادرم
هر گه نظر به سینه بشکفته‌ات کنم یاد آیدم ز سینه سوراخ مادرم
بر دیده‌ام نشین و به خاک زمین مباش خاکم به سر مگر که من از خاک کمترم

حضرت زینب علیها السلام فرمود: "آنت אחی؟" آیا تو برادر من هستی؟ "وَأَبْنِ امی" آیا تو پسر فاطمه زهراء علیها السلام مادر من هستی؟ "وَأَبْنِ والدی" آیا تو پسر امیرالمؤمنین علیه السلام پدر من هستی؟ حسین من!

جلسہ چہارم

واقعیات حکیمانہ و عالمانہ دین

لزوم تکیه بر علم و حکمت و ایمان

تاریخ ثابت کرده است که امت‌ها و خانواده‌هایی که در روش زندگی بر علم و حکمت و وحی و ایمان تکیه ندارند، فکر و قلب ثابتی ندارند و تا هستند رنگ به رنگ و این جهت و آن جهت می‌شوند، طمأنینه باطنی، آرامش روحی و قلبی ندارند. زندگی این‌گونه مردم به قول قرآن مجید ساخته گمان و وهم و خیال است، در قرآن ملاحظه می‌کنید که دین از زمان اولین پیامبر تا آخرین پیامبر علیهم‌السلام یک دین به نام اسلام، یا به نام دین، یا صراط مستقیم بوده و هست.

یکی از آیات قرآن پنج پیامبر اولوالعزم علیهم‌السلام را نام می‌برد و در همان آیه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را مورد خطاب قرار می‌دهد **﴿سَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾**^۱ جالب این است که پروردگار عالم جهت زندگی تمام آفرینش و تمام اعمال و کار خود را در صراط مستقیم می‌داند **﴿إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾**^۲، چرا ثابت است؟ چون علم واقعی است، چون حکمت و وحی است، چون همه مسائلش هماهنگ با فطرت و عقل و روح است، یعنی اگر کسی عاقلانه و حکیمانه به دین نگاه کند متوجه می‌شود که جای ایراد و اشکالی بر دین نیست.

۱. شوری: ۱۳.

۲. هود: ۵۶.

گسترده‌گی مطالب دین

اگر یک گوینده بخواهد این نگاه را روی منبر برای مردم بگوید باید همه آیات قرآن را بخواند و عمده‌ترین روایات صحیحیه را بیان بکند، اما امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مالا یدرک کله، لایترک کله»^۱ اگر نمی‌توانم تک‌تک آیات قرآن را بخوانم و این معنا را ثابت کنم به خاطر اینکه نمی‌توانم بخوانم یا وقت ندارم بخوانم یا بشنوم، همه را رها نمی‌کنم، نمونه روایات که می‌شود خواند.

دستور قرآن به عدم درگیری و مخاطب شدن با جاهلان

آیه‌ای که برایتان قرائت می‌کنم (و تفسیر نمی‌کنم) آیه نود سوره مبارکه «نحل» است. در این آیه شش مسئله می‌بینیم که آن‌ها را به هر عاقلی بدهیم ابدأً روزنه‌ای برای رد کردن حتی یک مورد نمی‌یابد مگر اینکه به قول قرآن آیه را برای یک جاهلی که نمی‌خواهد بفهمد بخوانیم یا به قول امیرالمؤمنین علیه السلام برای یک احمق یا جاهل بخوانیم. آدم احمق به خاطر آن تاریکی جهل و حماقتش تسلیم حق روشن نمی‌شود، قرآن هم می‌گوید با او درگیر نشو، «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۲ وقتی که به این نادانان پست و احمق‌ها برخورد کردی زود خداحافظی کن و برو.

این عبارت «قَالُوا سَلَامًا» همین خداحافظی عرب‌هاست، در مکه و مدینه دیده‌اید که وقتی می‌خواهند از هم خداحافظی کنند می‌گویند: «سلام‌علیکم». یا مثلاً سیدالشهدا علیه السلام وقتی می‌خواستند به میدان بروند به اهل بیتشان فرمودند: «عَلَيْكُمْ مِئِي السَّلَام»^۳ این اصطلاح به معنی «خداحافظ» است.

در یک روایتی آمده است و من این روایت را دیده‌ام «جلال‌الدین» هم این روایت را در «مثنوی» به شعر بیان کرده است؛ عیسی ابن مریم علیه السلام داشت فرار می‌کرد که یکی از

۱. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۵۸.

۲. فرقان: ۶۳.

۳. بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۷.

«حواریون» او را دید، عیسی علیه السلام نایستاد و فرار کرد، یک مقدار راه را که طی کرد، وقتی برای استراحت کنار یک سنگی نشست، این شخص که یار حضرت عیسی علیه السلام بود آمد و پرسید: آیا گرگ دیدی؟ عیسی علیه السلام گفت: نه، پرسید سگ هار به تو حمله کرده؟ گفت: نه، پرسید: حیوان زهردار کشنده‌ای دنبالت کرد؟ گفت: نه، پرسید: پس از چه فرار کردی؟ عیسی علیه السلام گفت: چشمم به یک آدم احمق افتاد و فرار کردم که نیاید با من حرف بزند، چون حرف سرش نمی‌شود. این افراد یک روزی سرشان به سنگ می‌خورد که فایده‌ای ندارد.

عاقبت «تیمورتاش» به دلیل خیال‌بافی و عدم تکیه بر ایمان

من در احوالات «تیمورتاش» می‌خواندم، پیرمردها به زمان او نزدیک هستند. این یک آدم خیال‌باف عجیبی بود، یعنی دل و فکر ثابتی نداشت و برای به دست آوردن مقام خود را به هر آب‌و‌آتشی می‌زد و وقتی هم صندلی گیرش آمد برای دادن صندلی به دیگران هر پیشنهاد رذیلانه‌ای را به آن‌ها می‌کرد که حالا من به خاطر احترام منبر و ادب مجلس و شخصیت شما نمی‌گویم. او که وزیر دربار «رضاخان» بود چنان غرق در خیالات شده بود که می‌گفت: من شخص دوم ممالک ایران هستم و حکومت رضاخان روی انگشت من می‌چرخد، «شوروی» و «انگلیس» را که آن زمان در ایران قدرت دست این دو تا بود به هر طرفی که دلم بخواهد جهت می‌دهم! انگلیس‌ها هم یک کلاه عجیبی سرش گذاشتند! این شخص می‌خواست با «روس‌ها» یک قرارداد نفتی ببندد و خیلی به آن‌ها نزدیک شد و مدارکی در کیفش بود، در هتلی که در «لندن» بود چون بسیار ذلیل شهوت جنسی بود یک دختر جوان زیبای انگلیسی را فرستادند که به او پیشنهاد کرد هر چند شب و چند روزی که شما دلت می‌خواهد من در خدمت شما هستم، این دختر هم جاسوس سرویس‌های قوی انگلیس بود، کیفش را دزدید و گم شد. مدارک کیف را به وزارت خارجه لندن دادند و آن‌ها هم آمدند و آنها را گذاشتند در دست رضاخان و گفتند این می‌خواهد کودتا کند که شاه شود در حالی که این‌طور نبود اما پروردگار عالم بنا گذاشته بود دماغ این خیال‌باف متکبر را به خاک بمالد. خدا کاری به رضاخان و اینکه این وزیرش

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

است و اینکه آدم آلوده‌ای بود نداشت، کسی که خدا با او کار داشت تیمورتاش بود که در جلسات شبانه عیش و نوش در خیابان دولت که خانه‌اش آنجا بود و یک‌خانه چهار-پنج هزار متری باغ و کاخ‌مانند داشت و هر شب هم مهمانی داشت، همه‌چیز هم به راه بود؛ عرق و ورق و زنا و همه چیز دیگر. این شخص آدم بسیار پلیدی بود و با مسخره می‌گفت: این آخوندها می‌گویند عالم خدا دارد اما من به هزار دلیل ثابت می‌کنم که دروغ است و عالم خدا ندارد!

باطل به راحتی از بین می‌رود

ای آقای تیمورتاش این هزار دلیلی که داشتی حداقل یکی را بروز می‌دادی! چون هیچ دلیلی در عالم بر نبود خدا وجود ندارد. شما «لنین» خیال‌باف را دیده‌اید، مکتب «کمونیستی» را برپا کرد و این مکتب هفتاد سال بر شرق اروپا، بر بعضی کشورهای امریکای لاتین، بر چین و بر کل شوروی حاکم بود ولی چون این مکتب ساخته خیال و پوک و بادکنکی بود، با یک سوزنی که آخرین رئیس‌جمهور شوروی یعنی گورباچف به این بادکنک زد ترکید و نماند.

ادامه بحث عاقبت تیمورتاش و استقرار دین اسلام علی‌رغم همه مشکلات

چرا اسلام خدا با این همه دشمن و حمله، با هزاران مکتب انحرافی که خیال‌بافان ساختند باقی مانده است؟ و چرا صراط مستقیم حق با بدترین حملات فکری که «سقیفه»، «بنی‌امیه»، «بنی‌عباس» و تا الآن «وهابیت» به اسلام کرده‌اند باقی ماند؟ چرا؟ چرا تغییر نکرد؟ چرا جهتش را عوض نکرد؟ علم و حکمت یقینی و وحی که عوض شدنی نیست. تیمورتاش با تکبر و با همان باد و طوفانی که خیال در دماغش انداخته بود که من از بین نمی‌روم و ریاست هم هست و رضاخان و حکومتش روی انگشت من می‌چرخد و شوروی و انگلیس را می‌توانم نوکر خودم کنم و با هزار دلیل هم ثابت می‌کنم عالم خدا ندارد و...



سرانجام اسناد به دست رضاخان افتاد و رضاخان فردا گفت که او را به زندان ببرند؛ یک سلول انفرادی، یک گلیم پاره و یک لیوان باشد و هیچ چیز دیگری نباشد. یک کسی که خانه پنج هزار متری دارد و خانه‌اش کاخ مانند است و آن همه پول و برو و بیا و منم منم داشت و این همه ادعا داشت و این همه با مسخره می‌گفت که با هزار دلیل ثابت می‌کنم این آخوندها دروغ می‌گویند و عالم هیچ‌کس را ندارد به این وضع افتاد. این همان مطلبی است که پریشب از قرآن خواندم؛ ﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ﴾ فکر و گمان می‌کنید که هیچ دستی در این عالم نیست که یک روز گریبان‌ت را بگیرد و تو را سر جای خود بنشانند؟ تیمورتاش حدود دو ماه و نیم بیشتر در زندان نبود، نوشته‌اند که در تمام این دو ماه و نیم شب و روز مثل سگ زوزه می‌کشید و گریه می‌کرد و فشار روانی‌اش به‌جایی رسیده بود که می‌گفت: به هزار و یک دلیل ثابت می‌کنم که عالم خدا دارد، چون اگر عالم خدا نداشت وزارت و ریاست و خیالات ادامه پیدا می‌کرد و این‌جوری ذلیل نمی‌شدم، بعد هم یک روز رضاخان پرسید این مردک در گوشه زندان چه کار می‌کند؟ گفتند: زوزه می‌کشد و گریه می‌کند، گفت: به پزشک «احمدی» بگویید که یک آمپول به او بزند و خلاصش کند و دو ماه بعد او را کشتند.

پیرمردها می‌دانند که رضاخان دو-سه تا رئیس شهربانی داشت که دقیقاً مثل «شمر» بودند، آخوند و سیاستمدار را با آمپول هوا می‌کشتند و همان‌هایی بودند که حجاب را برداشتند، البته از سر آن‌هایی که دلشان می‌خواست، آن‌ها با شوق و ذوق حجابشان را به رضاخان دادند، مادرهای من و شما و مادر بزرگ‌هایمان از دست ندادند، چون حجاب یک حقیقت است، یعنی قرآن مجید می‌گوید: زن به‌گونه‌ای برود بیرون که شهوات مردانی که دلشان مریض است را تحریک نکند، یک دختر بیست‌ساله زیبا می‌تواند بیرون برود، می‌تواند به دانشگاه و بیمارستان و آموزش و پرورش برود اما طوری که دیدنش زمینه تحریک شهوات نجس حیوانی نشود، این حقیقت است.



لزوم مبارزه با سردمداران کفر

اروپا و امریکا الآن دارند در بدبختی خود دست‌وپا می‌زنند، شما که وقت ندارید اما ما در مقالاتشان می‌خوانیم، آنها کاسه‌چه‌کنم چه‌کنم دستشان است، ناموس و نظام خانواده‌شان رفته است؛ من برای تبلیغ لندن بودم، روزنامه‌های لندن نوشته بودند که از هر سه بچه‌ای که در لندن به دنیا می‌آید، یکی حرام‌زاده قطعی است که الآن شده دو تا و تا چند روز دیگر هم تمامشان حرام‌زاده می‌شوند و بعد این‌ها حاکم و نخست‌وزیر و قانون‌گذار مجلس اروپا و امریکا می‌شوند و الآن می‌گویند ما سردمدار جهان هستیم، مهار زندگی دست یک‌مشت نه حرام‌لقمه بلکه حرام‌زاده می‌افتد. بیهوده هم نیست که قرآن می‌گوید: ﴿فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ﴾^۱ نگذارید این ائمه کفر و سردمداران کفر ریشه بدوانند، نابودشان کنید وگرنه شما هم زندگی نخواهید داشت.

این دولت‌های عربی حرام‌لقمه می‌توانند از ساعت هشت صبح تا ساعت نه صبح «اسرائیل» را به کل نابود کنند، در یک ساعت! ولی نود و نه درصدشان غلام «تتانیاهو» شدند یعنی پستی و بیچارگی و بدبختی‌شان را ببینید، این‌ها اگر در صراط مستقیم الهی بودند رنگ به رنگ نمی‌شدند و یک قلب مطمئن و یک روح با اطمینان با تکیه به پروردگار داشتند، اما این‌ها به این خیال هستند که اگر تتانیاهو و «اوباما» رهایشان کنند حکومتشان از بین می‌رود، به تتانیاهو و اوباما توکل دارند!

راه خدانشناسی از دیدگاه امام علی علیه السلام

یک شخص عربی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: «بما عَرَفْتَ اللَّهَ؟» چقدر امام علیه السلام عالی جواب داده است! الله اکبر از این جواب تمام فلسفه در این جواب امیرالمؤمنین علیه السلام! من اگر چهارصد سال پیش به جای «ملاصدرا» بودم همین جمله امیرالمؤمنین علیه السلام را به نام فلسفه اسلامی توضیح می‌دادم و این‌همه خودم را به‌زحمت نوشتن «اسفار» نمی‌انداختم، آن

شخص به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: خدا را چگونه شناختی؟ امام علیه السلام فرمود: «بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ خَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ»^۱ چه کارهای حتی مثبتی را آدم قصد می کند که انجام بدهد و تمام زمینه هایش هم فراهم است ولی نمی شود؛ معلوم می شود یک کسی در پشت پرده مهار امور در دستش است، من می خواهم ولی او نمی خواهد و او که نمی خواهد انجام نمی گیرد. «وَ نَقْضِ الْهَمَمِ» انسان برای یک امری همت بلندی دارد اما یک دفعه این ستون همت عین چوب موربانه خورده فرو می ریزد. اگر عالم خدا نداشت تغییر در عالم وجود نداشت، این را محبت کنید که همیشه یادتان بماند که اگر عالم بدون خدا به وجود آمده بود همه چیز بی تغییر سر جایش بود چون کسی نبود تغییر بدهد، ولی الآن ما می بینیم کل جهان هستی در تغییر و تحول است.

روزی «نمرود» با مسخره به حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: این قدر دم از این خدا می زنی! خدای تو کیست؟ گفت: خدای من خدایی است که «يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ»^۲ هرروز آفتاب را از ناحیه شرق زمین طلوع می دهد و به مغرب می برد «فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ»، حال تو یک بار این آفتاب را از مغرب در آور! تو این تحول را ایجاد کن. اصلاً هیچی دست ما نیست، اگر دست ما بود که نمرود می آورد.

تغییر و تحول در عالم از نشانه های وجود خداوند

چون عالم مالک و صاحب و کارگردان دارد تحول در آن زیاد است، یعنی به طور کلی تحول است و ما در عالم اصلاً سکون نداریم، وجود بی تغییر فقط خودش است.

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیرنشین علمت کاینات	ما بتو قائم چو تو قائم بذات
آنچه تغیر نپذیرد توئی	وانکه نمر دست و نمیرد توئی

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۰.

۲. بقره: ۲۵۸.

تو هستی که از خاک انسان بیرون می‌آوری و آن انسان علی ابن ابیطالب علیه السلام می‌شود، این کار تو است. تحول دلیل بر وجود خداست، چون اگر خدا نبود و این عالم بی‌خدا به وجود آمده بود، عالم ثابت می‌شد، چون یکی باید باشد که تغییر بدهد، ولی وقتی کسی نبود که تغییر بدهد همه چیز سر جای خودش می‌ایستد و زمان دیگر تصرف نمی‌کرد.

سه مسئله‌ای که برای برقراری تعادل در زندگی باید رعایت شوند

سراغ دین برویم که واقعیات حکیمانه و عالمانه بر مبنای وحی است و همیشه مشکل‌گشای زندگی انسان است؛

مکتب‌های دیگر با خیال به وجود آمده است که یا بربادرفته یا ضربه زده، یا هزاران هزار نفر را به جهنم کشیده است. آیه نود سوره «نحل» آیه‌ای با شش مطلب است که حالا فارسی آن را من می‌گویم؛ خدا می‌گوید: اگر می‌خواهید تعادل در زندگی‌تان برقرار باشد سه تا از این حقیقت‌ها را در زندگی انتخاب و به اجرا بگذارید و سه تا هم حذف کنید، آیه شریفه یک خط است، این اراده خدا از زمانی که بشر را آفریده است می‌باشد چون در آیات مربوط به انبیاء علیهم السلام هم این حرف‌ها را می‌بینید؛

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱ شما مسئله «عدالت» را پیش هر عاقلی در دنیا می‌خواهید ببرید و برسید که آیا عدالت خوب است؟ بله، همه می‌گویند خوب است، آیا عدالت ایرادی ندارد؟ نه، چه ایرادی به عدالت می‌شود گرفت؟! عدالت یعنی چی؟ «وَضَعُ كُلِّ شَيْءٍ فِي مَوْضِعِهِ»^۲ عدالت یعنی هر چیزی را در جای معین خودش قرار بدهید یعنی نه افراط و نه تفریط. عدالت یعنی زیاد نخور، حرف اضافه نگو، ظلم نکن، به حق کسی تجاوز نکن، یعنی تمام وجودت را با اعمال در همان جا و موضعی قرار بده که خدا طرح داده، این عدالت است.

۱. نحل: ۹۰.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

حکایت پیغمبر ﷺ و نهی از افراطها

یک عده‌ای زمان پیغمبر ﷺ تصمیم گرفتند شب را تا نماز صبح نخوابند و فقط مشغول عبادت و گریه و قرآن باشند، یک عده‌ای هم تصمیم گرفتند همه روزها غیر از عید فطر و مناسبت‌ها روزه بگیرند، یک عده‌ای هم گفتند اصلاً ما باید از شهوات خالی شویم و با زن‌هایمان خداحافظی کنیم و طلاق هم نمی‌دهیم. پیغمبر ﷺ فرمود: مردم را جمع کنید، به منبر رفتند و فرمودند: -نگفتند چه کسانی و فقط گفتند که- سه تصمیم در بین شما گرفته شده، این سه تصمیم ضد خدا، ضد قرآن، ضد عقل و ضد انسانیت است، شما فکر کرده‌اید تا صبح بیدار باشید به خدا می‌رسید؟ بیداری شب تا صبح تخریب بدن است نه به خدا رسیدن، شما فکر کرده‌اید که اگر در طول سال روزه بگیرید به خدا مقرب می‌شوید؟ کل سال روزه گرفتن نابود کردن معده و روده و کلیه است، شما فکر کرده‌اید که اگر از همسرانتان کناره‌گیری کنید به خدا می‌رسید؟ کناره‌گیری از همسر ظلم به عواطف و غرایز همسر است، شما دارید در ظلم می‌افتید اما فکر می‌کنید در جاده قرب می‌افتید، یعنی می‌خواست بگوید شما رفتید سراغ خیالات خودتان و این خیالات مبنا ندارد.

ادامه بحث

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» خدا امر می‌کند به نیکوکاری «وَأَيُّهَا ذِي الْقُرْبَىٰ» و این که ثروتمندان هر طایفه‌ای نیازمندان طایفه خودشان را شناسایی کنند و ماهی یک‌بار دور هم جمع شوند و یک پول بگذارند و با حفظ آبرو مشکلات قوم و خویش‌های خودشان را حل کنند و این بار را از روی دوش دولت و کمیته امداد و بهزیستی بردارند. خداوند می‌فرماید من شما پولدارها را برای بخور بخور و پول دسته کردن نیافریده‌ام، شما در پول و کیل من هستید. این سه مورد عالمانه، عاقلانه، حکیمانه، وحی و حق ثابت است.

سه موردی که باید از زندگی حذف شوند

«وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ»^۱ شما را از گناهان کبیره و صغیره، اعمال زشت ظاهری که در جامعه انجام می‌گیرد؛ در پارک‌ها، در قطارها در این ساختمان‌هایی که دویست-سیصد تا آپارتمان با همدیگر هستند و از گناهان در خلوت و از تجاوز به حق همدیگر، نهی می‌کند، این صراط مستقیم است.

شش خصلت برای ضمانت بهشت

آدم دلش به این‌ها اطمینان پیدا می‌کند و روحش شاداب می‌شود. یک روایت هم در همین زمینه است که این موارد اگر در زندگی تحقق پیدا کند انسان در صراط مستقیم حرکت می‌کند و پایان صراط مستقیم هم بهشت است. پیغمبر ﷺ روی منبر فرمودند: «تَقَبَّلُوا لِي بِسِتٍ»^۲ شش تا مطلب را از من بپذیرید و قبول کنید «أَتَقَبَّلَ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ» من هم بهشت را برای شما ضمانت می‌کنم، این‌ها دیگر حرف‌های حکیمانه است، این‌ها خیال‌بافی نیست ماندگاری آن برای علمی بودن و یقینی بودن و حکمت و درست بودنش است، «إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَكْذِبُوا» در زندگی دروغ نگوئید، «وَ إِذَا وَعَدْتُمْ فَلَا تَخْلَفُوا» اگر به کسی وعده می‌دهید و با کسی پیمان می‌بندید و امضا می‌کنید تخلف نکنید، «وَ إِذَا أَوْثَمْتُمْ فَلَا تَخُونُوا» اگر امین دولت، خزانه، پول، زمین، ملک، باغ، خانواده و یا سرّی قرار گرفتید خیانت نکنید و امین بمانید، «وَ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ» چشم‌چران نباشید، خوب است یا بد این‌ها یک حقیقت حکیمانه است.

ضررهای چشم‌چرانی

در یک کتاب علمی خواندم این‌هایی که عادت به چشم‌چرانی دارند به تدریج به یازده مشکل و بیماری دچار می‌شوند؛ یک دو سه تا یازده را نوشته بود، یک ضربه‌اش این است

۱. نحل: ۹۰.

۲. الامالی، شیخ صدوق، ص ۱۵۰.

که از همسر خودشان دلسرد می‌شوند، ضربه دوم این‌که در این دلسردی اختلاف پیش می‌آید و به طلاق می‌کشد، ضربه سوم این‌که بچه‌ها یا بدون مادر می‌شوند یا بدون پدر و حالا آثار بچه‌هایی که مزه پدر و مادر را باهم چشیده‌اند و حالا اوقاتشان تلخ شده چه خواهد بود؟! یکی دیگر این‌که دچار فکری بد می‌شوند، دچار فشار روحی می‌شوند و... یازده‌تا را نوشته بود که باید می‌نوشتیم و می‌آوردیم و می‌خواندیم، الان دیگر حافظه من خیلی کم شده است.

ادامه بحث

«وَ احْفَظُوا فُرُوجَكُمْ» شهوت جنسی‌تان را از حرام حفظ کنید، «وَ كُفُّوا اَيْدِيَكُمْ وَ اَلْسِنَتَكُمْ» با این کارهای دست‌تان و حرف‌های زبانتان احدی از مرد و زن امت را آزار ندهید، امضای بی‌خودی، نکنید مقاله بیخودی ننویسید، آبروی کسی را نبرید، غیبت نکنید، تهمت نزنید، فحش ندهید و... این‌ها اسلام پروردگار است. این‌ها هم اگر خیالاتی بود تا حالا به باد رفته بود، این‌ها علم و حکمت و یقین است. ما باید در روش زندگی به این‌ها متکی باشیم که الحمدلله هستیم ولی به هر حال یک عده‌ای نیستند.

روضة حضرت علی اصغر علیه السلام

این نقاط حادثه کربلا خیلی شگفت‌انگیز است، تمام اطباء می‌گویند تا شش ماهگی به بچه آب ندهید چون شیر مادر آن را تأمین می‌کند، از شش ماه به بعد بدهید. آن وقت‌ها که شیشه نبود، مباحث "چند سی‌سی" و این حرف‌ها نبود، قدیم دکترها به مادرها طور دیگری می‌گفتند، من بچه که بودم در خانواده‌های خودمان می‌دیدیم که می‌گفتند در نعلبکی یک‌ذره آب بریزید و با یک کهنه سفید تمیز یا با یک پنبه که باید بعد از استفاده دور بیندازید یک‌خرده آب نعلبکی را بکشید و به لب بچه بکشید که کم‌کم به آب عادت کند، این بچه شش‌ماهه چقدر آب می‌خواست؟ رود فرات را می‌خواست؟ دجله را می‌خواست؟ ابی‌عبدالله علیه السلام یک استخر برای این بچه می‌خواست؟! ابی‌عبدالله علیه السلام به اندازه‌ای آب می‌خواست که پر عمامه‌اش را بگذارد و لب بچه را تر کند، دیگر شنیدید که چه کار کردند!...

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

شیرخوارم گرچه من، شیر حقم زهره شیران بدرد ابلقم
قابل شه ارمغان کوچکست کو به قیمت بیش و در وزن اندکست
نیست دست از بهر دفع دشمنت دست آن دارم که گیرم دامن
گرندارم گردن شمشیر جو تیر عشقت را سپر سازم گلو

شنیده‌اید که حضرت اَبی‌عبدالله علیه‌السلام برای هر شهیدی یک مطلبی گفتند اما وقتی تیر سه شعبه سر این بچه را از بدن جدا کرد، امام علیه‌السلام رو به‌جانب پروردگار کرد و فرمود: «یا للهف نفسی علی رضیع الثانی» خدایا! شهادت این بچه قلب من را آتش زد، کشته شدن این شش‌ماهه دلم را سوزاند، «فطمته سهام قبل انفصالی» خدایا! بچه من دیگر برای از شیر گرفتن بهانه نمی‌خواهد، تیر سه شعبه او را از شیر مادر گرفت...



جلسہ پنجم

اطمینان و آرامش، شمرہ تکبیر

قرآن و اہل بیت علیہم السلام

عاقبت تکیه‌کنندگان بر خیال و گمان

کتاب خدا از سوره مبارکه «بقره» تا جزء آخر یعنی چند سوره مانده به پایان قرآن خیال، ظن و گمان خیال‌پرستان و گمان اهل گمان را رد می‌کند، آیات گاهی با کلمه «یحسب»، «حسب»، «حسبتم» و گاهی با لغت «ظن» و گاهی هم با کلمه «أمل» در مقابل «رجا» که یک حال مثبت است آمده است.

«أمل» یک حال بی‌پایه است که قرآن مجید می‌فرماید: این حالت از عمل فقط اهل عمل را سرگرم می‌کند و روی هم رفته خیال است و علت مردود بودن خیال این است که بر علم و دلیل و برهان و هدایت و کتاب روشنگر الهی تکیه ندارد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾^۱

قرآن مجید اعمالی که خیال‌باف‌ها با تکیه بر خیالشان انجام می‌دهند را ﴿هَبَاءٌ مَّنْثُورًا﴾^۲ می‌داند، یعنی مانند گرد و غباری که در هوا پراکنده شده و از بین می‌رود، اینان در طول تاریخ با خیالشان مکتب‌سازی‌های فراوانی هم کرده‌اند که آمار این مکتب‌های ساختگی معلوم نیست. در یکی از مجلات خواندم آمار مکتب‌هایی را که بشر در منطقه «هند» ساخته و تماماً هم با تکیه بر خیال است بیش از پانزده میلیون مکتب است! حالا در

۱. لقمان: ۲۰.

۲. فرقان: ۲۳.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

کشورهای دیگر، در قاره «اروپا» و «آمریکا» هم صدها مکتب از قرن هجدهم به بعد ارائه شده که تمامشان با کلمه «ایسم» ختم می‌شود، ما که در این روزگار زندگی می‌کنیم اگر همین دویست‌ساله اخیر را ببینیم چون اوضاع جهان در این دویست‌ساله ضبط و نوشته شده و کتاب‌های چند جلدی و دو جلدی و یک جلدی دارد به مطالب جالبی می‌رسیم، این خیال‌با فان مشکلی را از بشر حل نکردند بلکه به مشکلات و دردهای انسان اضافه کردند و حاضر نشدند که بیایند در عمل، حرکت، منش و اجراء دین خدا را امتحان کنند، و گر نه اگر همه ملت‌ها حاضر شوند یک سال زندگی، اعمال، اخلاق، روش، اقتصاد، اجتماعات و سیاستشان را، به قرآن و به اهل بیت علیهم‌السلام متکی کنند «لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا»^۱ در چاله و چاه نمی‌افتند، به انحراف و گمراهی کشیده نمی‌شدند، نه اینکه کلاً جاهل به حق باشند، این را خدا قبول ندارد و در قرآن در آیات فراوانی وقتی که مسائل خودش و مسائل آن‌ها را مطرح می‌کند به بی‌دین‌ها، منحرف‌ها، گمراه‌ها، کج‌روان، ناپاکان، مجرمان و ظالمان در آخر آیه می‌گوید: «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» یعنی شما حق را می‌دانید و جنایت می‌کنید، حق را می‌شناسید.

علت خیال‌با فان برای عدم پذیرش قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام

ما حقیقت را می‌دانیم، در تمام ایران مردم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را خوب می‌شناسند، در حد خودشان امام حسین علیه‌السلام را می‌شناسند، زن‌های ایران صدیقه کبری علیه‌السلام را می‌شناسند، در تمام خانه‌ها قرآن هست ولی چرا این همه مشکلات و رنج‌ها و دردها و ناامنی‌های اجتماعی موج می‌زند؟ چه علتی دارد که مردم عمل نمی‌کنند؟ در برابر قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام لذت‌های بدون قید و شرط در وجود انسان انسان را تحت فشار قرار می‌دهد که برو و این لذت را به دست بیاور؛ مثلاً لذت مالی، لذت مقامی، لذت بدنی، لذت شهوانی و این‌ها مقاومتی در مقابل این لذت‌ها نمی‌کنند چون فکر می‌کنند یا به قول قرآن خیال

۱. حدیث ثقلین.



می‌کنند که اگر مقید نباشند بیشتر از زندگی لذت می‌برند، و گرنه دزدهای داخلی که می‌دانند دزدی بد است، آن‌هایی که با روابط نامشروع سر و کار دارند می‌دانند که بد است، آن‌هایی که صندلی حقشان نیست و صندلی را گرفته‌اند می‌دانند که غاصب هستند، این دختران و زنانی که با انواع آرایش‌ها و لباس‌های تحریک‌کننده شهوات بیرون می‌آیند و قرآن مجید اسم این کارشان را «تبزج» گذاشته یعنی خودآرایی برای خودنمایی، می‌دانند وقتی با این لباس و با این قیافه و با این موها بیرون می‌آیند تا شب دو هزار تا مرد و جوان را از نظر فکری، روانی و عصبی زمین‌گیر می‌کنند و مایه ضعیف کردن ارتباطات مردان با همسرانشان هستند.

البته بیرونی‌ها هم می‌دانند، آیا امریکا نمی‌داند کشتن بی‌علت مردم بد است؟ نمی‌داند کشتن این همه بچه بد است؟ نمی‌داند بمباران کردن عروسی‌ها در افغانستان و پاکستان عمل زشتی است؟ قرآن می‌گوید: در صورتی زمینه عمل به قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام آماده می‌شود که گرگ شهوات و غرایز رانده شود، و گر نه آن‌ها تا میدان‌دار زندگی هستند نمی‌گذارند قرآن و اهل بیت علیهم السلام وارد زندگی شوند.

«ابوجهل» در خیابان به پیغمبر صلی الله علیه و آله برخورد کرد و یک سلام گرمی کرد، وقتی رد شد رفیقش به او گفت: خیلی سلام گرمی به این آدم کردی! مؤمن شدی؟ گفت: نه! من هنوز هم مخالف او هستم، گفت: پس چرا این جور سلام گرمی به او کردی؟ گفت: از بس که آدم خوبی است! گفت: اگر خوب است چرا قبولش نمی‌کنی؟ گفت: اگر قبول کنم باید همه چیزهای خودمان را کنار بگذارم، به بت، ربا، هشت نوع ازدواج در مکه و رفیق‌هایم بگویم نه. اگر به همه این‌ها نه بگویم زندگی‌ام خیلی محدود می‌شود. قرآن مجید می‌گوید: مشکل بشر مشکل روانی است **﴿لَنْ يُرِيدَ الْإِنْسَانُ لِقَابَ رَبِّهِ إِلَّا أَن يَمْلَأَ جَهَنَّمَ نَارًا﴾**^۱ انسان را می‌گوید، حالا **﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾**^۲ خداوند همه‌جا وقتی مطلبی را به صورت کلی می‌گوید

۱. قیامه: ۵.

۲. عصر: ۳.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

این "الا" را بعدش دارد ﴿وَالْعَصْرِ﴾^۱ «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ الْأَكْبَرِ كَذِبٌ»^۲، آن‌ها یک گروه الهی هستند که حاضر شدند از تمام خواسته‌های نامشروع دست بردارند، آن‌ها زمینه عمل دارند، آری این جور نیست که می‌گوید من حق را درک نکردم، دروغ می‌گویند! این "بل" در ادبیات عرب اسمش "بل اضرایبه" است یعنی یک عده‌ای یک حرفی را می‌زنند و پروردگار هم در قرآن نقل می‌کند و می‌فرماید "بل" یعنی این‌ها دروغ می‌گویند، این‌طور که می‌گویند نیست، چرا قبول نمی‌کنند؟ علتش این است که خواسته انسان این است که هیچ مانعی برای آنچه می‌خواهد و خیال می‌کند نباشد، کسی نیاید به او بگوید این حرام است، این نامشروع است، این اشتباه است، این ضرر دارد، این خطر دارد و... چون نمی‌خواهد این‌ها را بشنود و ببیند و دلش می‌خواهد جلوی باز باشد و هر پولی را که دلش می‌خواهد به دست بیاورد، هر شهوت نامشروعی را دلش می‌خواهد داشته باشد، هر جلسه شبانه‌ای را که دلش می‌خواهد داشته باشد، هر گناهی را که دلش می‌خواهد مرتکب شود، پس چطوری به قرآن عمل بکند؟ قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام می‌خواهند آدم را به قیود الهی، به قیود ملکوتی، به قیود عرشیه، به قیود انسانیه مقید کنند.

علت مخالفت با خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

وقتی به قول خارجی‌ها تز انسان این باشد: «يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» که کسی جلویم را نگیرد و مانع برایم نگذارد، خب برای عمل کردن زمینه ندارد، وگرنه اگر همه در این مملکت یک سال در همه زمینه‌های زندگی به آیات کتاب و روایات اهل بیت علیهم‌السلام عمل بکنند گمراه نخواهند شد، این پیش‌بینی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که «لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا» در چاله و چاه و انحراف و گمراهی نخواهید افتاد، این‌ها قبل از بیست و سه سال نبوت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم راهشان برای هر گناهی باز بود، همین‌هایی که روز بیست و نه صفر یا احتمالاً بیست و

۱. عصر: ۱.

۲. عصر: ۲.

هشت صفر در «سقیفه بنی ساعده» آمدند همه جزء گناهکاران بسیار آزاد مکه بودند، در بیست و سه سال نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله از این همه محدودیت جانشان به لب رسیده بود و بعد هم محاسبه کرده بودند که اگر بعد از شهادت پیغمبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام حاکم شود این محدودیت ادامه پیدا می کند، پس آمدند ایشان را کنار زدند، اسلحه و بیت المال و حکومت را هم گرفتند و به جاهلیت قبل از بعثت رنگ اسلام زدند چون در باطن کفر و مکتب جاهلیت بود و ای کاش شما اهل مطالعه در کتاب های غیر شیعه بودید که ببینید بعد از شهادت پیغمبر صلی الله علیه و آله چه پیش آمد. من چون ناچار هستم ادب منبر را رعایت کنم، نمی توانم بگویم.

دو مورد از آثار منفی کنار زدن امیرالمؤمنین علیه السلام

دو سال بعد از شهادت پیغمبر صلی الله علیه و آله، شاه دوم سقیفه دستورات عجیبی داد، می گویم "شاه" چون ما کلمه خلیفه از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله به نام آن ها نداریم و در کتب غیر شیعه هشتاد و پنج روایت داریم به لفظ خلیفه که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود «انت یا علی خلیفتی فی کل مؤمن من بعدی»^۱ و این کلمه را در حق هیچ کس در صدر اول اسلام نداریم، ایشان آمد و گفت: زنان و دختران غیر آزاد (کنیزان) اگر بخواهند در مدینه رفت و آمد کنند، لباسشان باید یک تکه، از سینه تا بالای زانو باشد که معلوم باشد این ها کنیز هستند، شما فکر بکنید عرب شکم پرست و شهوت ران روزگار جاهلیت وقتی در مدینه این همه دختر و زن را در بی حجابی مثل بی حجاب های «لندن» و «تلاویو» و «واشنگتن» ببیند چه کار می کند؟ شهر شد شهر زنا و گفت: خرید و فروش پسران بین سیزده-چهارده سال تا بیست سال آزاد است و شهر شد شهر قوم «لوط»، این دو تا از آثار منفی کنار زدن امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۱. الشیبانی، عمرو بن ابی عاصم الضحاک (متوفای ۵۲۴۲هـ)، السنه، ج ۲، ص ۶۰۳، تحقیق: محمد ناصر الدین الالبانی، ناشر: المکتب الاسلامی - بیروت، الطبعة: الاولى، ۱۴۰۰هـ.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

این‌همانی است که قرآن می‌گوید: «يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» ما هیچ‌کدام از این‌ها را نقل نکرده‌ایم، تمام این حرف‌ها با هشتاد-نود مورد دیگر در کتاب‌های غیر شیعه با سی سند، هجده سند، بیست و پنج سند یا... وارد شده است، من چاره‌ای ندارم جز این که ادب منبر را رعایت کنم، ازدواج با مادر زن را شاه دوم سقیفه مشروع اعلام کرد! عبادات را تغییر داد، وضو را تغییر دادند، نماز و اذان را تغییر دادند و یک اسلام جاهلیتی در مقابل اسلام قرآن ساختند.

مظلومیت امام علی علیه السلام

مردم چرا از امیرالمؤمنین علیه السلام و دین دفاع نکردند؟ من که دو-سه بار آیه را برای شما خواندم؛ «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» اصلاً علی‌خواه و قرآن‌خوان در مدینه نبود. امام هشتم علیه السلام اسم می‌برند که بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله کل جمعیتی که در کل مدینه با امیرالمؤمنین علیه السلام و فرهنگ ایشان باقی ماندند از دوازده نفر بیشتر نبود، آن‌ها هم کسانی بودند که کنترل غرایز و شهوات داشتند و جزو این آیه نبودند، «سلمان»، «مقداد»، «عمار»، «بلال»، «ابوالهیثم ابن تیهان» و «ابوذر»، امام هشتم علیه السلام دوازده نفر را اسم می‌برد و می‌فرماید: غیر از این دوازده نفر همه از اسلام و علی و قرآن برگشتند. من مظلومیت از این عمقی‌تر ندیده‌ام؛ روی منبر مسجد کوفه امیرالمؤمنین علیه السلام اشکش به پهنای صورتش ریخت و گفت: خدایا! این مردم من را نمی‌خواهند و دل من را مثل نمک در آب در سینه‌ام آب کردند، خدایا! من را از این‌ها بگیر، حالا ما مدام روی منبرها بگوییم جامعه قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام، جامعه فقط یک سال عمل به قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام را تجربه کند چه خواهد شد؟! مگر تز درونی این جنس دو پا می‌گذارد؟

اشتیاق پیامبر صلی الله علیه و آله برای مؤمنان آخرالزمان

ما هم که مانده‌ایم و مقید بودن خودمان را حفظ کرده‌ایم و گرگ غرایز و شهوات را در حدی کنار زده‌ایم و ضعیف کرده‌ایم و می‌توانیم به حلال و حرام خدا عمل کنیم، از بس



که ارزش داریم پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد برای ما آه کشید و گفت: «اشوقاه الی لقاء اخوانی» دلم برای برادرانم تنگ شده، پرسیدند که برادرانتان چه کسانی هستند؟ پس ما چه کاره هستیم؟ فرمود: شما اصحاب من هستید، برادران آخرالزمان را می‌گوییم، آن‌ها من را ندیده‌اند، گفته‌های من را روی کاغذ و قرآن من را روی صفحه دیده‌اند و با دیدن همان قرآن و حرف‌های من متدین واقعی هستند.

علت روی برگرداندن مردم کوفه از امام حسین علیه السلام

آیا مردم امام حسین علیه السلام را نمی‌شناختند؟ «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» خیلی خوب می‌شناختند، چند نفر نامه نوشتند بیا کوفه؟ هجده هزار نفر. امام علیه السلام همه هجده هزار نامه را به کربلا آورد و هیچی را نداد به مدینه ببرند، چرا آمدند و او را کشتند؟ امام علیه السلام روبروی لشکر آمد و گفت: این نامه‌های شماست و خیلی از امضاکنندگان در لشکر هستید. چون وقتی «ابن زیاد» به کوفه آمد و جریان کوفه را عوض کرد دیدند با آمدن امام حسین علیه السلام از صندلی و فرمانداری و استانداری و دلار خبری نیست، این‌ها نامه‌ها را نوشتند که امام علیه السلام بیاید آنجا و برای چپاول خودشان کاری به ابی‌عبدالله علیه السلام نداشتند، چون دیدند عراق بعد از مردن «معاویه» آشوب است، گفتند حالا علی علیه السلام که در این شهر بوده به پسرش بگوییم بیاید حکومت تشکیل بدهد و نقشه هم ریخته بودند امام حسین علیه السلام که آمد به او بگوییم در صورتی برنامه‌ات پابرجا است که من استاندار فلان جا بشوم، این فرماندار شود، بیت‌المال دست این باشد، این قاضی باشد، این رئیس باشد، اما با آمدن ابن زیاد دیدند چیزی که می‌خواهند دارد درست می‌شود و اگر امام حسین علیه السلام بیاید آن‌ها را مقید می‌کند و دیدند وجودش مزاحم است، پس آمدند و او را کشتند، علت دیگر نداشت و علت جهل نبود این‌ها همه در قرآن هست.

تفاوت آثار تکیه بر خیال و تکیه بر قرآن و اهل بیت علیهم السلام

هر چه خیال می‌سازد باطل است و هرکسی هر کاری بر اساس خیال بکند باطل است و در یک کلمه؛ ای برادران و خواهران! خیال اگر بر انسان مسلط شود مهار عقل و قلب را

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

به دستش می‌پیچد و گره می‌زند و دائم اندیشه‌های پریشان و قلب زیر و رو شده برای آدم می‌سازد، یعنی اضطراب هیچ از او رد نمی‌شود و آرامش و امنیت و راحتی اعصاب برایش نمی‌آید، اما کسی که متکی به قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام است حتی اگر بالای عالم هم در زندگی‌اش جریان پیدا کند، صورت خون‌آلودش را راحت روی خاک می‌گذارد و می‌گوید: «إِلَهِي رِضًا بِقَضَائِكَ».

متکی بر قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام اصلاً پریشان‌فکری و پریشان‌دلی برایش نمی‌آید چون متکی به علم و حکمت و دلیل و نور و برهان است ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱ ذکر الله در اینجا قرآن و ائمه علیهم‌السلام است. «نحن ذكر الله»، قلب که با تسبیح درون جیب و "سبحان الله" "سبحان الله" گفتن آرام نمی‌شود، اگر آرامش قلبی با تسبیح بود خب دکترهای متدین اعلام می‌کردند که ای کسانی که ناراحتی روحی، ناامنی روحی، اضطراب قلبی و مشکل روانی دارید تسبیح را درآورید و مثلاً بیست بار بگویید "الله اکبر"!

منظور از ذکر الله، تکیه بر قرآن و ائمه علیهم‌السلام است

این ذکری که خدا می‌گوید قلب به آن آرام می‌شود قرآن است، ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾^۲ این ذکر امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که «حجر ابن عدی» می‌گوید: آقا! به خدا قسم من شیعه‌تو شدم نه برای دنیا، نه برای پول، نه برای صندلی، نه برای مقام، من یافتم که آبادی دنیا و آخرت و کمال در اقتدای به تو است، هر بلایی هم می‌خواهد سرم بیاید، من با تو گره نخوردم برای غیر تو، خب این یقین به علی علیه‌السلام دارد یقین به فرهنگ علی علیه‌السلام دارد و آرام است که روز بیستم ماه رمضان امام مجتبی علیه‌السلام دیدند پدر اصلاً نمی‌تواند با کسی ملاقات بکند و دائم بی‌حال می‌شود و چشمش روی هم می‌رود، رنگ زرد شده، بدن ضعیف شده،

۱. رعد: ۲۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۹۸.

۳. حجر: ۹.



خون از بدن رفته، زهر تمام بدن را گرفته، چشمش را باز کرد و فرمود: حسن جان! عیادت کنندگان بابا از پشت در رفتند؟ عرض کرد: بله، همه را رد کردم، فرمود: حالا خودت بلند شو و برو در خانه حجر ابن عدی و دستش را بگیر و بالای سر من بیاور، این است داستان! چرا حجر آرام نباشد؟ علی علیه السلام مایه آرامش است اما خیال مایه پریشانی است.

بی ثباتی دل های گرفتار خیال

در جامعه و قوم و خویش های ما هم از این خیالی ها خیلی هستند، خیال می کنند باید این کار را بکنند، مثلاً می گویند: خیالم می رسد که باید این راه را بروم، به خیالم می رسد که برای بچه ام فلان دختر را بگیرم، خیال نکن! ضرر می کنی! چون خیال پوک است و اگر این خیال و این خواسته های پوک بر عقل مسلط شوند، تشویش فکر می آورند و آدم نمی تواند یک طرفه شود.

دو تا روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله راجع به دل گرفتار به خیال می گویم؛ «مَثَلُ الْقَلْبِ كَمَثَلِ رِيْشَةٍ بِأَرْضٍ فَلَاةٍ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ تُقَلِّبُهَا الرِّيحُ ظَهْرًا لِبَطْنٍ»^۱ خیلی تشبیه زیبایی است، اصلاً روانشناسی ائمه علیهم السلام و قرآن در عالم نمونه ندارد، دل وقتی گرفتار خیال است مانند برگگی در کویر است که این برگ به یک شاخه درخت آویزان است و باد مختصری که می آید این برگ را مرتب زیر و رو می کند، «تُقَلِّبُهَا الرِّيحُ ظَهْرًا لِبَطْنٍ» طرف مدام می گوید که دلم می جوشد، دلم بالا و پایین می شود، نمی دانم چه کار کنم؟! فکرم پریشان است، چاره که هست، بیا به قرآن و اهل بیت علیهم السلام تکیه بکن، آرامش پیدا می کنی و دلت دیگر بالا و پایین نمی رود و فکرت مشوش نمی شود.

آثار تکیه بر قرآن و اهل بیت علیهم السلام در یاران امام حسین علیه السلام

از کوفه تا شب عاشورا یار می آمد، یکی از این کوفیان بسیار والا و بزرگوار آمد و آهسته به ابی عبدالله علیه السلام گفت: پسر بیست و چهار-پنج ساله فلانی را که در جلسه نشسته در یک

۱. جامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۳۱.



ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

درگیری اسیر کرده‌اند و برده‌اند، او همین یک پسر را هم داشت، امام علیه السلام رو کردند به او و فرمودند: الآن به من خبر دادند جوانت را در یک درگیری اسیر کردند و بردند، من حقم را از گردن تو برداشتم، یعنی قیامت خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و من جلویت را نمی‌گیریم که چرا امشب من را رها کردی رفتی، خودم می‌گویم که بلند شو و برو، خانمت نگران است، مادر این بچه نگران است، بلند شو و برو دنبال آزاد کردن بچه‌ات، همین طوری که ابی‌عبدالله علیه السلام را نگاه می‌کرد سرش را انداخت پایین، الله‌اکبر از آرامش او! امام علیه السلام فرمودند: چرا نمی‌روی؟ گفت: نیامدم پیش تو که بروم، من آمدم تا بمانم، تلخ‌ترین برنامه در این عالم این است که حسین علیه السلام به من بگوید از من جدا شو و برو. پسر من را یا می‌کشند یا آزاد می‌کنند به من چه؟! اگر هم پسر من را کشتند، زخم در راه خدا صبر می‌کند و اگر آزاد شد خوشحال می‌شود، «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ» یعنی «أَلَا بِالْحَسَنِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»، «أَلَا بِهِ عَلِيٌّ ابْنُ أَبِيطَالِبٍ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»، «أَلَا بِالْقُرْآنِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» واقعاً همین است.

قرآن چه اطمینانی به آدم می‌دهد! اهل بیت علیهم السلام چه اطمینانی به انسان می‌دهند! این هفتاد و دو نفر اهل ترس که نبودند اما روز عاشورا جنگ که می‌خواست شروع شود ابی‌عبدالله علیه السلام به هر هفتاد و دو نفر که صف بسته و آماده جنگ بودند فرمودند: همه ما الآن می‌خواهیم به سرعت از روی یک پل رد شویم «من الدنيا الى ربنا» در این جنگ آدم تشویش فکری و ناامنی قلب ندارد، به فکر کسب و کار و زن و بچه‌اش در کوفه و بصره و مدینه نیست، امام علیه السلام دارد می‌گوید که ما می‌خواهیم از روی پل رد شویم که به خدا برسیم و این‌ها هم یقین داشتند. امنیت را قرآن برای ما می‌آورد، اداره و اسلحه و نیروهای مواظب در خیابان‌ها نمی‌توانند امنیت کامل برای ما بیاورند، یقیناً اهل بیت علیهم السلام برای ما آرامش فکری می‌آورند.

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

با همدیگر برویم دو-سه قدم دورتر بایستیم و تماشا کنیم ابی‌عبدالله علیه السلام کنار بدن علی اکبر علیه السلام چطوری می‌آید و چطوری می‌نشیند!؟



پس بیامد شاه معشوق آست
چهر عالمتاب بنهادش به چهر
سر نهادش بر سر زانوی ناز
ای درخشان اختر برج شرف!
ای بطرف دیده خالی جای تو
ای نگارین آهوی مشکین من!
این بیابان جای خواب ناز نیست
خیز تا بیرون از این صحرا رویم
رفتی و بردی ز چشم باب خواب
اکبرا! بی تو جهان بادا خراب
بر سر نعل علی اکبر نشست
شد جهان تار از فراق ماه و مهر
گفت کی بالیده سرو سر فراز!
چون شدی سهم حوادث را هدف
خیز تا بینم قد و بالای تو
با تو روشن چشم عالم بین من
کایمن از صیاد تیر انداز نیست
نک به سوی خیمه لیل رویم
اکبرا! بی تو جهان بادا خراب
باها! دیگر بعد از تو باکسی حرف نمی‌زنم، اگر بنای حرف زدن باشد اول علی می‌گویم
ای پسرم...

جلسہ ششم

بی ارزشی و پوچی خیال

دو امتیاز که خداوند به انسان عطا کرده است

از خیال‌های باطلی که قرآن می‌فرماید برای بعضی‌ها پیش می‌آید این است که خیال می‌کنند پروردگار عالم آن‌ها را با هیچ تکلیف و مسئولیتی پیوند نمی‌دهد، کاری به کارشان ندارد، عمل، کوشش، کار خیر و یا عبادتی را به آن‌ها ارائه نمی‌کند و بعد از این خیال هم خیال می‌کنند که بالاخره مورد کرم و لطف و رحمت خدا قرار می‌گیرند، هر دو خیال باطل است. خدا انسان را خلق کرده و دو امتیاز به او داده که این دو امتیاز را به دیگر جانداران زمین نداده است. یکی آزادی ذاتی و یکی هم ارائه تکالیف و مسئولیت‌ها است. انسان برای رسیدن به نقطه رحمت، لطف، احسان خدا و عاقبت به خیری هیچ راهی ندارد جز این که از نعمت آزادی استفاده کند و این نعمت را هزینه عبادت خدا و خدمت به خلق خدا کند. تمام ارزش تکلیف، قیمت مسئولیت و پاداش مسئولیت در گرو همین آزادی و اختیار است، اینجا یک عده‌ای یک اشتباه بزرگی دارند که خوب است همه برادران و خواهران اشتباه آن‌ها را بدانند و آن این است که وقتی یک عده‌ای را به بندگی خدا دعوت می‌کنند و می‌گویند خداوند خالق و رازق است و حق مالکیت، حق رزاقیت و حق ربوبیتی که برعهده تو دارد اقتضا می‌کند حرفش را گوش کنی و این چیز سنگین و مشکلی نیست و طبق آیات قرآن کریم بهشت و رضایت او فقط از ته دل به حرف او گوش دادن در می‌آید و اصلاً جای دیگر نیست سر باز می‌زنند، باید دانست که اگر کسی در دنیا آدرس بهشت را می‌خواهد بهشت در خزانه تکالیف و مسئولیت‌هاست.



بدتر بودن طاغوت اقتصادی از طاغوت فرعونی

اراده حکیمانه خداوند این گونه تعلق گرفته که رضایت و بهشتش را در تکالیف قرار بدهد، حالا وقتی افرادی را دعوت می‌کنند و می‌گویند که بیا و خدا را عبادت کن و با این همه نعمت‌هایی که داری مخصوصاً نعمت پول به بندگان خدا خدمت کن، چون وقتی یک نفر دنبال ثروت فراوان می‌رود، جمع می‌کند و هزینه نمی‌کند این در حقیقت دچار طاغوت اقتصادی شده که بدتر از طاغوت فرعونی است، طاغوت فرعونی مردم را در تنگنا قرار می‌داد اما مردم می‌توانستند پنهان و دور از چشم او، در خلوت، عبادتشان را انجام بدهند، ظاهراً طاغوت‌ها جلوی خدمت به مردم را هم نمی‌گرفتند، یعنی مثلاً اگر یکی می‌خواست ده تا خانه بسازد که به ده تا فقیر بدهد، کلاتری دنبالش نمی‌آمد یا عوامل طاغوت محدودش نمی‌کردند، کار طاغوت این است که جلوی عبادت مردم را نسبت به خدا بگیرد، اما طاغوت اقتصادی که به تعبیر دیگر طاغوت «قارونی» است، سفره پدید آورنده هر فساد است و طاغوت‌های اقتصادی روی حکومت‌ها هم اثر می‌گذارند، با مدیران حکومت‌ها و کارگزاران بند و بساط می‌کنند و افراد را رشوه‌خوار بار می‌آورند، عوامل حکومت‌ها را درصدی با خودشان شریک می‌کنند که بتوانند دو اسبه برای خالی کردن جیب ملت‌ها بتازند، جامعه را یک به نود و نه می‌کنند، یعنی یک درصد به قیمت فقیر شدن نود و نه درصد از طریق بند و بسط و اختلاس و سند سازی‌ها ثروت کلان بی‌حساب پیدا می‌کنند. این پول‌های کلانی که می‌برند پول زحمت بازو که نیست، از بنایی و گچ کاری و کشاورزی و سفال‌سازی و خیاطی که به دست نمی‌آورند.

امام صادق علیه السلام در زمان خودشان می‌فرمودند: به نظرم نمی‌آید کسی بتواند از راه حلال ثروت ده هزار دیناری پیدا کند. ولی ما می‌بینیم افرادی سخن از ثروتشان سخن از بیست هزار میلیارد دلار، صد هزار میلیارد، دویست هزار، سه هزار میلیارد است، این‌ها پول زحمت بازو است؟! پس چطور ما و پدران ما این پول را درنیابوریم؟ و بعد هم همین‌ها برای دختران و پسرانشان عروسی می‌گیرند و انواع گوشت‌ها، ماهی‌ها خورشت‌ها، بره‌ها و...



آماده می‌کنند، این‌ها را که چهارصد پانصد تا مهمان هم نمی‌توانند بخورند، عروسی ساعت شش شروع می‌شود و ده هم تمام می‌شود، چهارصد میلیون به هتل می‌دهند و بیرون می‌آیند درحالی که در خانه همین ملت دخترانی هستند که حالا ما بیشتر خبر داریم چون من با هفتصد خانواده سر و کار دارم و کسی هم نمی‌داند و حالا امشب هم از دهانم برید! در خانواده‌ها دختر در این خانه‌هاست که چهار سال است عقد شده ولی توان ندارند یک فرش ماشینی به او بدهند.

طاغوت فرعونی فقط قدرت است و می‌گوید کسی جلوی من نایست، مرگ بر شاه نگوید، می‌زنم، می‌گیرم، اما طاغوت اقتصادی نمی‌گوید کسی جلوی من نایستد، طاغوت اقتصادی و قارونی با مراکز قدرت بند و بسط می‌کند و مال یک ملت را دریاوار وسط روز می‌دزدد، مثلاً دونفرشان گیر می‌افتند اما نود و هشت نفر دیگر نه گیر می‌افتند و نه زمینه ایجاد می‌کنند که گیر بیفتند.

تحلیل معنای اشتباه به آیات قرآن کریم

بحث من راجع به طاغوت فرعونی و طاغوت قارونی نیست، می‌خواهم معنی یک آیه را درست درک کنید که یاهو‌گویان جامعه در مقابل این آیه از خیال خودشان به این آیه معنا تحمیل می‌کنند، یعنی به جای حقیقت آیه، خیال را وارد چهارچوب آیه می‌کنند که این هم یکی از جنایات‌های جنس دوپا است که خیال خودش را وارد حقایق می‌کند، حقایق را وارونه می‌کند و تحریف معنوی ایجاد می‌کند. ما مذهبی‌ها بعضی‌ها را دعوت می‌کنیم و می‌گوییم: آقا! داری نمک خدا را می‌خوری و خدا هم تو را خلق کرده، هم به تو روزی می‌دهد، هم این دنیا را در اختیارت گذاشته، این آسمان را بالای سرت قرار داده، در شبانه‌روز این زمین را زیر پایت می‌چرخاند که شب و روز پیدا شود که اگر جلوی چرخیدن به دور خودش را بگیرد یک طرف همیشه روز است و یک طرف همیشه شب و بعد از یک ماه آنجایی که یک طرف روز است همه چیز می‌سوزد، آنجایی که یک طرف شب همه چیز یخ می‌زند، این‌ها همه لطف خدا است بیا به حرف او گوش بده؛ دو رکعت نماز صبح

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

بخوان، هشت رکعت ظهر و عصر بخوان، سه رکعت مغرب و چهار رکعت عشا بخوان، سالی یکبار روزه بگیر، سالی یکبار خمس مالت را اگر تعلق گرفت انجام بده. حجاب دخترت، خانمت، عروست را دقت کن، به همه این موارد گوش می‌دهد و بعد این آیه را برای ما می‌خواند، «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۱ یعنی دین اجباری نیست، اصلاً این آیه ربطی به این بحث و این دعوت و این گفتگو ندارد، آیه فقط به شخص خدا مربوط است، کاری به انسان ندارد.

خداوند متعال می‌گوید من در دین‌داری شما آزادی و اختیارتان را سلب نمی‌کنم که به یک ابزار بی‌اختیار در دست من تبدیل شوید بدون اینکه خودتان بخواهید، بدون اینکه آزاد باشید بدون اینکه اختیار داشته باشید شما را در روزه و نماز و حج یا کار خیر بکشم، دین من دین اسلامی است که باید در بستر آزادی شما عمل بشود، من آزادی احدی را نمی‌گیرم که خودم او را بلند کنم و ببرم سر حوض و او را وضو بدهم و بیاورم در شبستان و رو به قبله بگذارم و بعد ببرم در رکوع و سجود و... در آیه دیگر می‌گوید «وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»^۲ اگر می‌خواستیم که دین اجباری داشته باشیم که یک گمراه در کره زمین پیدا نمی‌شد، ولی دین از طرف من اجباری نیست، تو داری در این آیه فضولی بیجا می‌کنی، اصلاً این آیه ربطی به تو ندارد که وقتی به عبادت و کار خیر دعوت می‌کنند می‌گویی دین زوری نیست چیزی که داری می‌گویی برای بی‌دین ماندنت توجیه می‌کنی، اصلاً این «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» کاری به تو ندارد، مربوط به من است، یعنی من اختیار شما را سلب نمی‌کنم که بی‌اختیار و بی‌اراده در دین‌داری و خدمت به خلق واردتان کنم.

همه آن فضول‌ها «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» را می‌خوانند ولی بعدش را نمی‌خوانند «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^۳ من چاه را نشان دادم و راه را هم نشان دادم، «فَمَنْ يَكْفُرْ

۱. بقره: ۲۵۶.

۲. نحل: ۹.

۳. بقره: ۲۵۶.

بِالطَّاعُونَ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْمَرْوَةِ الْوُثْقَى^۱ این اشتباه است که وقتی ما افراد را به دین و کار خیر دعوت می‌کنیم می‌گوید «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» چون این آیه ارتباطی به ما ندارد، خدا است که دارد می‌گوید من دین اجباری ندارم، اگر دین اجباری بود اصلاً جای بعثت انبیاء علیهم‌السلام و امامت امامان علیهم‌السلام نبود، جای بهشت و جهنم نبود، جای امر و نهی نبود، من اگر مجبور باشم، امر و نهی خدا نسبت به من بیهوده است.

امرو نهی در قرآن، بعثت انبیاء علیهم‌السلام، امامت امامان علیهم‌السلام، ولایت اولیاء الهی و... این‌ها همه به خاطر آزاد بودن و اختیار من است.

در جهت گناه هم خدا یک نفر را اجباراً وارد گناه نمی‌کند، اصلاً کسی مجبور به گناه نیست و هرکسی گناه می‌کند به اختیار و با انتخاب خودش می‌کند، خدا هم جلویش را نمی‌گیرد. مثلاً «شمر» می‌گوید که من کشتن ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام را انتخاب کردم خدا هم جلویش را نمی‌گیرد که مثلاً دو متری قتلگاه یک صاعقه بفرستد که او را بکشد، یا یک سنگ از آسمان فرود بیاورد و او را له بکند، این‌طور نیست بلکه در انتخاب آزادی دارد از هوای نفس و شیطانی مثل «یزید» پیروی می‌کند، وگرنه اگر خدا کسی را به گناه مجبور بکند که جریمه ندارد! برای چه جریمه‌اش کند؟! چون می‌تواند به پروردگار اعتراض کند و بگوید من دست خودم نبود بلکه تو من را وادار به گناه کردی، اگر عبادت اجباری باشد هیچ عابدی نمی‌تواند به خدا بگوید پاداش من را بده، چون خداوند در این صورت به او می‌گوید: به تو چه ربطی دارد؟! مگر تو انجام می‌دهی؟! من این عبادات را با اجبار به تو تحمیل کردم پس کار خودم بوده نه کار تو، این معنی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» است، اما عجیب این است که این «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» را می‌خوانند ولی بعدش را نمی‌خوانند، خب بعدش هم سخن پروردگار است، چون اگر سخن پروردگار نبود یک جمله‌ای بود که دین اجباری نیست و یادمان داده بگوییم دین اجباری نیست و دیگر «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» را نمی‌گفت.

تکلیف و مسئولیت برای همه انسان‌ها

اگر کسی خیال کند که پروردگار عالم من را از همه تکالیف استثناء کرده و کاری به کارم ندارد و با این خیال زندگی بکند، کافر زندگی می‌کند چون می‌گوید من گمانم این است که به ما کاری ندارد درحالی‌که در آیات قرآن مجید با تأکید اعلام می‌کند که جزء محالات است که انسان‌ها را در معرض بهار تکلیف قرار ندهم، چون آدم شدن، انسان شدن، بهشت رفتن و رضایت من از آن‌ها و رشد و زندگی سالم و امنیت آن‌ها درگرو این تکالیف است وقتی به آن‌ها عمل می‌کند؛ مثلاً یک تکلیفش این است که تا آخر عمرش مال حرام نخورد، حال اگر هفتاد و پنج میلیون نفر به این تکلیف دومی عمل کنند یعنی مطلقاً مال حرام نخورند یک امنیت کامل اقتصادی بر جامعه حاکم می‌شود و دیگر هیچ‌کس به هیچ‌کس مدیون نمی‌شود و تکاثر و طاغوت اقتصادی هم پیش نمی‌آید چون وقتی که من ببینم خداوند می‌گوید: ﴿وَأَقِ الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّ ذَوِي الْقَرْبَىٰ﴾^۱ به قوم و خویش‌های مستحق از مالی که به تو دادم کمک کن گوش می‌دهد. البته اشتباه بیشتر مردم این است که می‌گویند "مالم"، قرآن مجید می‌گوید: چرا دروغ می‌گویید؟

اقوام نیازمندت از نعمت مالی که به تو داده‌ام «وَالْيَتَامَىٰ» بچه‌های یتیم، «وَالْمَسَاكِينَ» از کارافتاده‌ها، آن‌هایی که در چاره به رویشان بسته شده «وَأَنَّ السَّبِيلَ» آن‌هایی که به خاطر بالا و پایین شدن بازار بدون تقصیر ورشکسته شده‌اند «وَالسَّائِلِينَ» آن‌هایی که از آبرو مایه می‌گذارند و دردشان را به تو می‌گویند کمک کن «و فِي سَبِيلِ اللَّهِ» مثلاً محل کمبود درمانگاه، کمبود مسجد و مدرسه و قرض‌الحسنه دارد این‌ها همه زیر مجموعه فی سبیل الله هستند، خب من اگر با پول و ثروتم این کارها را نکنم طاغوت اقتصادی هستم، چون حق قوم و خویش فقیر، یتیم، مسکین، ورشکسته، سائل، فی سبیل الله در این ثروت است یعنی الآن شش جور پول حرام در ثروت است که البته همه این‌ها غیر از خمس و زکات است، وقتی من مطابق طرح قرآن با پولم معامله نکنم هم طاغوت اقتصادی و هم حرام‌خور



قطعی هستیم و این شش برنامه هم وقتی من در مال بخیل باشم زمین می‌ماند و جامعه از نظر روحی و... ناامن می‌شود. ائمه ما علیهم‌السلام می‌گویند: ثروتمندان این قدر به خودشان اطمینان نداشته باشند چون اگر جان نیازمندان به اینجا برسد جنگ فقیر و غنی درمی‌گیرد و در مملکت آشوب می‌شود. حیف که قرآن غریب است. حیف که فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام غریب است.

بی‌اهمیتی خیال باف‌ها به تکالیف

بخیل‌ها این خیال را دارند که به ما چه؟! قوم و خویش فقیر است؟ خب به من چه؟! من یک وقت به یک ثروتمندی مطلبی را گفتم، چون دو-سه بار کنارش نشسته بودم دیده بودم که این کاغذش را که از جیب‌هایش درمی‌آورد ده-یازده تا حساب بانکی دارد، در یک جلسه خیری که دور هم برای ده-پانزده کار در افریقا و در کمربند ایران از ساختن دبستان، مدرسه، حوزه، خواهران، برادران بود و جمع می‌شدیم و خیلی پول پیش او بود یک بار به او گفتم: جناب ثروتمند! یک آدم متدین مسجدی و نماز جماعت‌خوان که گدا هم نیست و به اندازه مخارج زندگی‌اش کار می‌کند چهارتا دختر دارد که هر چهارتا لال هستند، و سمعک‌هایشان باید عوض شود چون چهار-پنج سال سنشان آمده بالاتر و این سمعک‌های فعلی به گوششان نمی‌خورد، من هم آن وقت خودم نداشتم بدهم چون ائمه ما علیهم‌السلام می‌گویند که اگر نیازمندی مراجعه کرد و راست می‌گفت و نداشتی به او کمک کنی از دیگران بگیر و به او بده و اگر داشتی رد نکن، یعنی در را به هیچ وجه نبند، این‌ها چهارتا سمعک می‌خواهند که آن وقت یعنی هفت-هشت-ده سال پیش این چهارتا نهصد هزار تومان می‌شد، به من گفت: فلانی! چشمش کور! می‌خواست چهارتا بچه به دنیا بیاورد، غلط کرد، ببینید طاغوت اقتصادی هم مشکل می‌آفریند و هم باعث می‌شود مشکل موجود زمین بماند و ادامه پیدا بکند.

گمان خیال بافان به این که تکلیفی به عهده ندارند!

اگر کسی خیال کند خداوند تکلیفی بر عهده او ندارد این خیال باطل است و اگر خیال بکند که بدون عمل کردن به تکلیف مورد کرم خدا قرار می‌گیرد این خیال هم باطل

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

است، یعنی بعضی‌ها گرفتار دو خیال باطل هستند، ببینید در آیه اول که در سوره مبارکه «بقره» است راجع به این دو تا خیال پروردگار عالم چه می‌گوید؟

آیه ۱۴۲ «آل عمران» که خیلی آیه جالبی است می‌فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ» ببینید لغت "حَسِبَ" در آیه است، یعنی خیال می‌کنید و خیال تکیه بر علم و دلیل و برهان ندارد و پشتوانه‌ای از هیچ کتاب الهی ندارد، خیال است ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ﴾^۱ واقعاً خودتان را با این خیال قانع کرده‌اید؟ آرامش به خودتان داده‌اید که وارد بهشت می‌شوید؟ ﴿وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ﴾^۲ درحالی که هنوز عمل‌کنندگان به تکالیف و آن‌هایی که در کنار تکالیف پا برجا و ثابت‌قدم هستند را از شما مشخص نکرده‌ام چون فعلاً خوب‌ها با بدها، مشرک‌ها با کافرها با مؤمن‌ها، بی‌نمازها با نمازها به صورت مخلوط زندگی می‌کنید و من هنوز صف شما را جدا نکرده‌ام و هنوز شما را از همدیگر مشخص نکرده‌ام، همین‌جوری بین مردم زندگی می‌کنید و مردم دارند عبادت می‌کنند و به خلق خدمت می‌کنند، مردم با پولشان کار خیر می‌کنند، شما فقط در خیال هستید که ما را بهشت می‌برند.

قرآن می‌گوید یک گروهی که گرفتار این خیال‌اند که یهودی‌ها هستند و یک خیال عجیب دیگری هم بر یهود حاکم است که می‌گویند اگر به خاطر این همه کشتار و غارت و بردن مال مردم، بیرون کردن مردم از خانه‌هایشان، همه این کارهایی که الان دارد انجام می‌گیرد مقدار کمی به جهنم می‌رویم، خدا در قرآن فرموده، زمانی بعد از موسی عَلَيْهِ السَّلَام مردم را از خانه‌هایشان بیرون می‌کردند و خانه‌های آن‌ها را می‌گرفتند و وقتی اولیای خدا به آن‌ها می‌گفتند با این کارها به جهنم می‌روید می‌گفتند حتی اگر برویم جهنم ﴿أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ﴾^۳ خدا دو-سه روز ما را در جهنم نگه می‌دارد و بعد بهشت را پشت قباله ما می‌زند! عیبی ندارد که دو-سه روز برویم جهنم!

۱. آل عمران: ۱۴۲.

۲. آل عمران: ۱۴۲.

۳. آل عمران: ۲۴.

اما در این آیه خطاب به امت اسلام است چون از بخش دوم آیه این نکته پیداست، خداوند می‌فرماید: «ام حسبتم» آن‌هایی که خیال می‌کنند. من گاهی که بهشت زهراء علیها السلام بودم حالا یا دوستم از دنیا رفته بود یا یک عالم، یا یک قوم و خویش، خیلی حرف‌های عجیب غریبی می‌شنیدم، مثلاً می‌آمدند قبل از مرده ما مرده‌ای دفن می‌کردند، تمام زن‌ها هم با لباس‌های مشکی نازک، انگار همه اول به «پاریس» رفته و آرایش کرده‌اند و بعد به بهشت زهراء علیها السلام آمده‌اند، بعد قبر مرده را که می‌دیدند خدا شاهد است می‌آمدند کنار و به همدیگر می‌گفتند خدا را شکر این قبرش بکر است! پس این اهل نجات است، خب هر قبری بکر است مگر وقتی «مختار» «شمر» را کشت او را در مستراح انداخت؟ خب بردند چال کردند، این‌همه منافقین که مردند مگر قبرهایشان بکر نبود؟ «هویدا» را اعدام کردند و بردند بهشت زهراء علیها السلام مگر قبرش بکر نبود؟ اما این‌ها می‌گویند مرده ما اهل نجات است چون قبرش بکر است! ای بیچاره مرده‌ات با دخترهایی مثل تو که تحویل این جامعه بدبخت داده، یک خمس نداده، پدرت یک رکعت نماز نخوانده و... الآن با کله در جهنم است، قبر ملاک نیست، تکلیف و انجام مسئولیت عامل نجات است، می‌گوید نشستید خیال کردید وارد بهشت می‌شوید درحالی که من هنوز شما را از این بندگان خوبم و از این مردمی که مسجدها را آباد نگه می‌دارند و اهل نماز و روزه و کار خیر هستند، مشخص نکرده‌ام، کی مشخص می‌کنم؟ آخرین روز مشخص کردن آن روزی است که می‌گویم: «وَأَمَّا زُورُ الْيَوْمِ أَيْهَا الْمُجْرِمُونَ»^۱ صفاها را جدا کنید، شماها باید بروید جهنم، چون شما اصلاً پرونده عمل به تکلیف ندارید، خدا خیلی به ما لطف کرده که خیالاتی نشده‌ایم.

ادعای خیال‌باف‌های مدینه

نمی‌دانید خیال چه خطر سنگینی است. یک روایت نابی از اصول کافی هست که توضیحش را برایتان می‌گویم، به امام صادق علیه السلام گفتند که در این مدینه یک گروهی

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

هستند «يَلْمُونَ بِالْمَعاصِي»^۱ از هیچ گناهی رو بر نمی گردانند، یا بن رسول الله! ما می بینیم این ها سنی هم نیستند، از امام حسین علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام و شما تعریف می کنند و ما به آن ها می گوئیم شما که از هیچ گناهی روی گردان نیستید دارید راهتان را به سوی دوزخ باز می کنید ولی به ما می گویند: برو بابا! حالت نیست! ما عاشق امام جعفر صادق علیه السلام هستیم پس امام جعفر صادق علیه السلام در قیامت چه کاره است؟! چه کسی جرئت دارد ما را به جهنم ببرد؟ اگر فرشته ای بیاید دست ما را بگیرد و به طرف جهنم بکشد امام صادق علیه السلام می خرد می کند! امام علیه السلام شکل نشستن شان را عوض کردند و رنگشان پرید، فرمود: این ها می گویند ما شیعه هستیم؟! گفت: بله یا بن الرسول الله! فرمود: «كَذَّبُوا أَوْلِيكَ لَيْسُوا لَنَا بِمَوَالٍ»^۲ والله دروغ می گویند، ما این جور شیعه که به تکالیف و امر و نهی خدا توجه نکند نداریم، این ها شیعه نیستند این ها خیال باف های مدینه هستند.

محاسبه شدن همه اعمال حتی اعمال ناچیز

نمی خواهم به شماها با این منبرها سخت بگذرد، شما خوب هستید، شما اهل نجات هستید، اما در این فرهنگ قرآن و اهل بیت علیهم السلام ریزه کاری های بسیار جالبی است، برادران! از باب تذکر به خودم و شما می گویم دین ما این است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۳ این دین ماست، یعنی ما به ذره هم تکلیف داریم. پیرمردها خیاط های قدیم را یادشان است، من بچه بودم با پدرم که می رفت برای خودش کت و شلوار بدوزد، این خیاط تمام این تکه پارچه ها را بسته بود و به پدرم می داد و می گفت این ها برای همین پارچه ای است که به من دادی که کت و شلوار بدوزم و بعد یک مقدار کرک هم می داد و به پدرم می گفت این ها هم از زیر قیچی من درآمده، اگر یک وقت نخ

۱. عدة الداعي و نجاح الساعي، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲. همان.

۳. زلزال: ۷ و ۸.



که من به چشم ندیدم و افتاده زمین و شاگردم در جارو کردن دور انداخته، تو رو خدا بگذر و عفو کن، من در قیامت طاقت جواب دادن برای نخ لباس تو را ندارم، این دین ماست یعنی ما به ذره هم مکلف هستیم.

این جوری بیشتر ما را تربیت کرده‌اند که مثلاً گاهی که می‌خواهیم رد شویم و می‌بینیم که دوپست-سپیدتا مورچه دارند به طرف لانه می‌روند، ما می‌رویم کنار و می‌گوییم که یک مورچه زیر پای ما له نشود. فرهنگ «نهج‌البلاغه» را «سعدی» به این شعر درآورده:

میزار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

روضهٔ ابوالفضل (ع)

ما این جور تربیت شده‌ایم، اما دیگران که خیال‌باف بودند یک صبح تا ظهر آمدند و هفتاد و دو نفر را جلوی خواهران، دختران و زنان خود قطعه‌قطعه کردند، این لباس‌هایی که با شمشیر پاره شده بود، پیراهن‌هایی که خون‌آلود شده بود به چه دردتان می‌خورد که از این جنازه‌ها کشیدید؟ کدام گوشهٔ زندگی‌تان را می‌گرفت؟ که خواهر وقتی می‌آید، خب کشته را آدم چطور می‌شناسد؟ یا با سر یا با لباس می‌شناسد، یا می‌گوید این دست برادرم است، این سینهٔ برادرم است، شما جای سالمی هم که نگذاشته بودید که خواهر مجبور شد سه تا سؤال بکند، «أ أنت أخی؟» ای بدن قطعه‌قطعه! آیا تو برادر من هستی؟ بعد از پنجاه و شش سال کاری کرده بودید که خواهر برادر را نشناسد! «و ابن‌الدی؟» آیا تو پسر امیرالمؤمنین (ع) پدر من هستی؟ «و ابن‌أمی؟» آیا تو پسر فاطمه زهرا (ع) مادر من هستی؟

یا خواب بوده‌ام من و گم گشته است راه یا خواب بوده آن که مرا بوده رهنمون
می‌گفت و می‌گریست که جان‌سوز ناله‌ای آمد ز حنجر شه لب‌تشنگان برون
کای عندلیب گلشن جان! آمدی، بیا ره گم نگشته، خوش به نشان آمدی، بیا

دعای پایانی

«اللهم! اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا»

خدایا! به حقیقت ابی‌عبدالله (ع) به ما و زن و بچه‌ها و نسل ما توفیق فهم قرآنت را عنایت کن.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

خدایا! ما و زن و بچه‌ها و نسلمان را تا قیامت پیرو و شیعه و شاگرد اهل بیت علیهم‌السلام قرار بده.
خدایا! به حقیقت صدیقه کبری علیها‌السلام گریه ما بر ابی‌عبدالله علیه‌السلام را از ما نگیر.
خدایا! وجود مبارک امام زمان علیه‌السلام را دعاگوی ما و نسل ما تا قیامت قرار بده.
خدایا! گذشتگان ما که به ما حق داشتند و حق دارند و ما هم که از خودشان و برزخشان خبر نداریم و این که بین خودشان و تو در دوره عمرشان چه گذشته را نمی‌دانیم ولی خودت در قرآن گفتی دعا کنید و من مستجاب می‌کنم، اگر اموات ما گرفتارند به حقیقت امیرالمؤمنین علیه‌السلام همه را آزاد کن او گر در عذاب و رنج هستند عذاب را از آنها برطرف کن.
آنچه به خوبان عالم عنایت کردی به ما و زن و بچه‌ها و نسل ما عنایت کن.

جلسه، مقتم

قابل علاج بودن بیماری خیال

برای کسانی که می خواهند

پوچی خیال، گریبان گیر دنیا و آخرت انسان

خیال و گمان هیچ‌گونه پشتوانه علم و برهان و هدایت و کتاب آسمانی ندارد و فقط امری پوچ است که در درون انسان ظهور می‌کند و قرآن مجید خطرات آن را بیان فرموده است. خداوند در بخشی از این آیات می‌فرماید: این گمان‌ها و خیال‌ها، سبب می‌شود که افراد گرفتار عذاب دوزخ شوند، چرا؟ چون یک‌عمری زندگی را بر پایه یک باطل درونی شکل می‌دهند و چنین زندگی‌ای شرّ دارد و شرّ آن در دنیا و در آخرت گریبان انسان را خواهد گرفت. راه درمان و علاج هم دارد و درمان آن این است که انسان با مسائل یقینی، حقایق قطعی، با واقعیاتی که در عالم و وحی و در کتب آسمانی است، آشنا شود و زندگی را بر اساس آن علم و وحی و بر مبنای دلیل و برهان و عقل پایه‌گذاری کند. خیال یک بیماری است و قابل علاج است.

تواضع ائمه علیهم‌السلام و انبیاء الهی علیهم‌السلام

در مقدمه یک روایتی برایتان بگویم و بعد دو آیه از قرآن در تأیید این روایت بخوانم، کتاب‌های قابل توجهه با مؤلفین قابل توجهی این روایت را نقل کرده‌اند، روایت از وجود مبارک حضرت عیسی ابن مریم علیه‌السلام است، در روایاتمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه طاهرین علیهم‌السلام از مسیح، موسی ابن عمران و حضرت ابراهیم علیه‌السلام مطالب خیلی با بنیانی را نقل کرده‌اند، این روایت خیلی زیبا و فوق‌العاده است و خیلی‌ها هم این مسیری که مسیح صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

را طی کرده‌اند حالا من خودم بعضی‌هایشان را دیده بودم و متأسفانه هیچ‌کدامشان هم زنده نماندند و گرنه دوست داشتم به شما خبر بدهم که فردا شب یکی از این‌ها را در فلان محل مسجد می‌نشانم تا شما ببینید، چون این‌ها اهل خود نشان دادن و اظهار کردن و این موارد نبودند، ولی انصافاً در همین مسیری که مسیح عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید کار کرده بودند.

حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «لَا تَقُولُوا الْعِلْمُ فِي السَّمَاءِ، مَنْ يَصْعَدُ يَأْتِي بِهِ» ننشینید بگویند آن بینایی، آگاهی و علمی که به زندگی ما جهت می‌دهد در عالم افلاک است، اگر ما بتوانیم به کُرات سفر کنیم به این علم می‌رسیم، این علم از حقایقی نیست که بالای سرتان گذاشته باشند که شما زمینه فراهم کنید و به عوالم بالا سفر کنید که به این علم برسید، آنجا اگر موجود زنده و عاقلی هم داشته باشد این علم پیش او نیست که با زیارت آن‌ها آن را به شما پردازند، باید فهمید که این علم یا استعداد این علم و مایه این علم را کجا قرار داده‌اند.

انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام خیلی متواضع بودند و درون بسیار پاکی داشتند، موسی ابن عمران عَلَيْهِمُ السَّلَام پیامبر سوم از پنج پیامبر اولوالعزم عَلَيْهِمُ السَّلَام است و خدا یک مقام ویژه‌ای به او داده بود و واسطه بین خودش و موسی عَلَيْهِ السَّلَام را که واسطه بین خودش و انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام بود را حذف کرد، مسائل را به «جبرئیل» ارائه نمی‌کرد که پیش موسی عَلَيْهِ السَّلَام ببرد، خودش مستقیم با موسی عَلَيْهِ السَّلَام حرف می‌زد ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾^۱ این‌ها هیچ‌کدامشان قبل از بعثت آن علوم گسترده بعد از بعثت را نداشتند ولی مطابق جمله آخر روایت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام، کاری کردند که این علم در باطنشان ظهور کرد، بالاترین مرحله‌اش هم یقین بود.

یقین سرمایه خیلی عظیمی است از آن سرمایه‌هایی است که حضرت صدیقه کبری عَلَيْهَا السَّلَام بعد از نماز عصر تا روز آخر عمرش این مطلب را اعلام می‌کرد؛ خدا را سپاس می‌گذارم که به من لطف کرد و یاری داد، توانست یاری خدا را جلب کند، یاری خدا را که نمی‌شود مجانی جلب کرد، آدم باید یک کاری بکند که خدا او را یاری کند ﴿إِنْ تَتَّصِرُوا لِلَّهِ



يَنْصُرُكُمْ^۱ یعنی شما یار من بشوید که من هم یار شما شوم، همین‌طوری توقع یاری از من داشته باشید که همه گره‌ها را بازکنم و مشکلات را حل کنم، نمی‌شود. موسی عَلَيْهِ السَّلَام کلیم‌الله بود و کم مقامی نداشت، پیامبر اولوالعزم بود، خدا نه تا معجزه ویژه به او داد و این انسان با این همه عظمت یک روز به پروردگار عرض کرد: الآن عالم‌تر از من در بین مردم هست؟ خطاب رسید بله هست، آیا حسودی کرد؟! نه! اگر اهل حسد بود که پیغمبر عَلَيْهِ السَّلَام نمی‌شد، آیا ناراحت شد؟! نه! اگر ناراحت شده بود که عبدالله نبود.

علت زمین‌گیر شدن عده‌ای از مردم از زبان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

بعضی از ماها به خاطر عیوبی که در باطن ماست از این چیزها خیلی ناراحت می‌شویم و حتی جلوی چشم هم می‌ایستیم مثلاً اگر بیایند به من بگویند: آقا! دهه تمام شد و برای دهه بعد کسی را پیدا کرده‌ایم که از شما عالم‌تر و خوش‌بیان‌تر است و بناست به منبر بیاید و بگویند که این موضوع را به مردم اعلام کنید، من هم ناراحت می‌شوم و می‌گویم: چرا فضولی کردم و هم جلوی چشم می‌ایستم یعنی یک‌مشت دروغ سرهم می‌کنم که نفر بعد از خودم را بشکنم، برای همین است که بعد از شصت سال سن به‌جایی نرسیده‌ام!

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: یک بارهایی روی دوش مردم است که نمی‌گذارد مردم بلند شوند و به طرف خدا حرکت کنند چون سنگین هستند. در دعای «کمیل» هم اشاره می‌کند «فَعَدَّتْ بِي أَغْلَالِي» یعنی از قول انسان می‌گوید، خودم این قدر زنجیرهای گران بر جانم گذاشته‌ام که من را زمین‌گیر کرده‌اند، می‌خواهم دو رکعت نماز باحال بخوانم اما نمی‌توانم، چهل روز ساعت زنگی پر صدا بالای سرم می‌گذارم که بلند شوم و یک بار نماز شب بخوانم، بیدار هم می‌شوم ولی نمی‌توانم، می‌خواهم دست در جیبم بکنم و با پولم یک کاری بکنم اما نمی‌توانم و دستم نمی‌رود؛ این بار دستم را شل کرده، پایم را لنگ کرده، سعدی می‌گوید:

۱. محمد: ۷.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

گر قدمت هست چو مردان برو ور عملت نیست چو سعدی بنال
اگر نمی‌توانی بشین گریه کن، ناله بزن که خدا رحم کند و این بارها را بریزد.

ادامه بحث: تواضع انبیاء علیهم‌السلام و ائمه الهی علیهم‌السلام

پروردگار فرمود: عالم‌تر از تو هست نه بالاتر از تو، دقت کنید، شخص عالم‌تر دلیل نمی‌شود که از نظر ارزش‌ها و فضائل بالاتر باشد اگر بالاتر بود او پیغمبر اولوالعزم می‌شد ولی حالا خداوند متعال یک علم و اسراری به یکی داده که نیاز نبوده به موسی علیه‌السلام بدهد، انبیاء علیهم‌السلام گاهی به مردم مطلبی را می‌گفتند، مثلاً یعقوب علیه‌السلام به این ده‌تا پسرش گفت که من از جانب خدا چیزهایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید، دانشگاه و خارج هم نرفته بود، در یک خانه کاه‌گلی در «کنعان» زندگی می‌کرد، گفت: چیزهایی را من می‌دانم که شما نمی‌دانید، من بعد از چهل سال می‌گویم بروید ﴿فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ﴾^۱ دنبال یوسف بگردید که او را پیدا می‌کنید اما شما می‌گویید که پدر ما پیر و خرفت شده و معلوم نیست چه سرهم می‌کند؟! اما من نه پیر و خرفت شدم و نه فراموش‌کار و خیال‌باف هستم، شما در درونتان می‌گویید یوسف در آن چاهی که انداختیم چهل تا کفن پوسانده، اما من می‌دانم که این بچه زنده است، این علم من، از جانب الله است و علم الفاظ نیست، البته علم الفاظ را هم باید خواند، آدم باید مدرسه و دانشگاه و حوزه برود اما ده هزارتا هم که می‌روند حوزه یک‌نفر «بروجردی» می‌شود، این علم یعنی این یقین، این نور، این روشنایی این مهم است. این را دیگر نمی‌شود از کتاب درآورد، کار می‌خواهد که مسیح علیه‌السلام می‌گوید چه کار بکنید.

آثار ترک معصیت

ببینید تواضع چقدر بود، موسی ابن عمران علیه‌السلام گفت: خدایا! آدرسش را بده که من بروم از او یاد بگیرم، می‌خواهم فرق بین اهل خدا از حیث یقین و اتکای به علم و حکمت و نور را



با دیگران بدانید، نمی‌توانم بگویم فرق از زمین تا آسمان یا از مشرق تا مغرب است بلکه فرق از خدا تا ابلیس است! مثلاً پیش آمده که دو بار-سه بار در خانه‌اش رفتید و بامحبت سلام کردید و احوالش را پرسیدید، بعد به او گفتید که ده شب در این مسجد کلاس درس است و مردم با یک دنیا ادب و محبت و تحمل می‌نشینند و یک معلم هم می‌آید از قرآن و روایات مطالبی را می‌گوید، بیا یک شب برویم، می‌گوید اولاً حوصله آمدن در مسجد را ندارم! بعد هم این چیزهایی که این‌ها می‌گویند من خودم بلد هستم! من یک پیراهن از این‌ها بیشتر پاره کرده‌ام، تو هم مزاحم ما نشو، به او می‌گویند: آقا! بیا یک چیزی یاد بگیر شاید یک کلمه یک تغییر عمده در زندگی‌ات ایجاد کرد، توبه‌ای، تصفیه مالی، تصفیه باطنی و آبادی آخرت بدست آوردی، نمی‌آید؛ اما وقتی خداوند به موسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید که عالم‌تر از تو هست، او درجا می‌گوید: آدرس بده تا بروم و استفاده کنم، کاری ندارم که طبق آدرس خداوند می‌رود و او را پیدا می‌کند و... کل داستان را خداوند در سوره «کهف» بیان کرده است، خودتان بعداً در خانه ببینید، وقتی که لحظه خداحافظی شد موسی عَلَيْهِ السَّلَام به او گفت: من می‌توانم یک سؤال دیگر از تو بکنم؟ گفت: بگو، گفت: این علم را از کجا به دست آوردی؟ دو تا کلمه را به هم چسباند و گفت و خداحافظی کرد و رفت، گفت: «بترک المعصية» من هیچ پرده‌ای از گناه روی روح و قلب و فکرم نینداختم، آینه بودم و این علم در من انعکاس پیدا کرد.

قلب، بستر یقین

حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید: این علم در آسمان و بالای سرتان نیست، در افلاک نیست که بگویید: یک سفینه فضایی ما را به آنجا ببرد که این علم را به دست بیاوریم و برگردیم «و لا في تخوم الارض، مَنْ يَنْزِلُ يَأْتِي بِهِ»^۱ در اعماق زمین هم نیست که بگویی با یک وسیله بشکافیم و در دل زمین برویم و این علم را گیر بیاوریم، چون آنجا هم

۱. شرح اصول کافی، ص ۱۷۲.



ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

نیست «و لا من وراء البحار»^۱ پشت اقیانوس‌ها هم نیست که «من يعبر يأتي به»^۲ بگویی سفر دریایی بکنم و از روی آب‌ها رد شوم تا آنجایی که دیگر آب و آدمیزاد نیست بروم و این علم را از آنجا به دست بیاورم، یعنی منظور از این علم یقین است، وگرنه علم به توحید و نبوت و امامت و حلال و حرام را که همه ما داریم، آیا نداریم؟ همه داریم. این علم تحصیل یقین است که صدیقه کبری علیها السلام با تمام وجود می‌گوید: خدایا! تو را سپاس می‌گویم که در هیچ یک از حقایق تو دچار تردید و شک نشدم «و لا متحيراً في شيء من أمره»^۳ قرآن حاوی همه حقایق است، صدیقه کبری علیها السلام می‌گوید عمری زندگی کردم و تو را سپاس می‌گویم که به من کمک کردی و من نسبت به یک حقیقت تردید نکرده و دو دل نشدم «ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره»^۴ اگر عمل شما به وزن دانه ارزن باشد هم آن را به صورت تجسم مشاهده می‌کنید، من نسبت به این که عمل به وزن ذره را پای مردم حساب می‌کنی هم شک نکردم، نگفتم این یک ذره عمل چی است و واقعاً حساب می‌کنند یا نمی‌کنند و خدا دارد ما را می‌ترساند، نه، حقیقت است! من تردید و شک نکردم. بعد مسیح علیه السلام می‌فرماید: خداوند مایه و بستر این یقین را در «العلم مجبول في قلوبكم»^۵ دل خودتان قرار داده است.

گمان خیال بافان به این که انسان هیچ برتری نسب به سایر موجودات زنده ندارد!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «اترعم انك جرم صغير»^۶ دچار خیال شدی که تو یک موجود کوچک هستی و چیزی نیستی؟! به خودت نمی‌رسی و می‌گویی ما هم مثل بقیه موجودات

۱. شرح اصول کافی، ص ۱۷۲.

۲. همان.

۳. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، جلد ۸۳، صفحه ۶۶.

۴. زلزال: ۸.

۵. شرح اصول کافی، صفحه ۱۷۲.

۶. دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام.



زنده یک موجود زنده هستیم که می‌خوریم و می‌خوابیم و بچه‌دار می‌شویم و پولدار می‌شویم و بعد هم می‌میریم و تمام می‌شود؟! تو خیال کرده‌ای این قدر کوچک هستی؟ یعنی گوسفند یکی تو هم یکی؟ شتر یکی تو هم یکی؟ «وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ»^۱ خدا تمام هستی را با جریان‌اتش در تو خلاصه کرده و قرار داده است.

من هنوز نرسیده‌ام این مطلب را روی منبر بگویم که ضبط شود، البته نوشته‌هایش را آماده کرده‌ام. ما موجود عجیبی هستیم، خدا ظاهر ما را از عناصر این جهان آفریده یعنی از هر چه در این جهان هست در ما گذاشته است، هر چه! «وَأَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي»^۲ تو کتاب آشکاری هستی که «بِأَحْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَر»^۳ اگر درست به کتاب وجود خودت برسی، اسرار وجودت حداقل برای خودت آشکار می‌شود و به یقین می‌رسی که چه کسی هستی! کجا هستی و چه موقعیتی داری! «الْعِلْمُ مَجْبُولٌ فِي قُلُوبِكُمْ» خدا مایه این علم و یقین را در دلتان قرار داده، باید چه کار بکنید که آشکار بشود؟ «تَأْدَبُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ» ببینید مسیح عليه السلام برای خدا قید گذاشته «تَأْدَبُوا بِآدَابِ الرُّوحَانِيِّينَ يَظْهَرُ لَكُمْ»^۴ به آداب "روحانیین" مؤدب بشوید، روحانیین چه کسانی هستند؟ آیا مسیح عليه السلام من را می‌گوید یا شش تا طلبه را؟ به چه کسی روحانی می‌گوید؟ روحانیین یعنی آن‌هایی که در هیچ زمینه‌ای با بودن در دنیا با داشتن کاسبی و زن و بچه، اسیر مادیات نبودند، تمام امور مادی را ابزاری برای عبادت خدا و خدمت به خلق به کار می‌گرفتند و مادیات قبله و معبودشان نبود؛ چنین کسانی یعنی انبیاء عليهم السلام، یعنی ائمه طاهرین عليهم السلام. شما هم اگر در حد خودتان آن هم برای خدا مؤدب به آداب اینان شوید چهره‌ی زیبای یقین از قلب شما آشکار می‌شود. وقتی یقین پیدا کردید از شر تمام خیالات راحت می‌شوید، از خطرات گمان‌ها راحت می‌شوید و یک

۱. دیوان امیر المؤمنین عليه السلام.

۲. همان.

۳. همان.

۴. شرح اصول کافی، ص ۱۷۲.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

آرامش عجیب و یک امنیت شگفت‌آوری برایتان می‌آید آن وقت نه بدن و نه حالاتان را بیهوده هزینه نمی‌کنید و خیلی خوب هزینه می‌شوید.

آثار یقین در ابی عبدالله علیه السلام

ببینید امام حسین علیه السلام چقدر زیبا در کنار این یقین خودش را هزینه کرد که در لحظه شهادتش خداوند به «ملک‌الموت» اجازه نداد به زمین بیاید و کنار گودال جان ابی عبدالله علیه السلام را بگیرد، توضیح حرف امام صادق علیه السلام است که به گروه ملائکه موکل مرگ فرمود: شما لیاقت گرفتن جان حسین علیه السلام را ندارید و خودم مستقیم جانم را می‌گیرم، آن دست خدا که جان حضرت علیه السلام را گرفت چه بود؟ چون دست باید روح را قبض بکند، آن دست چه بود؟ خبر داشتید این دست را خدا در قرآن گفته و فرموده که با چه دستی این جان را گرفت؟ «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ^۱ چه کسی نفس مطمئنه است؟ آن کسی که تمام وجودش یقین است «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً^۲ نفرمود که این که به سوی بهشت بیا بلکه فرمود: آغوشم برای تو باز است، بیا، «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي^۳ نفرمود فادخلی جنات، نفرمود بهشت‌ها، بلکه فرمود بهشتم، با این ندا جان هرکسی را بگیرند بالاترین لذت این عالم هستی را احساس کرده است.

توصیه به زیارت مداوم ابی عبدالله الحسین علیه السلام

این روایت در «کامل‌الزیارات» است، این کتاب کتابی است که هیچ‌کس روی آن حرف ندارد؛ امام صادق علیه السلام به «مَسْمَع» فرمود: خانه شما در کوفه است، آیا زود به زود حسین علیه السلام را زیارت می‌کنید؟ مسمع گفت: یا بن‌الرسول الله! شما خودتان حسین ابن‌علی علیه السلام را زیارت

۱. فجر: ۲۷

۲. فجر: ۲۸

۳. فجر: ۲۹ و ۳۰.



می‌کنید؟ فرمود: چگونه کسی که خدا او را زیارت می‌کند زیارت نکنم؟ زیارت خدا چیست؟ من این روایت را نمی‌توانم درک کنم، و از یک آدم واردی پرسیدم و او گفت: یعنی به ابی‌عبدالله علیه السلام درود می‌فرستد، من دیگر دنبال نکردم و پیش خودم گفتم که خدا در سوره «احزاب» می‌گوید: من و ملائکه به مؤمنین درود می‌فرستیم و این که یک چیز عام است یا در سوره «بقره» می‌گوید: من به مصیبت‌زدگان بدنی و مالی درود می‌فرستم؛ **«أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ»**، درود می‌فرستد یعنی آیا از همین قبیل درودی که به مصیبت‌زدگان و مؤمنین می‌فرستد؟! این که امتیازی نیست! این که خدا حسین علیه السلام را زیارت می‌کند یعنی چه؟ من نمی‌دانم، ظرفیت و گنجایش دانستنش را هم ندارم. در همین کتاب یک روایت دیگر هست که شخصی گفت: یا بن‌الرسول الله! حسین علیه السلام را بعد از شهادت کجا قرارش دادند؟ حضرت علیه السلام فرمود: «عندالله»، یعنی پیش خداست، این هم برای ما قابل درک نیست! همین امشب که شب جمعه است امر است و امر یعنی واجب، خدا به صد و بیست و چهار هزار ارواح انبیاء علیهم السلام، روح صدیقه کبری علیها السلام، امام مجتبی علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام و هفتاد هزار ملائکه و بقیه ائمه علیهم السلام امر می‌کند که از مقامتان حرکت کنید و به حرم حسین من بروید و او را زیارت کنید، اگر ما امشب در حرم بودیم و پرده را از جلوی چشم ما بر می‌داشتند، انبیاء علیهم السلام و ائمه علیهم السلام را می‌دیدیم، آن هفتاد هزار فرشته را می‌دیدیم و سؤال می‌کردیم که آیا کیفیت زیارت شما با کیفیت زیارت خواهرش زینب علیها السلام مساوی است؟ در حرم آمدن و کنار ضریح زیارت کردن کجا و در بیابان و بدن زیر شمشیر و نیزه و خنجر کجا!

روضه ابی‌عبدالله علیه السلام

بچه‌ها کنار عمه و خواهرها کنار خواهر هستند، دشمن بدن را زیر اسلحه دفن کرده بود، زیر بغل بدن قطعه‌قطعه را گرفت و بیرون کشید و روی دامن گذاشت و اول به پروردگار

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

توجه کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ»^۱ خدایا! این سربریده را از ما بپذیر، بعد رویش را به مدینه برگرداند، به عمر منبرم من این جملات را عمقی معنی نکردم و الآن هم نمی‌خواهم برایتان معنی کنم چون نفس گیر می‌شوم و نمی‌توانم. «وَأُمِّحَمَّدَاهِ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلِكُ السَّمَاءِ، هَذَا حَسِينٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْعَرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ»^۲ صحبتش با پیغمبر ﷺ تمام شد و رویش را کرد به ابی‌عبدالله ﷺ، حسین من! یک سؤال خواهرت را جواب بده، به من بگو این تیر سه شعبه را چه کسی به قلب تو زد؟ ای کاش به قلب خواهرت زده بودند و رگ حیات من را قطع می‌کردند و من تو را به این حال نمی‌دیدم.

بر دیده‌ام نشین و به خاک زمین نباش خاکم به سر مگر من از خاک کمترم
هر گه نظر به سینه بشکفته‌ات کنم یاد آیدم ز سینه سوراخ مادرم

دعای پایانی

«اللهم! احینا حیات محمد و آل محمد و امتنا ممات محمد و آل محمد و لا تفرق بیننا و بین محمد و آل محمد و اجعلنا من انصار محمد و آل محمد و اجعلنا من شیعة محمد و آل محمد».



۱. بحار الانوار مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۶.

۲. همان.

جلسه هشتم

ملاک قرار دادن خیال، علمی دور از

منطق و خردورزی

ادعای خیال بافان مکه

ادعای خیال بافان مکه مبنی بر عدم رسالت پیامبر اکرم ﷺ

مردمی که در طول تاریخ خیال خود را ملاک درک حقایق و واقعیات قرارداده‌اند کاری دور از علم، منطق و خردورزی انجام داده‌اند، چراکه خیال می‌تواند یک چیز موجود را معدوم نشان بدهد درحالی که موجود، موجودیت، حقیقت و عینیت دارد اما با تکیه بر خیالش می‌گوید که نیست! حتی اگر بدنه عظیمی از انسان‌ها بگویند که هست و دلایل وجودش هم گواهی می‌دهند.

قرآن مجید درباره این گروه می‌گوید: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾^۱ این گروه اصرار دارند که از خیال پیروی کنند، قرآن در آخر سوره «رعد» می‌گوید: مردم مکه در سیزده سالی که پیغمبر در مکه بود به او می‌گفتند: ﴿أَنْتَ مُرْسَلٌ﴾^۲ یعنی اصلاً تو پیغمبر نیستی! آیا می‌گویی من پیغمبر هستم؟ نه! پیغمبر نیستی! این کار خیال است که در مورد یک حقیقت موجود می‌گوید که وجود ندارد.

ادعای خیال بافان مکه مبنی بر دیوانه بودن پیامبر اکرم ﷺ!!

همچنین در همان سیزده سال مخصوصاً به مسافرهایی که وارد مکه می‌شدند می‌گفتند: آیا این آدم را می‌بینید؟ این شخص چهل سال است، یا چهل و دو سال است، یا چهل و

۱. نجم: ۲۸، انعام: ۱۱۶.

۲. رعد: ۴۳.



ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

پنج سال است یا... -به تناسب عمر پیغمبر ﷺ می گفتند- این شخص اختلال روانی دارد! که عربی آن می شود "مجنون"، فارسی تر می شود "دیوانه"، یعنی کارهایی که می کند و حرف هایی که می زند اصلاً قابل اعتماد نیست! در حالی که خداوند در قرآن به همان مردم مکه خطاب کرد: ﴿مَرَّتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ حِجَّةٍ﴾^۱ این که همین طور چوب انداز و با خیال بافی آمدید و می گوئید دیوانه است، اختلال روانی دارد، فکر مغشوشی دارد، غیر از خیال عقل هم که دارید، حالا از من خدا نپرسید، از خودش هم نپرسید حداقل از عقلتان بپرسید («تفکروا») و اندیشه کنید و ببینید که آیا یکی از حرف ها یا کارهای پیامبر ﷺ به دیوانه هایی که دیده اید می ماند؟ یعنی آیا حرفش شبیه دیوانه هایی است که دیده اید؟ دیوانه ها قدرت بیان حرف منطقی که ندارند، بی ربط حرف می زنند.

حتی در فاسدترین نقطه جهان هم می شود مؤمن بود!

یکی از رفقای من چهل سال قبل برای من تعریف می کرد وقتی که با هم هم سفر بودیم، البته او در منطقه بدی از تهران هم دوچرخه فروشی داشت، در منطقه محل بدکاران، ولی از آن هایی بود که «سعدی» می گوید:

شب مردان خدا روز جهان افروزست روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست
در سفرهایی که من با او بودم دو ساعت مانده به اذان صبح بلند می شد و نه از گریه خسته می شد و نه از نماز و نه از سجده های طولانی، مغازه اش هم در بدترین محل فساد تهران بود، خداوند همه جای دنیا هم از این ها دارد که قیامت راحت بشود یقه میلیون ها نفر را که عذر می آورند و می گویند که نشد ما مؤمن باشیم را بگیرد و محکومشان کند، چرا نمی شود آدم مؤمن، خردمند، اهل حقیقت و واقعیت باشد، چرا نمی شود؟ مگر خود پیغمبر ﷺ کجا زندگی می کرد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: مکه در روزگار پیغمبر ﷺ فاسدترین شهر کره زمین بود.



آن شخص گفت: من یک روزی قصد کردم برای خدا به دیوانه‌خانه بروم و از دیوانه‌ها عیادت کنم و رفتم، یک‌مشت دیوانه در حیاط بودند که کنارشان یک آدم باوقار و بادب ایستاده بود و کار دیوانگی نداشت، من هم فکر کردم این مثل من آمده عیادت و رفتم سلام کردم که خیلی بامحبت جواب داد، گفت که آقا تشریف بیاورید طبقه دوم این ساختمان تا من یک مطلبی را به شما نشان بدهم، گفتم: باشد، وارد اتاق که شدیم در اتاق را بست و پنجره را باز کرد و گفت خودت را بینداز پایین! فهمیدم دیوانه است چون آدم عاقل که به کسی حکم نمی‌کند که خودت را بکشی، خب این نمی‌فهمد که می‌گوید خودت را بینداز یعنی خودت را بکشی، خب این حرف دیوانه‌ها است، منطقی و خردمندانه نیست، گفت: زورش هم زیاد بود و گفت که اگر خودت را نیندازی خودم با کله می‌اندازمت، در همان حال اضطرار به پروردگار متوسل شدم، گفتم: آقا! از پنجره خودم را بیندازم پایین که خیلی کار راحتی است بیا با همدیگر برویم پایین و از پایین به اینجا بپریم، گفت: هان! این درست و خوب است، بیا برویم، وقتی آمدیم پایین به یک مأمور در حیاط گفتیم که آقا! ما را تا دم در دیوانه‌خانه ببر که برویم.

رد ادعای خیال‌با فان مکه مبنی بر دیوانه بودن پیامبر اکرم ﷺ!!

خداوند به مردم مکه می‌گوید: شما که عقل دارید، غیر از خیال با چشم عقلتان او را ببینید، فکر کنید و ببینید که آیا این حرف‌ها شبیه حرف‌های یک دیوانه است؟ یک کسی که دارد به شما می‌گوید: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾^۱، آیا این دیوانه است؟ این که حرف دیوانه‌ها نیست، یک کسی که به شما می‌گوید: ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۲، کسی که به شما می‌گوید: ﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ﴾^۳، در جنس‌های کیلی و ترازویی خیانت نکنید و برابر پول مردم به آن‌ها جنس بدهید، آیا این حرف‌های دیوانه‌هاست؟

۱. اعراف: ۱۹۹.

۲. انفال: ۲۴.

۳. انعام: ۱۵۲.



ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

بعد هم به اعمالش نگاه کنید؛ آیا بالا و پایین می‌پرد؟ آیا عقب عقب راه می‌رود؟ آیا در کوچه لقمه بزرگ در دست می‌گیرد و گاز می‌زند؟ آیا سوار چوب می‌شود؟ آیا می‌دود و می‌جهد و می‌پرد؟ خب راه رفتنش را که می‌بینید، او موقرترین راه رفتن‌ها را دارد. نگاهش را ببینید، سکوتش را می‌بینید، کلامش را می‌بینید. این‌هایی که خیال خودشان را ملاک درک حقایق قرار داده‌اند باید بدانند که یک اشتباه خیال این است که موجود را معدوم و معدوم را موجود می‌گوید.

مثلاً بت‌ها خدا نیستند و هیچ تأثیری در زندگی ندارند، نه شفا می‌دهند و نه مشکل حل می‌کنند و نه گره باز می‌کنند، معدوم هستند و هیچ کاری از دستشان بر نمی‌آید اما خیال‌با فان می‌گویند: این‌ها موجودند، می‌گویند: این است که به ما بچه می‌دهد! این است که باران بهاری را می‌فرستد! این است که خورشید را طلوع می‌دهد! یعنی هیچ کمپانی‌ای در دنیا در دروغ‌سازی قوی‌تر از خیال نیست، بعضی‌ها کمپانی دروغ هستند و چنان با دروغ بازی می‌کنند که زرتنگ‌ترین افراد هم دروغشان را راست می‌پندارند.

مرگ حق است و باید از آن درس و پند گرفت

دو-سه تا نگاه خیال را برایتان بگویم که ببینید خیال اصلاً ملاک تشخیص حقیقت نیست. متأسفانه بدنه عظیمی از مردم جهان عقل را به کار نمی‌گیرند، عقل را به کار می‌گیرند اما در معاش نه در معاد و تا از امور غیرمادی صحبت می‌کنی اخم‌هایش درهم می‌رود و یک‌جوری به آدم می‌رساند که حرف خدا و قیامت و دین را نزن، یک واعظی که واعظ خوب و باسواد و از درس‌خوانده‌های حوزه قبل مشهد بود، آدم مایه‌داری بود و به من گفت که یک‌بار یکی از دوستان بازار به من تلفن کرد و گفت: ما یک طرف تجارتمی داشتیم که مرده و این‌ها ختمشان را در خانه گرفتند و از من یک واعظ خواستند، آیا شما می‌روی؟ گفتم: اگر به درد دین می‌خورد می‌روم. آن شخص آدم متدین و بااحتیاطی بود، گفت: آدرس داد و در مناطق گران‌شماران هم بود، خودش هم ماشین نداشت و گفت: با تاکسی رفتم و با تاکسی هم برگشتم، وقتی که پیاده شدم یکی دم در بود، تا من را با عبا



و عمامه دید گفت: شما را فلانی فرستاده؟ گفتم: بله، گفت: یک خواهش از شما دارم که در مجلس ما که هم خانم‌ها هستند و هم آقایان راجع به مرگ و مردن صحبت نکنی چون مهمان‌های ما ناراحت می‌شوند! گفتم: خب ما برویم در این ختم چه کار بکنیم؟ برویم شعر بخوانیم؟ جوک بگوییم؟ چه بگوییم؟ گفت: برگشتم!

این‌ها خیال می‌کردند نمی‌میرند، خیال می‌کردند مردن واقعاً اوقات تلخی دارد، مردن که زنگ بیدارباش است! پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «كَفِي بِالْمُوتِ وَعِظًا» ای مردم مرگ پند است، درس است! یعنی تو هم می‌میری پس خودت را جمع‌وجور کن و حساب‌هایت را برس، کارهایت را انجام بده و در این دوره به کسی وصیت نکن که کارهایت را بعد از خودت انجام بدهد چون کسی انجام نمی‌دهند.

لزوم سامان دادن به امور قبل از مرگ

من بیش از چهل سال است که وصی دیگران هستم، یا در وصیت‌نامه‌ها نوشته بودند که ناظر ما فلانی باشد یا اینکه نوشته بودند که وصی ما فلانی است و به من هم خبر نداده بودند و مرده بودند، وصیت‌نامه هم محضری بوده است، چهل و پنج سال یا پنجاه سال است که این مسئله برقرار بوده و من در نظارت‌هایم و در وصی بودن‌هایم به حقیقت همین پیغمبری که دارم حرف او را می‌زنم موفق نشدم در حتی یک مورد وارث‌ها را وادار بکنم که عمل بکنند به وصیت، خوردند و بردند و... حتی اگر یک نمونه بود برایتان می‌گفتم.

پول‌هایمان را برای چه کسانی می‌گذاریم؟ برای کسانی که حاضر نیستند حتی فاتحه برای ما بخوانند، من بعضی‌ها را دیده‌ام که مثلاً می‌خواستند وصیت کنند که قم یا مشهد دفنشان کنند اما بچه‌هایشان نگذاشتند و گفتند: آقا جان! ان‌شالله عمرتان دویست سال باشد ولی ما راهمان تا قم و مشهد دور است و تهران شلوغ است و ترافیک است، همین نزدیک خودمان در بهشت زهراء علیها السلام دفن کنند و الآن پنج سال است که یک‌بار هم سر

قبر آن مرده نرفتند، در حالی که گفتند نزدیک دفن کنید، بیشتر مردم خردمندانه زندگی نمی‌کنند و خیالی زندگی می‌کنند.

مثال‌هایی از دروغ‌گویی خیال

سراب در بیابان، مثالی بارز از دروغ‌گویی خیال

اما در مورد دروغ‌گویی خیال؛ این دروغ‌گویی را پروردگار در یک آیه دو-سه خطی در قرآن مفصل بیان کرده است، من در یک جمله برایتان بگویم، برای ما پیش آمده که در یک کویر یا در یک بیابان که آبادی شهر نیست، مثلاً فرض کنید از منطقه میامی شاهرود تا سبزوار که حدود دویست و چهل کیلومتر در هر دو طرف راست و چپ کویر است، آنجاهایی که کویر صاف است هم از داخل ماشین و هم در حال پیاده بودن، آدم می‌بیند که جلوتر از غرب به شرق عجب موجی دارد می‌رود! مثلاً اولین بار هم هست که اینجا آمده و به رفیقش می‌گوید عرض این رودخانه از کارون هم بیشتر است و چه موجی دارد! مخصوصاً اگر آدم تشنه باشد و به آب امید داشته باشد، این موج خودش را بیشتر نشان می‌دهد، ولی وقتی جلو می‌رود نه موجی هست و نه رودخانه و نه آب! فقط بیابان است و خیالم به من دروغ گفته، من خیالم را برای درک حقیقت ملاک قرار دادم و گفتم که آب است و رفتم و دیدم که آب نیست، اما یک آدم عاقل کویرشناس یا بیابان‌شناس می‌داند، خودش هم می‌بیند ولی به رفیقش می‌گوید که این سراب است یعنی اصلاً وجود خارجی ندارد، این خیال است که معدوم را موجود نشان می‌دهد، اصلاً آبی نیست ولی خیال می‌گوید عجب آبی است! عجب موجی است! عجب رودخانه‌ای است! آیا خیال با این اشتباهاتش، با این دروغ‌گویی‌ها می‌تواند ملاک شناخت حقیقت قرار بگیرد؟ نه، نمی‌تواند.

اتصال افق آسمان به زمین، مثالی دیگر از دروغ‌گویی خیال

مثال دوم؛ شما هم در دریا می‌توانید این برنامه را ببینید و هم از داخل هواپیما، هم در حال پیاده بودن وهم وقتی در بیابان هستید افق را که نگاه می‌کنید می‌بینید که آسمان



دامنه دارد و به زمین چسبیده است، آدم همیشه افق را این شکلی می‌بیند، مثلاً در طیاره هم که دارد می‌رود و صبح تازه طلوع کرده وقتی از شیشه‌ی هواپیما نگاه می‌کنید می‌بیند که آسمان به زمین چسبیده است، درحالی‌که این که خیال می‌گوید دروغ است، اتصال افق آسمان به زمین وجود ندارد اما خیال می‌گوید که وجود دارد؛ یعنی "نبود" را می‌گوید "بود" است، "معدوم" را می‌گوید "موجود" است، درحالی‌که وقتی همین آدم جغرافیای جهان را می‌خواند می‌بیند که دامنه‌ی آسمان به زمین وصل نیست بلکه اولین کهکشان قابل مشاهده این کهکشان «شیری» است که در تهران، اصفهان شیراز، تبریز، مشهد به خاطر نور زیاد پیدا نیست، اما در بیابان در شب‌های اول ماه تا ششم-هفتم ماه که نور ماه تسلط ندارد این خط شیری را کامل می‌بیند، این کهکشان اول است، عرض این کهکشان پیداست و ما این عرض را می‌بینیم، فکر می‌کنیم وسط آن خالی است، اما دو تا جاده است و خالی هم نیست بلکه پر از ستاره است، چقدر این عرض را می‌بینیم؟ مثلاً اندازه‌ی محیط این شبستان، بیشتر که نمی‌بینیم، این مقدار که ما می‌بینیم کار خیال است درحالی‌که حقیقت این نیست! حقیقت این است که دانشمندان بزرگ محاسبه کرده‌اند که اگر کسی بخواهد از اول عرض کهکشان را با یک مرکب طی کند وقتی حرکت کند اگر بتواند در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر برود یعنی در یک دقیقه شصت تا سیصد هزار کیلومتری را طی کند، پیمودن این طرف عرض تا آن طرف عرض دو میلیون سال طول می‌کشد!

کره‌ی زمین در یک گوشه‌ی بازوی این کهکشان است که اصلاً قابل محاسبه نیست. شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: آقا! برای من بگوئید مقدار زمین چقدر حجم دارد؟ امام علیه السلام فرمود: من مقدار حجم زمین را با نسبت گیری به عالم بالا می‌گویم، در این نسبت زمین مانند دانه خشخاشی است که در یک بیابان بی‌سروته گم شده باشد، اما اگر بنشینیم و درک را به خیال تکیه بدهیم می‌گوییم: آسمان عجب دامنی پهن کرده و عین خیمه و دایره‌وار به زمین اتصال دارد درحالی‌که این نیست! قدیم‌ها هم که می‌گفتند برای خیالشان بود و دروغ بود.

حرکت پنکه، مثالی دیگر از دروغ‌گویی و پوچ بودن خیال

مثال سوم؛ من تا این‌ها را نگویم ایمان خودم و شما به قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام و روایاتشان و به حقایق بتن‌آرمه نمی‌شود، باید اول کلک خیال را در وجود خودمان بکنیم وگرنه کار درست نمی‌شود، همه ما در خانه‌هایمان پنکه سقفی و دستی داریم، پنکه‌ها معمولاً سه تا پره دارند و بین پره‌ها هم فاصله است، الآن هم در مسجد پر از پنکه است، فاصله سه تا پره هم خیلی است و نوک این پره با پره بعد بالای هشتاد سانتی‌متر فاصله دارد، اما وقتی پنکه را روشن می‌کنم خیال ما قدرت ثبت این فاصله را در باطن ما ندارد و وقتی نگاه می‌کند اگر چشم به خیال متکی باشد فقط یک دایره می‌بیند بدون اینکه در این دایره فاصله‌ای دیده شود، آیا پنکه که می‌گردد شما فاصله را حس می‌کنید؟ نه! بلکه فکر می‌کنیم که یک دایره کامل است درحالی که اصلاً دایره نیست و سه تا پره جدا از هم است و بینشان هم فاصله هست اما وقتی می‌چرخد خیال به ما می‌گوید که دایره کامل است و هیچ فاصله‌ای هم بین این‌ها نیست حالا اگر اولین بار باشد که ما پنکه را می‌بینیم به ما می‌گویند: آقا! دروغ است! می‌گوییم: چه دروغ است؟ با چشم دارم می‌بینم که یک دایره کامل است و فاصله‌ای بین آن‌هایی که تو می‌گویی در ذهن من ثبت نمی‌شود، یک دایره می‌بینم، یک سینی تمیز است و دارد می‌چرخد، نزدیکمان هم هست، دو متر بالای سرمان است، می‌گوید بگذار بروم کلیدش را بزنم و خاموش کنم وقتی خاموش می‌کند و از حرکت می‌افتد می‌بینیم ای داد بیداد! دایره که نیست هیچ! مربع و دوزنقه هم نیست! سه تا پره است که بینشان هم فاصله است، الآن که دارم حقیقت را می‌بینم با دید عقل می‌بینم اما قبلش با نگاه خیال داشتم می‌دیدم.

امکان درک حقایق فقط با تکیه بر عقل، انبیاء علیهم‌السلام و ائمه علیهم‌السلام

برای درک حقایق آیا می‌شود به این خیال دروغ‌گوی پوچ پوک غلط‌انداز تکیه کنم؟ سراغ پروردگار برویم و ببینیم حضرت حق می‌گوید که در دریافت حقایق به چه تکیه کنیم: خداوند سه تا منبع به ما نشان می‌دهد، عقل، نبوت، امامت، نبوت همراه با قرآن است،



امامت همراه با روایات دقیق صحیح کاربردی تربیت‌کننده است؛ ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾^۱، نمی‌گوید "یخیلون" یا "یظنون"، در رفت‌وآمد شب و روز و خلق آسمان و زمین نشانه‌هایی است برای خردمندان، نشانه‌های چیست؟ یعنی نشانه‌های این که سازنده دارد و سازنده‌اش هم عالم و حکیم است، سازنده‌اش هم بازیگر نیست، سازنده‌اش این عالم را برای هدف‌های درستی برپا کرده است، چون عقل هست پس خیلی چیزها را ما لازم نیست از انبیاء علیهم‌السلام و ائمه علیهم‌السلام بپرسیم، ما همین پنکه را که نگاه می‌کنیم به این سرعت می‌چرخد می‌گوییم محرک دارد، این متحرک محرک دارد یعنی وقتی لغت متحرک را استعمال می‌کنیم قطعاً محرک به ذهن می‌آید، خب محرک این متحرک چیست؟ برق.

میلیاردها کهکشان و خورشید و ماه و ستاره و چیزهای دیگر در این عالم هست که می‌چرخند، آیا این‌ها محرک ندارد؟ آیا حرکت برای خودش است؟ اگر حرکت برای خودش است باید تداوم داشته باشد و رو به خاموشی و مرگ نرود، اما وقتی هزار و پانصد سال پیش می‌گوید ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَرَّتْ﴾^۲ یعنی همه دارند رو به تاریکی و خاموش شدن می‌روند، امروزه هم دانشمندان بزرگ و بانصاف می‌گویند لکه‌های سیاهی در خورشید دیده می‌شود که مشخص می‌شود داریم به پایان عمر خورشید نزدیک می‌شویم، پس حرکت برای خودش نیست و محرک دارد، این آیه هم همین را می‌گوید که پیدا کردن خدا دو ثانیه است؛ ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾^۳ خدا که گم نیست، شما دو-سه ثانیه عقلت را به کار بگیر، کل عالم در حرکت است و حرکت محرک دارد، محرک خودش کیست؟ اگر بگوییم محرک خودش کیست؟ باید برویم سراغ آن محرک دومی، محرک متحرک دومی

۱. آل عمران: ۳.

۲. تکویر: ۱ و ۲.

۳. آل عمران: ۱۹۰.

کیست؟ دوباره باید برویم سراغ سومی، این متحرک محرک کیست؟ باز باید سراغ چهارمی برویم، او حرکت ندارد، متحرک نیست و حرکت ندارد که محرک داشته باشد، او ثابت است، اگر خود او هم حرکت داشت که تا حالا کارش تمام شده بود!

لجاجت خیال بافان مکه

چقدر این قرآن عالی است! با دو تا آیه‌اش همه خیال‌باف‌ها را معالجه می‌کند اما خیال‌باف‌هایی که مثل مکه‌ای‌ها حاضر به درمان شدن نیستند را نمی‌شود کاری کرد. یک جمله هم از امیرالمؤمنین علیه السلام که در نهج‌البلاغه است در این مورد بگویم که مجلس نورانی‌تر شود، در خطبه «قاصعه» است، اگر دارید مطالعه کنید خیلی خطبه عجیبی است و از مهم‌ترین خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام است. نهج‌البلاغه با ترجمه خیلی روان هم در دسترس هست، همین آقای کتاب‌فروش می‌گفت که من دارم.

حضرت علیه السلام می‌فرماید: من جوان بودم، سران مکه که خیلی‌ها هم قوم و خویش ما بودند نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ما می‌خواهیم متدین و مسلمان شویم و دست از بت‌ها برداریم و می‌خواهیم تو را بپذیریم، گفت: ایمان بیاورید، گفتند: به این درخت بگو که تا نزدیکت جلو بیاید که ما مؤمن شویم، پیغمبر صلی الله علیه و آله بدون اجازه خدا کاری نمی‌کرد و خدا به او مجوز داد و درخت را صدا کرد و درخت جلو آمد، فرمود: این هم خواسته شما، گفتند: بگو درخت از وسط به کل نصف شود تا ما مؤمن شویم.

خیال‌بافی قابل علاج است مگر این که خودش نخواهد، خیال‌بافان جهان تا الآن کارشان را ادامه داده‌اند و خودشان نخواسته‌اند که درمان شوند، درخت که نصف شد گفتند: به این دو تا نصفه بگو به هم بچسبند و عین اول بشوند، پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره کرد و به هم چسبیدند و درخت مثل اول شد، گفتند: بگو برگردد سر جایش تا ما مسلمان شویم! امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به درخت گفت: برگرد سر جاییت و برگشت، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: همه از جا بلند شدند و گفتند: تا حالا جادوگری مثل تو سراغ نداشتیم و رفتند!



یعنی کسی که اهل خیال است می‌گوید نبوت نیست و خیال موجود را معدوم می‌کند و معدوم را موجود، کسی هم بخواهد بر اساس خیال دنبال درک حقیقت برود بی‌منطق دارد می‌رود چون خیال اصلاً کمترین کمکی برای درک حقیقت به انسان نمی‌دهد.

تحلیل هشتادوسه جنگ به پیامبر ﷺ توسط خیال بافان مدینه

در سیزده سال مکه چه خونی به دل پیغمبر ﷺ شد! در ده سالی هم که مدینه بود، این خیال بافان و تعطیل کنندگان عقل هشتاد و سه جنگ به او تحمیل کردند! یعنی سالی هشت تا، چه زحمتی کشید! امام هشتم ﷺ می‌فرماید: پیامبر ﷺ که از دنیا رفت به جز دوازده نفر همه به قرآن و خدا و به قیامت و به امیرالمؤمنین ﷺ پشت کردند و رو برگرداندند و رفتند سراغ همان خیالات زمان جاهلیتشان؛ «يُطُؤُونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْمَقِيِّ طَنْ الْجَاهِلِيَّةِ»^۱ دیگر خبر دارید که بعد از مرگ پیغمبر ﷺ چه زخمی به اسلام زدند که تا حالا معالجه نشده و علاج هم نمی‌شود، چطوری علاج شود؟ این‌ها از آن روز تا حالا میلیاردها نفر را به جهنم فرستاده‌اند، خدا که دوباره این‌ها را برنمی‌گرداند. ضررهایی که زدند قابل جبران نیست.

سخن در مورد خیال و عقل که در قرآن مطرح است و در قرآن در بیش از هزار آیه مطرح شده است زیاد است، ما در این نه شب دو-سه تا آیه دارای لغت «حَسِبَ» و «حَسِبْتُمْ» را خواندیم و هنوز آیه هنوز خیلی مانده است.

روضة مصائب اهل بیت ﷺ بخصوص ابي عبدالله ﷺ

پیغمبر اکرم ﷺ آمدند و در خانه صدیقه کبری ﷺ را زدند، این که ما می‌گوییم در زدند، در زدشان به این صورت نبود که چفت در را بلند کنند و تق تق روی گل میخ بکوبند، در این ده سالی که مدینه بودند هر وقت به خانه صدیقه کبری ﷺ می‌آمدند، می‌ایستادند و

۱. آل عمران: ۱۵۴.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

می فرمودند: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرَّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ»^۱ حضرت زهراء علیها السلام صدای پیغمبر صلی الله علیه و آله را که می شنید در را باز می کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه جان! نهار چه دارید بابا؟ گفت: بابا! «ام ایمن» یک مقدار آرد و روغن برایم هدیه آورده و امروز می خواهم این آرد و روغن را درست کنم، فرمود: من قصد کردم امروز نهار را پیش شما باشم، از این جا به بعد را حضرت زهراء علیها السلام روایت می کنند و روایت در «کامل الزیارات» است که دیشب هم اسم این کتاب را بردم و خیلی کتاب مهمی است.

صدیقه کبری علیها السلام می گوید: پدرم نشست، من و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام هم روبرویش نشستیم، پدر در چهره ما چهارتا دقیق شد؛ به من به علی به حسن و حسین دقت کرد و بعد بلند شد و رفت گوشه اتاق دو رکعت نماز خواند، سلام نمازش را که داد بلند بلند شروع به گریه کردن کرد، ما هیچ کدام به قول ما به خودمان اجازه ندادیم بلند شویم و بپرسیم چه شده؟ اما حسینم که آن وقت چهار سالش بود بلند شد و رفت پشت شانه راست پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت: بابا! مگر به مهمانی نیامده اید؟ جلسه مهمانی که باید شاد باشد! شما چرا گریه می کنید؟! حسین علیه السلام هم گریه کردن را شروع کرد.

این روایت را من در کتب اهل سنت دیده ام و در کتاب های خودمان نیست، اگر هم باشد ما از آن ها نقل کرده ایم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن عظمت و قدرت و شجاعتشان طاقت گریه ابی عبدالله علیه السلام را نداشت، رویش را برگرداند و حسین را جلو آورد و روی دامن نشانند و فرمود: حسین جان! از من پرسیدی چرا دارم گریه می کنم؟ من برای شما چهارتا گریه می کنم، حسین جان! بعد از من نمی گذارند قبر یکی از شما کنار قبر من باشد، حسین جان! بعد از من شما را به کل پراکنده می کنند و در این شهر و آن شهر می اندازند، حسین جان! من گریه می کنم چون دارم می بینم بین در و دیوار صدای ناله مادران بلند می شود، حسین جان! دارم می بینم که در محراب مسجد فرق پدرت را می شکافند، حسین جان! دارم می بینم بدن برادرت را کنار حرم من تیرباران می کنند، این ها مصائب کمی نبود که

۱. زیارت جامعه کبیره.



جلسه هشتم / ملاک قرار دادن خیال، عملی دور از منطق و خردورزی

پیغمبر ﷺ بیان کرد، کشته شدن امیرالمؤمنین علیه السلام یا صدیقه کبری علیها السلام خیلی سنگین است اما در عین حال برگشت و به ابی عبدالله علیه السلام گفت: «لَا يَوْمَ كَيْوَمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» حسین جان! هیچ روزی در این عالم مانند روز تو نیست.



جلسه نهم

واہی و پوچ بودن خیال

بهانه خیال بافان برای قبول نکردن درمان و علاج

خیال و گمان امری واهی و پوچ است و بر علم و نور و حکمت و برهان تکیه ندارد و فقط در بین مردم بی‌دین و کافر و مشرک ظهور نمی‌کند بلکه در طول تاریخ بعضی از دین‌داران هم که باور و اعتقاد و ارتباطشان با حقایق ضعیف بوده به خاطر خلی که نسبت به ایمان کامل و ارتباط جامع داشتند دچار پاره‌ای از خیالات می‌شدند و زندگی‌شان را هم بر اساس همان خیالات جهت می‌دادند، آیاتی درباره این طایفه است اما من خیلی نتوانستم درک کنم که آیا قرآن مجید با بیان خیالات آن‌ها به آن‌ها حمله کرده است و خواسته اظهار نفرت کند یا می‌خواسته آن‌ها را بیدار و درمان و معالجه کند؟

البته چون قرآن مجید کتاب هدایت و درمان است می‌شود گفت که این‌گونه آیات هم که خطاب به این‌گونه مردم است برای علاج و درمان آن‌هاست، البته اگر علاج و درمان را بپذیرند، چون گاهی بعضی‌ها در پذیرفتن درمان و علاج به خودشان خیلی سخت می‌گیرند و با اینکه معالجه‌کنندگان طبیبانی مثل انبیاء خدا ﷺ و ائمه طاهرین علیهم السلام یا عالمان ربانی واجد شرایط هستند، علاج و درمان را نمی‌پذیرند و نسبت به خودشان انسانیت و اخلاق و انصاف به خرج نمی‌دهند و ضرر می‌کنند و خسارت می‌بینند، طبیبان با چه دلسوزی‌ای می‌خواهند جلوی خسارت و ضررشان را بگیرند ولی این‌ها قبول نمی‌کنند و این قبول نکردن‌شان هم بر یک خیال واهی تکیه دارد، خیال می‌کنند که اگر این درمان و علاج را بپذیرند در دنیا دچار مضیقه و سختی شده و محدود می‌شوند!



مقرر و معین بودن همه چیز در خلقت

اولاً تمام موجودات خلقت در دایره محدودیت آفریده شده‌اند و هیچ کدامشان هم تکویناً زبان به گله و شکایت باز نکرده‌اند، مثلاً عناصر و اندازه خورشید هر کدام حدودی دارد؛ **«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى»**^۱، خداوند همه را در دایره اندازه معین قرار داده و وقتی از آن اندازه دقیق و معین شده بگذرند فقط فاسد می‌شوند، اگر به آن اندازه معین قرار داده شده حق هم نرسند فاسد می‌شوند.

فرض کنید اگر یک بچه پنج‌ماهه به دنیا بیاید و تازه حیات در او دمیده شده باشد که نمی‌ماند یا مثلاً مرغ به جای بیست‌ودو روز مثلاً هجده روز روی تخم‌ها بنشیند و بلند شود بیاید کنار، تمام جوجه‌های این تخم‌ها می‌گندد و فاسد می‌شود، برای همین است که نه بیشتر می‌نشیند و نه کمتر، در بیشتر و کمتر نشستن است که جوجه به وجود می‌آید. همین‌ها که خیال می‌کنند اگر علاج طبیبان و طرح پاکان را بپذیرند، محدود می‌شوند باید بدانند که همه وجود تکوینی‌شان محدود است، چرا در آنجا ایراد نمی‌گیرند؟ مثلاً در هفتاد-هشتاد سال این گروه ضعیف‌الایمان و همراه‌هایشان و بی‌دین‌ها چرا به حرارت بدن اشکال نمی‌گیرند؟ حرارت بدن همه در یک درجه معین است، وقتی از آن درجه یک ذره رد شود تب می‌کنند، یک‌خرده بیشتر رد شود تب بالاتر می‌آید و اگر حرارت کمتر شود نظام بدن به هم می‌خورد، یا مثلاً کار قلب باز و بسته شدن برای رساندن و برگرداندن خون به تمام بدن است، اگر این تند بزند دکترها برایش یک اصطلاحی دارند که خطرناک است و اگر یک‌خرده کند بزند هم خطرناک است، مثل کره زمین که برای به‌جود آوردن شب و روز به دور خودش می‌چرخد، طبیعتاً هم در طول سال در منطقه معتدل و در خط استوا شب دوازده ساعت و روز هم دوازده ساعت است و اگر این گردش تندتر شود مثلاً دو برابر الآن بچرخد شب شش ساعت و روز هم شش ساعت می‌شود و همه نظام به هم می‌خورد و دیگر نه تابستان و زمستانی هست نه بهار و پاییزی و همه به هم می‌ریزد. اگر



حرکتش کندتر شود بیست ساعت تماماً شب می‌شود و بیست ساعت روز یا اگر دو برابر کند شود شب بیست و چهار ساعت و روز هم بیست و چهار ساعت می‌شود و در این بیست و چهار ساعت‌های شبانه و بیست و چهار ساعت‌های روزانه همه چیز به هم می‌خورد.

لزوم اعتدال و میانه روی در همه چیز

اصلاً ما جایی در عالم خلقت نداریم که اندازه‌اش مقرر نشده باشد، دین می‌خواهد مردم اعتقادات را به اندازه الهی و معین داشته باشند و اخلاق و عمل را هم همین‌طور، خود قرآن مجید می‌گوید در باب اقتصاد، -پروردگار عالم چه لغت جالبی را هم به کار گرفته- که در امر اقتصاد اهل قسط باشید، در امور اجتماعی و حکومتی اهل عدل باشید، در بخشی از آیات که درباره امور مالی است قسط را به کار گرفته **﴿وَأَقِيمُوا الزَّوْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾**^۱ و در باب امور غیرمادی عدالت را به کار گرفته است، مثلاً به مردم راجع به زبانشان توجه داده: **﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا﴾**^۲ اگر می‌خواهید حرف بزنید زیاد و کم نزنید و هر چیزی را همانی که هست بگویید البته آن‌هایی را که اجازه دارید بگویید، یا مثلاً اگر می‌خواهید قضاوت بکنید به عدالت قضاوت کنید: **﴿اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾**^۳ چون عدالت نمی‌گذارد شما در چاله گناه بیفتید، اگر می‌خواهید از یکی تعریف کنید همان‌طور که هست بگویید، نه کم بگذارید که بشوید مُفْرِطاً، نه اضافه گویی کنید که افراطی بشوید، این حرف درستی نیست که مثلاً کسی بگوید: امروز در کره زمین بالاتر از این رفیق من نیست، بالاتر از عالم محل ما نیست، بالاتر از همسر من نیست، پدر من در بابا بودن در کره زمین نمونه ندارد، شما باید ملاحظه کنید در این کره زمین یک کسی هم زندگی می‌کند که همه چیزش از همه بالاتر است و او امام دوازدهم علیه السلام است و این قضاوت‌های نابجا ظلم به مقام اوست، چون شما او را مؤخّر و رفیق‌تان را مقدّم می‌کنید و او را عقب و

۱. الرحمن: ۹.

۲. انعام: ۱۵۲.

۳. مائده: ۸.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

عالم مورد محبتتان را جلو می‌برید که این افراط است، تفریط هم همین‌طور بد است که مثلاً یک کسی به من ظلم کرده و من می‌نشینم درباره او قضاوت می‌کنم و مثلاً پیش دوستانم می‌گویم: این را می‌بینید، این از «شمر» بدتر است! از کجا می‌گویی از شمر بدتر است؟ حالا یک تلنگر زده یا ده میلیون مال تو را خورده یا یک ضربه به تو زده است، کجا از شمر بدتر است؟!

در یک روایتی مطلبی را دیدم که برایتان می‌گویم، بعضی روایت‌ها به شخص خیلی آگاهی می‌دهد، «هارون» برادر موسی ابن عمران علیه السلام زودتر از موسی علیه السلام از دنیا رفت، وقتی موسی ابن عمران علیه السلام آمد بالای سر جنازه برادر خیلی گریه کرد - من نمی‌دانم موسی علیه السلام چند هزار سال قبل از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است - و دست‌هایش را به درخواست دعا به طرف پروردگار بلند کرد و گفت: خدایا! این برادر من هارون را مورد مغفرت و رحمت قرار بده، خطاب رسید: ای موسی! غفران من را برای هرکسی در این دنیا بخواهی دعایت را قبول می‌کنم مگر برای «شمر» قاتل حسین ابن علی علیه السلام.

وقتی مثلاً می‌گوید این آقا از شمر بدتر است، آیا واقعاً بدتر است؟ بیشتر قضاوت‌های افراطی و تفریطی در طلاق‌ها دیده می‌شوند که زن و مرد با هم نساخته و نهایتاً دوتایی به اینجا رسیدید که شرعاً باید طلاق را بپذیرید اولاً که می‌گویند طلاق را قبول نکنید، روایات می‌گویند مبعوض‌ترین حلال طلاق است، سازمان خانواده را به هم نریزید و زن تنها نشوند و بچه‌ها بی‌پدر و مادر نشوند، ولی حالا یک عده‌ای زیر بار نمی‌روند و می‌گویند که می‌خواهیم طلاق بگیریم، حالا اگر پای درد و دل زن بشینی بین راجع به شوهر و مادر شوهر و پدر شوهر و خواهر شوهرش چه می‌گویند که کسی برای «بنی‌امیه» هم آن حرف‌ها را نمی‌زند، اگر پای درد و دل شوهر بشینی بین راجع به زن و مادر زن و پدر زن و برادرزنش چه می‌گویند که کسی این‌ها را درباره «صدام» هم نمی‌گوید، اما قرآن مجید می‌گوید که اگر می‌خواهی حرف بزنی در ازدواج، در طلاق، در دادگاه و شرکت یا در رفاقت و دوست داشتن‌ها ... «فَاعْدِلُوا»، یعنی میانه‌روی و عدالت را رعایت کنید، بگذارید دو تا کفه ترازو یکی باشد و پایین و بالا نکنید.



یا مثلاً در حکم دادن و حکومت کردن و هزینه کردن بیت‌المال عدالت را رعایت کنید، همه‌جا عدالت یا قسط را رعایت کنید.

لزوم برداشت سهم خود از دنیای محدود

من از این‌هایی در تعجب هستم که نمی‌خواهند طبابت انبیاء علیهم‌السلام و ائمه طاهرين علیهم‌السلام و عالمان ربانی واجد شرایط را بپذیرند و علت نپذیرفتن آن‌ها هم این است که می‌گویند مقید می‌شویم! کل جهان خلقت که در حدود است، بدن خودت هم در حدود است، مثلاً اگر بدنت حد الهی نداشت از وقتی به دنیا می‌آمدی مدام شروع به قد کشیدن می‌کردی و این قد کشیدن ادامه پیدا می‌کرد الآن قد انسان‌ها در سن چهل یا پنجاه سالگی سی-چهل متر بود! خب حالا سی-چهل متر شدند و اگر قبل از مردن باز هم قد بکشند چه می‌شود! شما فکر کن در یک خانواده شوهر و زن و دو تا بچه، پدر و مادر چهل متر و آن‌ها هم فعلاً بیست‌وپنج مترند، این دوازده میلیون چهل متری‌ها و دوازده‌متری‌ها اگر می‌خواستند در تهران خانه درست کنند ده برابر تهران الآن خانه لازم بود چون باید یک اتاق با قد پنجاه متر می‌ساختند بعد یک‌تخت چهل متری برای خودشان می‌خریدند و تخت بیست‌وپنج متری هم برای بچه‌هایشان می‌خریدند که سال بعد هم باید عوض می‌کردند!

خدا برای هر چیزی اندازه قرار داده و انبیاء علیهم‌السلام هم می‌گویند شهوت به‌اندازه لازم است، نگفته‌اند که تعطیل کن، کدام پیغمبر گفته شهوت جنسی را تعطیل کن تا به بهشت برسی؟ کدام پیغمبر گفته زن نگیر تا به بهشت برسی؟ کدام پیغمبر و کتاب آسمانی به زن‌ها گفته شوهر نکنید تا به بهشت برسید؟ کدام پیغمبران گفته‌اند نخورید و نیاشامید؟ همه‌شان گفته‌اند اهل دنیا باشید مثلاً در سوره «قصص» می‌فرماید: ﴿وَلَا تَسْ نَصِيبًا مِّنَ الدُّنْيَا﴾ سهمت را از دنیا پشت سر نینداز که بگویی من کشاورزی و صنعت و معازه نمی‌خواهم، درآمد نمی‌خواهم و ما در خانه می‌نشینیم حالا اگر کسی ظهر یک آبگوشتی

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

برایمان آورد و صبح نان و پنیری آورد و شب یک کاسه کوچکی برنج آورد در ضمن دعاها دعایش می‌کنیم!

پیغمبر ﷺ می‌فرماید: آن‌هایی که برایت غذا می‌آورند صد درصد از تو بهتر هستند چون تو مفت خور هستی، چه کسی گفت که نخور؟ چه کسی گفت که نپوش؟ چه کسی گفت که مرکب نداشته باش؟ کی گفتند؟ کجا می‌خواهند ما را محدود بکنند؟ فقط می‌خواهند ما را از افراط و تفریط به حدود انسانی برگردانند و البته که ما در محدودیت هستیم، عالم ما در محدودیت است، تمام موجودات جهان در محدودیت هستند، اصلاً ما در فضای محدودیت زندگی می‌کنیم چون در این دایره اگر بخواهیم نامحدود بازی درآوریم باید کلی جنایت و گناه کبیره بکنیم و به حقوق مردم تجاوز کنیم که این انسانیت نیست.

ضعف در ایمان، علت خیال‌بافی افرادی از امت اسلام

کافران و مشرکان هم خیالاتی هستند یعنی از آیات استفاده می‌شود که بعضی از آن‌هایی که داخل امت هستند و داخل امت‌های انبیاء ﷺ بوده‌اند به خاطر ضعف ایمانشان دچار خیال‌بافی بوده‌اند. بر اساس آن خیال‌بافی هم زندگی خود را جهت می‌داده‌اند، حالا آیات یا دارد به آن‌ها حمله می‌کند که شما در مسیر اشتباه و غلط و بدی هستید یا دارد وضعشان را برایشان توضیح می‌دهد که معالجه‌شان بکند، بالاخره یکی از این دوتا است و به نظر من بیشتر جنبه علاج دارد البته من نمی‌توانم یقینی بگویم که آیا جنبه تهدید یا جنبه علاج دارد؟ قرآن خیالات این طایفه را یعنی آن‌هایی که در بدنه اسلام و امت زندگی می‌کنند را می‌گوید، این‌هایی که در خیال‌بافی هستند و اهل آزار هستند.

عدم ارتکاب خلاف توسط افراد مقید

انسان وقتی که به علم و حق تکیه داشته باشد اصلاً پایش برای آزار دادن جلو نمی‌رود، ترمز دارد، این یک روایت خیلی مفصلی است من شاید ده سال است که یادداشت کرده‌ام



اما نرسیده‌ام جایی بگویم، خیلی روایت باحالی است! جمله اولش این است که می‌گوید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَدَى الْحَقِّ أَسِيرٌ»^۱ مؤمن به حق پایبند است و پایش جلو نمی‌رود که ظلم بکند، پایش جلو نمی‌رود که مال مردم را بخورد، پایش جلو نمی‌رود که به ناموس مردم تجاوز کند، پایش جلو نمی‌رود که روی صندلی قدرت ظلم کند و تبدیل به طاغوت اقتصادی شود، در یک مرکز قدرت است و دستش هم باز است و میلیاردها تومان هم زیر دستش است اما به هیچ عنوان نمی‌تواند «قارون» بشود مگر این که دین نداشته باشد، مگر قید نداشته باشد.

وقتی خدا کسی را از درون نگه داشته است، قدرت خدا را به هیچ عنوان نمی‌شود دفع کرد و طاغوت قارونی یا طاغوت فرعونی شد، گاهی هم بر اثر تقوای شدید کلاس آدم در این زمینه‌ها بالاتر از دیگران می‌رود.

چهل سال پیش یا بیشتر آن وقت‌ها من بیست و یکی دو سالم بود، در یک شهر یک عالمی بود که آن زمان مکرراً از دیگران شنیده بودم که می‌گفتند ایشان از مراجع اعلم است، اما خودش را جلو نینداخته بود و به او اصرار می‌کردند که به قم یا نجف برو و او می‌گفت که خدا وظیفه من را این قرار داده که به داد مردم این منطقه برسم، ترمز باطنی او هم خیلی قوی بود، آن مسجدی که من منبر می‌رفتم چهار هزار متر بود و پر از جمعیت می‌شد و ایشان هم می‌آمد، به من گفتند که آن زمانی که من بیست و دو-سه سالم بود (سی سال پیش) متدینین واقعی این شهر خدمت ایشان آمدند و گفتند: آقا! شما نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را در خانه‌تان می‌خوانید، این مسجد که دویست متر است، شما بیایید و در این مسجد مرکز شهر نماز بخوانید، ایشان گفتند: حاجت مؤمن را باید روا کرد و خواست مؤمن را باید قبول کرد، اولین نمازش در آن مسجد نماز ظهر بود، وقتی سلام نماز ظهر را داد قبل از اینکه نماز عصر را شروع کند به یکی از این کارگردانان مسجد گفت: مسجدتان بسیار مسجد خوبی است و چقدر مردم استقبال می‌کنند، گفت: آقا! مردم امروز آمدند و اینجا را پر کردند، اینجا پر نمی‌شد، با آمدن شما و نماز شما اینجا پر



ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

شده، ایشان کفش‌هایشان را برداشتند و بیرون آمدند، گفتند: آقا! کجا می‌روید؟ فرمود: نماز در این مسجد شرعاً به من روا نیست چون وقتی که من اینجا آمدم تمام مسجدهای اطراف خلوت شده است بنابراین من اینجا نماز نمی‌خوانم.

در مسجد دویست متری هر روز اول اذان نماز می‌خواند تا آن موقع و از آن روز تا آخر عمرش نماز ظهر و عصرش را در ساعت سه بعدازظهر می‌خواند و می‌گفت: همه مسجدها نمازشان را بخوانند و من ساعت سه می‌آیم که مسجد هیچ روحانی‌ای خلوت نشود، ساعت سه هم دیگر خبری نبود، مردم یا سر نهار بودند یا خواب یا در مغازه بودند، هفتاد-هشتاد نفر می‌آمدند و نماز می‌خواندند.

این حساب‌ها را فقط آن‌هایی که نور دارند می‌کنند، آن‌هایی که در ظلمت هستند عکسش حساب می‌کنند یعنی اهل نورانیت درست حساب می‌کنند، اهل ظلمت حتی در لباس من، برعکس حساب می‌کنند. ایشان می‌فرمودند: -اینجا دیگر کلاس بالاتر است اینجا دیگر روح لطیف‌تر است- می‌فرمودند: یک‌شب در آرامش کامل خواب بودم، خواب دیدم در اتاق باز شد و من هم عین روز برای قبول کردن مراجعین نشستم، در باز شد و یک کسی با بقچه گره‌زده آمد و سلام کرد و نشست و بقچه را گذاشت و گفت که حضرت آیت‌الله! این سهم امام امسال من است، پول زیادی بود و قضیه‌ای که می‌گویم برای هفتاد سال پیش است، طرف ملاک و خان بود اما از آن‌هایی بود که چراغ ایمانش ضعف بود، خورشید نبود بلکه سر کبریتی بود، گفت: آمد که گره بقچه را باز کند دیدم سر یک عالمه مار و عقرب از بقچه بیرون آمد و از ترس از خواب پریدم، فردا صبح هم بی‌خبر نشسته بودم که دیدم همانی که دیشب در خواب دیدم با همان بقچه از در وارد شد، بقچه را گذاشت جلویم و گفت: حضرت آیت‌الله! این سهم امام امسال من است، گفتم: واللّه من در این شهر با این جمعیت کم و با این طلبه‌های کم جای خرجش را ندارم، محبت کنید ببرید و بدهید به یکی دیگر، من نمی‌توانم قبول کنم چون نمی‌توانم هزینه کنم. کسی که خود را به قیود الهی مقید کرده پایش برای هیچ کار خلافی جلو نمی‌رود، نمی‌تواند.



لذیذتر بودن حلال هر چیزی از حرام آن

قرآن یک آیه زیبایی دارد؛ «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ»^۱، به مردم زمان پیغمبر ﷺ می گوید: برای چه از پیغمبر ﷺ دلگیر هستید؟ در خیالتان آمده که بیش تر سهم غنائم جنگی را در جیب خودش می ریزد؟ چرا این خیال را کرده اید؟ هیچ پیغمبری از پیغمبران من ﷺ اصلاً پایش برای خیانت کردن جلو نمی رود، ولی کسی که ضعیف الایمان است و در خیالات است، یک خیالش این است که اگر همه چیز را قبول کنم از لذت دنیا و شکمم کم می شود، به خدا کم نمی شود، آدم مال حلال را خیلی لذیذتر از حرام می خورد، شربت حلال را خیلی لذیذتر از مشروب می خورد، ازدواج حلال لذیذتر از زنا کردن است، دروغ می گویی که محدود می شوم! کجا محدود می شوی؟! اصلاً چه چیزی از زندگی دنیا را می خواهند از دست بگیرند؟ هیچی را نمی خواهند بگیرند بلکه فقط می گویند در برخورد با زندگی دنیا به گونه ای باش که ضربه و لطمه ای به کسی نخورد، همین! این که خیلی حرف خردمندانه ای است.

خیال بافانی که به خاطر کار نکرده تعریف و تمجید می خواهند!

آیه نشان می دهد که یک افرادی در بدنه مسلمان ها بودند؛ «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا»^۲ این هایی که با مسلمان ها در اقتصاد، در سیاست، در رفاقت، در اجتماعات، بد عمل کردند یعنی خودشان را آزاد می دیدند که هر کاری دلشان می خواهد بکنند، جلوی حقوق مردم را گرفتند «بِمَا أَتَوْا» این شامل همه حرفه ها می شود. «وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا»^۳ یک همچنین خیالی هم بر آن ها حاکم بود که مردم به خاطر کار نکرده ما باید از ما تعریف کنند، یعنی آمدند خودشان را با زبان بازی جوری در مردم جا زدند، که مثلاً مردم می گویند این خیلی خوب به یتیم کمک می کند، این خیلی خوب به بیچاره های

۱. آل عمران: ۱۶۱.

۲. آل عمران: ۱۸۸.

۳. آل عمران: ۱۸۸.

ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

محل می‌رسد، این خیلی آدم خوبی است، پروردگار می‌گوید در خیالاتشان هستند و عاشق این هستند که مردم از آن‌ها تعریف کنند.

ما یک کسی در محلمان بود که پنجاه سال پیش وقتی نود سالش بود مرد، مسجد سازها، درمانگاه سازها، یتیم‌خانه‌سازها و مدرسه‌سازها همه از او تعریف می‌کردند اما بعد که از دنیا رفت معلوم شد که هیچ کجا یک‌دانه "یک شاهی" هم خرج نکرده اما خودش را جوری جا انداخته بود که مردم فکر می‌کردند این اهل همه خیرها هست و در این محل هم به همه‌جا کمک داده، «يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا» دوست دارند به خاطر کار نکرده تعریفشان را بکنند. یک بار اول آیه گفت «لَا تَحْسَبَنَّ» و دوباره این "حَسِبَ" را در آخر آیه آورده و این تکه‌اش خیلی جالب است؛ «فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ» به پیغمبر ﷺ می‌گوید گمان نکن که این‌ها «بِمَقَارَةِ مِنَ الْعَذَابِ» قیامت راه نجاتی از دوزخ دارند «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» این‌ها در قیامت دارای عذاب دردناک هستند، چرا؟ چون بخشی از درونشان خیال‌بافی است، یک ایمان ضعیفی داشته‌اند، ایمانی که اصلاً زور ندارد که این‌ها را نجات بدهد، باوری که زور ندارد این‌ها را نجات بدهد؛ «فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ مَقَارَةً مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۱ این خیالات خیلی خطرناک است، حالات پوچ و پوکی هم هست.

خیال‌بافی پوچ «عمر سعد»

امام ﷺ به «عمر سعد» فرمود: بیا با هم به مدینه برگردیم، اگر پول و باغ و زمین می‌خواهی به تو می‌دهم اما عمر سعد هوس صندلی در کله‌اش بود و می‌گفت که زمین و باغ و پول به چه درد من می‌خورد؟! گوشه مدینه چه کسی من را می‌شناسد؟ چه کسی جلوی من تعظیم می‌کند؟ به من وعده استان گسترده‌ری را داده‌اند و من باید به آنجا برسم، خب ای آدم خیال‌بافی عوضی! اگر امام حسین ﷺ با دست خودش یک قران در دست بگذارد که به همه دنیا می‌ارزد، بالاخره امام ﷺ دارد می‌بیند که به خیال مال به کربلا آمده‌ای، ولی برای به دست آوردن این مال یک کانال خیلی گل‌وگشاد می‌خواهی که سیل‌وار

۱. آل عمران: ۱۸۸.



از این کانال برایت بریزد، مشهور هم بشوی و روی صندلی هم بنشینی و سینهات را سپر کنی و مثلاً همه بگویند: حضرت استاندار سلام علیکم! تعظیم کنند و گردن کج کنند و... امام علیه السلام به او فرمود: یقین بدان از گندم ری نخواهی خورد، یعنی تو به خیال استانداری ری هستی اما دشمن سرت کلاه گذاشته. وقتی از کربلا برگشت دو-سه روز بعد در کوفه آشوب فکری شد و همه داشتند به «بنی امیه»، «ابن زیاد»، «شمر» و به «خولی» و به «عمر سعد» بد می گفتند، اینها همه مسئله کربلا را تقصیر همدیگر گذاشتند، مخصوصاً عمر سعد می گفت که برای چه من را سرزنش می کنید؟ چرا به من فحش می دهید؟ چرا در صورت من تف می اندازید؟ «ابن زیاد» باعث شد که من بروم، وقتی گزارشگرها به ابن زیاد گزارش دادند، ابن زیاد دنبال عمر سعد فرستاد و گفت من دیروز فرمان استانداری ری را به تو دادم، این را به من بده، می خواهم یکی دو جمله اش را عوض بکنم اما وقتی فرمان را به ابن زیاد داد فرمان را ریزریز کرد و گفت: برو گمشو! تمام شد. خیال یعنی پوکی و پوچی، تمام شد. در کربلا بی ادبی کرد، امام علیه السلام فرمود: من می دانم که تو گندم ری را نخواهی خورد اما او گفت که جو هم بخورم بس است، این خیال است.

مجلس تمام شد اما این بحث تمام نشد، ما فقط آیات گمان و خیال را تا «آل عمران» خواندیم از آل عمران تا جزء سی ام باز هم آیات بسیار فوق العاده ای درباره زندگی خیالی هست که دیگر حالا یا در این مجلس یا در جای دیگر باید ادامه بدهم که این بحث کامل شود، چون هم بحث نویی بود و هم از بچگی پای منبرها نشنیدم کسی این عنوان را مطرح کند، فعلاً ما بیست و پنج ساعت درباره آن صحبت کردیم؛ پانزده شب ماه رمضان دو سه سال پیش همین جا و ده شب امسال.

روضه شب یازدهم محرم

دلهم را دارند می کشند به نیمه های شب یازدهم محرم، واقعاً هم دست آدم نیست، همه خیمه ها سوخته، بچه ها از بعد از ظهر تا تاریکی شب کتک و سیلی و تازیانه خورده اند و دویده اند، دیگر همه روی خاک خوابند، سکینه علیها السلام می گوید من نیمه شب به سراغ عمه ام



ضرورت پیروی از عقل و پرهیز از گمان

آمدم و دیدم که دارد نشسته نماز شب می‌خواند، عین زمانی که هیچ خبری نبود رکوع و سجود و قنوت و سیصدتا "العفو یا رب" می‌گوید، بعد از تمام شدن نماز گفتم: عمه جان! چرا ایستاده نماز نخواندیدی؟ فرمود عزیز دلم دیگر توانی برایم نمانده، یواش یواش سکینه کبری علیه السلام هم خوابش برد و حالا فقط زینب علیها السلام بیدار است و تاریکی شب و ماه شب یازدهم، ماه شب یازدهم خیلی نور ندارد اما یک کمی سطح زمین را کمرنگ روشن می‌کند. پنجاه سال پیش برای شب یازدهم زینب کبری علیها السلام یک شعر سروده شده که غوغا کرده است:

متاب امشب ای مه که این بزمگاه	ندارد دگر احتیاجی به ماه
ز هر سوی مهپاره‌ای تابناک	درخشد چو خورشید بر روی خاک
به هر گوشه، شمعی بر افروخته	ز هر شعله، پروانه‌ها سوخته
همه جرعه نوشان بزم الست	تهی کرده پیمانۀ افتاده مست
به پایان رسانیده پیمان خویش	همه چشم پوشیده از جان خویش
نه تنها ز جان، بلکه از هر چه هست	بجز دوست، یکباره شستند دست
دگر تا جهانست بزمی چنین	نبیند به خود آسمان و زمین
متاب امشب این‌گونه ای نور ماه!	براین جسم مجروح و عریان شاه
فلک! شمع خود را تو خاموش کن	جهان را در این غم سیه‌پوش کن
بپوشان تو امشب رخ ماه را	مگر ساربان گم کند راه را
مبادا که از بهر انگشتی	به غم‌ها فزاید غم دیگری

لحظه‌ای آید که ببیند نوه‌اش را با غل و زنجیر بسته‌اند، ببیند بدن بی‌سر و بی‌دست عباس کنار نهر افتاده، ببیند بدن نوه‌اش علی‌اکبر را قطعه‌قطعه کرده‌اند، ببیند گلوی شش‌ماهه‌اش را با تیر سه شعبه...

دعای پایانی

«اللهم! احینا حیاة محمد و آل محمد و امتنا ممات محمد و آل محمد و لا تفرق بیننا و بین محمد و آل محمد و ارزقنا شفاعت محمد و آل محمد و اجعلنا من شیعۀ محمد و آل محمد».

